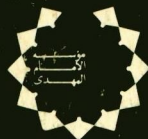


کشف الحق

(اربعین خاتون آبادی)

مؤلف : عالم جلیل آقا میر محمد صادق خاتون آبادی (د)

باصحیح و تعلیق : سید داؤد میر صابر





۲۰

۹

چشمه
واحد کتاب بنیاد بعثت
تهران - خیابان نیمیله بین شهید مفتاح و فرصت
تلفن : ۸۲۱۱۵۹

قیمت مقطوع
۲۵۰۰ ریال

۱۰

۱۷

کتاب

(الصدیق خاتون آبادی)



کشف الحق

(اربعین خاتون آبادی)

۹۲۲۸۱۱

مؤلف : عالم جلیل آقا میر محمد صادق خاتون آبادی (ر)

باصحیح و تعلیق : سید داؤد میر صابر



کشف الحق

- ★ مؤلف: عالم جلیل آقا میرمحمد صادق خاتون آبادی
- ★ با تصحیح و تعلیق: سید داود میرصابری
- ★ ناشر: مؤسسه الامام المهدی — بنیاد بعثت
- ★ سال نشر: پاییز ۱۳۶۱
- ★ تیراژ: ۱۰۰۰۰
- ★ مرکز پخش: واحد کتاب بنیاد بعثت
- ★ تهران — خیابان سمیه بین شهید مفتاح وفرصت تلفن: ۸۲۱۱۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم
صلی الله علیک یا ولی العصر ادرکنا

سخن ناشر

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله:
من حفظ من امتی اربعین حديثاً ممّا يحتاجون اليه من امر
دينهم، بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً^١
حضرت رسول اکرم — صلى الله عليه وآله — فرمود:
هر کس از امت من چهل حديث که مورد احتیاج آنها در امر دینشان
است، حفظ کند، خداوند روز قیامت، او را صاحب فهم و بصیرت و علم
بر خواهد انگيخت.

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله:
من حفظ على امتی اربعین حديثاً ينتفعون بها، بعثه الله، تعالى
يوم القيامة فقيهاً عالماً^٢.

حضرت رسول اکرم — صلى الله عليه وآله — فرمود:
هر کس موجب شود که امت من، چهل حديث حفظ شوند که از آنها
بهره‌مند گردند، خداوند متعال روز قیامت او را صاحب فهم و بصیرت و علم

(١) بحار الانوار، ١٥٣/٢ به نقل از خصال شيخ صدوق.

(٢) بحار الانوار، ١٥٦/٢ به نقل از صحيفة الرضا — عليه السلام — و غوالي الثالی.

و به فرموده علامه فقيد، شيخ آقا بزرگ تهراني،^۳ و به نقل ايشان از عالمان بزرگي چون شهيد اول و علامه مجلسي، صدور اين قبيل روايات در اهميت حفظ چهل حديث از حضرت رسول اکرم و ائمه معصومين — صلوات الله عليهم اجمعين — قطعي، و عمل به آن از سنت هاي اکيده است و خاصه و عامه آنها را نقل و به آنها اطمینان نموده، بلکه متواتر ش دانسته اند.

لذا در بين عالمان عالم اسلام، کتب متعددي تحت عنوان الاربعون حديثاً و يا بانامهائي جز اين، ولي محتوائي هم آن، ديده مي شود.

عالم جليل، شيخ آقابزرگ تهراني، در اثر ارزنده اش «الذريعة الي تصانيف الشيعة» حدود ۸۳ کتاب از تأليف عالمان شيعة تحت عناوين الاربعون حديثاً، چهل حديث و چهل کلمه برمي شمارد و البته اين مقدار بجز کتبي است که مؤلفان نشان چنين عناويني بر آنها ننهاد، بلکه اسم خاصي که نشان دهنده اربعين بودنشان باشد، براي آنها انتخاب نکرده اند.

از اربعين هاي ارزشمندی که مي توان ياد کرد «کشف الحق» معروف به اربعين خاتون آبادي، تأليف محدث خبير آقا مير محمد صادق خاتون آبادي مي باشد، که بيشتريين اعتبار خود را به علت نقل از مآخذی چون آثار فضل بن شاذان (م ۲۶۰ هـ) و منتخب البصائر حسن بن سليمان حلي^۴ (از شاگردان شهيد اول) مي يابد. کتابهاي نادري که از اهميت فوق العاده اي برخوردارند، خصوصاً آنچه که از فضل بن شاذان نقل شده است. او از صحابه بزرگ حضرت جواد و حضرت هادي و حضرت عسکري و به گفته اي، حضرت رضا — سلام الله عليهم اجمعين — و از اجلاي آنان در علم و مقام بوده

(۳) ر. ک. الذريعة الي تصانيف الشيعة، ۴۰۹/۱.

(۴) علامه ميرزا محمد باقر موسوي خوانساري در «روضات الجنات» گفته (۲/۲۹۳):

«الشيخ حسن بن سليمان بن خالد الحلبي كان من تلامذة شيخنا الشهيد الأول و فقيهاً فاضلاً كما في «الأمل» وله كتاب «منتخب بصائر الدرجات» للشيخ الأجل الأفقه الأکمل سعد بن عبد الله القمي المعاصر لزمان سيدنا الامام العسکري عليه السلام بل الفائز بلقاؤه و لقاء سيدنا صاحب الزمان عليه السلام، و صاحب المصنفات الكثيرة الفقهية، وغيرها، وهذا الكتاب منه في أربعة أجزاء كما ذكره الشيخ في «الفهرست» والغالب عليه أخبار المنقبة والنوادر كما يظهر من منتخبه الموصوف، و ينقل عنه صاحب «الوسائل» و «البحار» كثيراً و هو غير «بصائر الدرجات» الذي هو في مجلدين للشيخ الأفقه النبيل محمد بن حسن الصفار المدفون بقم المحروسة من مشايخ أسياف الصدوق — رحمه الله»

است. ۵ کسی که در شأنش حضرت امام حسن عسکری — سلام الله علیه — فرموده است:

«أَغْبِطُ أَهْلَ خِرَاسَانَ بِمَكَانِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَكَوْنِهِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ».

و کتاب‌های غیبت و رجعت او آثاری هستند که قبل از غیبت کبری حضرت ولی عصر — سلام الله علیه — در باره آن حضرت و غیبتشان نوشته شده است. و چنین کتابهائی، گذشته از محتوای گرانقدرشان، خود نشانه‌هائی هستند روشن، از عمق و وسعت بسیار این باور، در میان باورهای اسلام آل رسول — سلام الله علیهم اجمعین — و علامت‌هائی هستند عالی در تلقی مؤمنانش با این اعتقاد؛ تا آنجا که قبل از آمدنش — سلام الله علیه — به دفاع از او برخاسته‌اند و قبل از رفتنش، به انتظارش نشسته‌اند.

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه

مؤسسة الامام المهدي

(۵) طالبین تفصیل بیشتر رجوع کنند به مقدمه الايضاح اثر نفیس فضل بن شاذان، نوشته علامه فقید میرجلال محدث ارموی (ره).

چند تذکر از مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

۱ — متأسفانه با پی گیری بسیار در تهران و اصفهان — که مولد مؤلف و محل تکثیر کتاب بوده است — اثری از نسخه خطی آن بدست نیامد بدین سبب تصحیح آن به گونه ای قیاسی انجام گرفته است. بدین جهت اگر خواننده محققى موردی را لازم به تصحیح مجدد دید، ناشر کتاب را از موضوع موردنظر مطلع نماید.

نسخه در دسترس، چاپ سری، در ۲۲۱ صفحه، مطبوع در چاپخانه اصفهان بود، که بی اندازه مغلوط و مشوش می باشد. بدین جهت در مواردی که غلط کتاب واضح بوده است آن را تصحیح نموده و در موارد دیگر اگر با مراجعه به کتب لغت و فرهنگ ها و مصادری که مؤلف از آن نقل کرده، برطرف نشده، آن مورد به حال خود گذاشته شده که رعایت امانت گردیده باشد. لیکن لفظی که بنظر صحیح تر می رسید تذکر داده شده است.

۲ — در خلال کتاب پاورقی هایی ملاحظه شد که معلوم نیست از خود مؤلف بوده است یا از دیگری، با این حال آن پاورقی ها با رمز [م] در انتهای عبارت مربوطه، از دیگر پاورقی ها مشخص شده است.

ح

۳ - کتاب اربعین دارای دو حدیث السابع عشر است که احتمالاً مؤلف می خواسته یکی از آن دو را انتخاب کند و یا یکی از آنها ذیل دیگری و در توضیح آن بوده، و یا اینکه به اشتباه شماره مزبور را تکرار نموده است و یا... .

۴ - مؤلف در مواردی چند، احادیثی را فقط با ذکر رجال آن نقل کرده و اشاره ای به کتاب یا مرجع دیگری نکرده است که توضیحات لازم در پاورقی آورده شده است.

۵ - منابع و مصادر تنقیح و تصحیح، در آخر کتاب مشروحاً آمده است.

وآخر دعوانا أن الحمد لله العالمین

۱۳۶۰/۱۱/۱۸

سید داود میرصابری

فهرست

صفحه	عنوان
۵	مقدمه نواده مؤلف
۷	مقدمه مؤلف
۱۱	منهج اول
۱۳	أحادیث مربوط به حفظ و روایت چهل حدیث
۱۵	حدیث اول
۱۵	در بیان ولادت امام زمان (علیه السلام)
۱۶	شرح حال مادر آن حضرت (علیه السلام)
۲۴	ولادت آن حضرت به روایت حکیمه خاتون
۳۱	ذکر ولادت آن حضرت در کتب مخالفین
۳۲	ظلم و تعدی خلفاء، وخفای ولادت امام عصر (علیه السلام)
۳۲	سال ولادت و بیان اختلاف آن
۳۳	حدیث دوم
۳۳	تولد امام (علیه السلام) و ظهور معجزات از آن حضرت
۳۴	نام مادر آن حضرت

- ۳۵ حدیث سوم
- ۳۷ حدیث چهارم
- ۳۷ فرود آمدن ملائکه از آسمان به مناسبت تولد آن حضرت
- ۳۹ حدیث پنجم
- ۴۳ حدیث ششم
- ۴۴ حدیث هفتم
- ۴۴ ذکر معجزه ای از آن حضرت (علیه السلام)
- ۴۶ حرمت تسمیه آن حضرت (علیه السلام)
- ۴۷ حدیث هشتم
- ۴۷ ملاقات احمد بن اسحاق با آن حضرت (علیه السلام)
- ۵۰ حدیث نهم
- ۵۰ نص امام کاظم (علیه السلام) بر آن حضرت (علیه السلام)
- ۵۲ حدیث دهم
- ۵۳ فرستادن معتضد چند نفر را برای دستگیری آن حضرت (علیه السلام)
- ۵۴ بیان معجزات آن حضرت
- ۵۵ نائبان آن حضرت
- ۵۸ توقیع آن حضرت به جناب علی بن محمد سمري
- ۵۹ ذکر احادیث عامه درباره آن حضرت
- ۶۱ حدیث یازدهم
- ۶۳ ذکر معجزه ای از آن حضرت
- ۶۵ حدیث دوازدهم
- ۶۷ حدیث سیزدهم
- ۶۷ ملاقات سعد بن عبدالله با امام زمان (علیه السلام)
- ۷۰ ذکر معجزه ای از آن حضرت
- ۷۰ ماجرای عاتکه بنت دیرانی
- ۷۳ اخبار آن حضرت به مدت عمر علی بن زیاد
- ۷۴ ماجرای قاسم بن علا
- ۸۰ حدیث چهاردهم
- ۸۲ حدیث پانزدهم
- ۸۵ ذکر معجزه ای از آن حضرت
- ۸۹ ماجرای ابن مهزیار

- ۹۵ کر افرادی که به خدمت آن حضرت رسیده اند
- ۹۶ ملت غیبت
- ۹۸ نگونگی استفاده از آن حضرت در زمان غیبت
- ۹۹ نگونگی طول عمر
- ۱۰۰ انتظار و ثواب منتظرین
- ۱۰۲ عمه ابوالأدیان خادم امام عسکری (علیه السلام)
- ۱۰۶ شوه دادن جعفر کذاب به خلیفه
- ۱۰۸ حدیث شانزدهم
- ۱۱۰ حدیث هفدهم
- ۱۱۳ حدیث هفدهم (مکرم)
- ۱۱۶ مراج و سفارش خدای تعالی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به ولایت
- ۱۱۷ حدیث هجدهم
- ۱۲۱ حدیث مفضل بن عمر با امام صادق (علیه السلام)
- ۱۲۳ لهور امام زمان (علیه السلام)
- ۱۲۵ ملاک لشکر سفیانی و خسف بیداء
- ۱۲۸ برون آوردن عمر و ابوبکر از قبر
- ۱۳۰ تروج حسنی
- ۱۳۳ نکایت ائمه (علیهم السلام) از جفاکاریهای امت در زمان ظهور
- ۱۳۳ نکایت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۳۷ جعت
- ۱۳۸ نکایت امام زمان (علیه السلام) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)
- ۱۴۱ حدیث نوزدهم
- ۱۴۴ حدیث بیستم
- ۱۴۶ حدیث بیست و یکم
- ۱۴۷ سیدن عبدالعظیم حسنی به خدمت امام دهم (علیه السلام)
- ۱۴۹ حدیث بیست و دوم
- ۱۵۲ حدیث بیست و سوم
- ۱۵۴ هی از توقیت
- ۱۶۱ حدیث بیست و چهارم
- ۱۶۳ حدیث بیست و پنجم
- ۱۶۵ حدیث بیست و ششم

۱۶۷	حدیث بیست و هفتم
۱۶۹	حدیث بیست و هشتم
۱۷۰	ذکر بعضی از حوادث ظهور
۱۷۳	حدیث بیست و نهم
۱۷۳	علائم ظهور
۱۸۲	حدیث سی ام
۱۸۲	علامات ظهور
۱۸۵	حدیث سی و یکم
۱۸۷	حدیث سی و دوم
۱۹۰	حدیث سی و سوم
۱۹۰	خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره دجال و حوادث آخر الزمان
۲۰۱	حدیث سی و چهارم
۲۰۳	حدیث سی و پنجم
۲۰۵	حدیث سی و ششم
۲۰۷	حدیث سی و هفتم
۲۰۹	حدیث سی و هشتم
۲۰۹	اصحاب آن حضرت (علیه السلام)
۲۱۰	حدیث سی و نهم
۲۱۱	عدالت و امنیت در زمان ظهور
۲۱۱	تعلیم قرآن در زمان ظهور
۲۱۲	حدیث چهلم
۲۱۷	منهج دوم: رجعت
۲۱۸	معنی رجعت
۲۱۹	آیات رجعت
۲۲۶	رجعت امام حسین (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباجه در شرح حال علّیین مقام المدفون بوادی السلام آقا میرمحمد صادق حجّة الاسلام: بنابر آنچه مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در احوال اولاد حضرت سجاد و فامیل خاتون آبادی میفرماید^۱ آقا میر محمد صادق عالم فاضل کامل ورع تقی نقی جامع معقول و منقول و مدرس در اغلب علوم بوده و اکثر علماء بلاد از تلامذه او بوده اند امامت کرد در مسجد جامع عباس اصفهان مدت سی و دو سال (رحل او بود از مرحوم آقا میرمحمد اسماعیل خاتون آبادی) و ازهد اهل زمان خود بوده و چهل سال روزه گرفته و باندک چیز تعیش نموده در مدّت عمر خود در مجلس حکّام و سلاطین داخل نشده مگر یکشب به جهت مجادله با میرزا علی محمد باب در منزل معتمد الدوله منوچهر خان خواجه با حضور فهول علمای اصفهان و بعد از غالبیت آن مرحوم و مغلوبت میرزا علی محمد این کتاب اربعین با رساله رجعت تالیف نمود برای اینکه هم خواص استفاده نمایند و هم عوام مردم کورکورانه در چاه ضلالت و غوایت نیافتند و ولی عصر و حجت وقت خود ارواحنا فداه را بشناسند و بدعواهای باطل گوش ندهند و علوم

فقه و اصول از محقق قمی و شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم و علم حکمت و کلام را از مولی علی نوری و ملا محراب و آخوند ملا اسماعیل خواجوئی اخذ نموده بود و در سنه ۱۲۰۷ متولد و در شب چهاردهم ماه رجب ۱۲۷۲ وفات نموده. و صبح سیزدهم به والد ماجد بنده الحاج میرمحمد حسین فرموده بود:

حسین کتابها را جمع کن و مهر مرا بیاور بشکن! امشب بعد از نماز مغرب و عشا من میرم و خبر فوت خود را داده بود و این بنده اقل الطلبة که نافله آمرحوم میباشم موفق بطبع این کتاب شدم ذخیره لیوم المعاد واللّه الموفق لستاد. الأحقر الحاج سید ابوالفضل مدرس خاتون آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ بِيَدِهِ مَقَالِيدَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَإِلَيْهِ
 مَرْجِعُ الْأُمُورِ فِي الْمَبْدَءِ وَالْمَأْبِ وَصَيَّرَنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ
 لِفَرَجِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَالصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اخْتَارَهُ مِنْ بَيْنِ بَرِيَّتِهِ وَعَلَى الْأَصْفِيَاءِ مِنْ
 أَوْلَادِهِ الْأَنْجَبِينَ الَّذِينَ نَقَّقَ لِفَضْلِهِمُ الْكِتَابَ صَلَوةً دَائِمَةً
 إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ خُصُوصاً إِبْنِ عَمِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَبِينِ
 الْخُطَابِ.

اما بعد، چنين گويد تراب اَقدام اَرباب حق اين محمّد رضا محمّد صادق
 حسيني خاتون آبادي حشرهما مع اُجدادهما الاُطيبين كه: طالبان مَنَاهِجِ حق و
 يقين و سالكان طريق معرفتِ بالتحقيق پوشيده نماندا كه معرفتِ احوالات
 حضرت امام ثاني عشر، خاتم اوصياء طاهرين، از وقت ولادت تا ظهور آن
 جناب، و امور متعلق به رجعت آنجناب، و رجعت خامس آل عبا جناب سيد
 الشهداء، و رجعت خاتم انبياء محمّد مصطفی صلی الله عليه و آله، و ساير ائمه

هدی سلام الله عليهم اجمعين، از جمله مسائل ضروریّه مذهب امامیه اثنا عشریه است؛^۱ و فهم آنها از برای هر کسی از عوام و خواص از اهمّ امور و ألزم مهمّات است؛ و اطلاع به احادیث متعلّقه به رجعت ائمه طاهرین صلوات الله عليهم اجمعين مثير فيوضات ربّانی، و منتج بدایع خلقت حضرت سبحانی است. بر هر کسی لازم است که بقدر الوسع و الطاقة البشرية جدّ و جهد خود را در تحصیل آنها مبذول دارد، و اهتمام خود را در فهم آنها فرو گذار نکند. بخاطر قاصر رسید که در این باب رساله مختصری جمع نمایم، در ضمن اربعین حدیث از احادیث معتبره مأثوره از ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعين تالیف نمایم، به نحوی که هر شریف و وضع به بهره توانند رسید، و از فوائد آن منتفع گردند، و مشتمل بوده باشد بر علت غیبت آن جناب به بیان واضح، که قریب بآفهام طالبین است بتوفیق الله سبحانه، و این از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی، و سلطنت سلطان سلاطین جهان، باسط مهادر امن و امان، مظهر جود ربّانی، وارث ملک سلیمانی، ملجأ سلاطین کامکار، ملاذ خوانین جمع اقتدار جور و بیداد، مُمهد اساس عدل و تمکین، مُشید بنای والای شرع مبین، نَزفع درجات مَن نشاء^۲ و نَخْتَصّ برحمة مَن نشاء^۳ السّلطان بن السّلطان و الخاقان بن الخاقان، سمی خاتم الانبیاء السّلطان محمد شاه قاجار، خلد الله مُلکه، و مدّ الله ظلال جلاله علی رؤس الانام، و مَتّع الله المؤمنین ببقائه إلی ظهور دولة خاتم الأوصیاء صلوات الله علیه، و علی آبائه الطاهرین بود به نظر اشرف رسانید، امید که مقبول طبع اقدس گردد، و مثوبات این بروزگار فرخنده آثار عاید شود، و مسمی بکشف الحق گردید.

و این حقیر کثیرالتقصیر، بجهت ذخیره یوم المعاد، و امیدواری از خداوند متعال، در این رساله مختصر بتحریر و ترقیم فضایل و خصایص و معجزات و احوالات و غرایب، در زمان غیبت حضرت خاتم الأوصیاء و حضرت صاحب العصر و الزّمان، عجل الله فرجه، و احوالات ظهور و اِمارات آن

۱ - بخش پایانی کتاب در مورد رجعت خواهد بود انشاء الله.

۲ - انعام / ۸۳ و یوسف / ۷۶

۳ - در آیات قرآنی دو آیه بصورت: والله یختص برحمته من یشاء (بقره / ۱۰۵) و در جای دیگر یختص برحمته من یشاء (آل عمران / ۷۴) وجود دارد و این کلام ظاهراً اقتباس از این دو آیه است.

و کیفیت رجعت آن جناب، و رجعت خاتم انبیاء محمد مصطفی و حضرت خامس آل عبا سید الشهداء، و سائر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین پرداختیم، تا آنکه شیعیان به خواندن و شنیدن این رساله معرفت باحوال آنجناب بهمرسانند، و بر غلّو مرتبه، و سُمّو درجه آنسرور واقف شوند، تا خارج از مصداق این حدیث که از احادیث متواتره است شوند، که فرمودند که: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ^۱ و فی الحقیقه در حکم کسی است که ادراک زمان اسلام و اسلام را نکرده باشد، و در شمار کافر خواهد بود، و چون در این زمان بعضی از خواص در مقام تحقیق از احوالات غیبت و رجعت و امامت برآمدند، و معرفت به رجعت پیغمبر آخر الزمان، محمد مصطفی، و علی مرتضی، و سائر ائمه هدی، سیما حضرت امام حسین نداشتند و اکثر ناس بیخبر بودند که گویا اصلا نشنیده اند، با آنکه این مسئله از جمله عقاید دینی، و از ضروریات مذهب شیعه اثنا عشریه است، و در آفواه بعضی از جهال، که خود را از جمله علماء می دانند، بعضی از مقالات از احوال آن جناب مذکور می نمودند، که موجب تشویش عقاید گردید، چه کنم دیده جهان کور است و بعضی را فریفته خود نموده اند، و از اعتقادات حقّه منحرف گردانیده اند، و بفساد اعتقاد گرفتار شده اند. این حقیر به نگارش این رساله سمط تحریر نموده، تا بقدر مقدور کوشش در هدایت متشوّشین، و منحرفین در عقاید برآمده باشم، و در انتشار احادیث اهل بیت إهمالی ننموده باشم، و الله الموفق والمعین و این رساله را ترتیب دادم بر دو منهج:

۱- کمال الدین، ص ۴۰۹ احادیث راجع به این موضوع را (کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد) در کتب ذیل می توان ملاحظه نمود: غیبت نعمانی ص ۱۲۷ تا ص ۱۳۶ و در آنجا ۲۰ روایت در این باب آورده. کافی ج ۱ باب: من مات ولیس له امام.... (۴ روایت) و إلیزام الناصب ج ۱ ص ۷ (۸ روایت) و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال (۲ روایت) و غیره.....

منہج اوّل

منهج اول — در احوالات حضرت امام ثانی عشر حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه، از زمان ولادت و غیبت صغری و غیبت کبری، و ظهور و امارات ظهور، و احوالات آنجناب در زمان ظهور، و احوالات سائر خلائق در وقت ظهور، و این احوالات ایراد میشود در ضمن چهل حدیث، تا مندرج در منطوق حدیثی که جماعتی از علماء شیعه و سنی بطرق مختلفه، و اسانید متفرقه، از مؤالف و مخالف توصیف و ضبط و حفظ اربعین حدیث نموده اند. از آنجمله سید جلیل الشان حسن بن حمزه علوی طبری علیه الرحمة الملقب بالمرعش؛ در کتاب غیبت بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که: آنحضرت فرمود: **مَنْ حَفَظَ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا فِي أَمْرِ دِينِهِمْ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَقِيهًا عَالِمًا**.^۱

۱ — حسن بن حمزه بن علی بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ابو محمد طبری ملقب به مرعشی از راویان ثقة و صاحب چند کتاب معتبر هم چون کتاب غیبت است. در تنقیح المقال گوید: حسن بن حمزه علوی که کنیه او آبا محمد است مردی فاضل و ادیب و عارف و فقیه و زاهد بوده است و صاحب کتابهای بیشمار هم چون: کتاب مبسوط و کتاب مفخر و کتاب جامع و کتاب مرشد و کتاب تباشیر الشیعه و غیره است. (تنقیح المقال مامقانی ش: ۲۵۲۳). او در شهر بغداد بدنیا آمد و در سال ۳۵۸ هـ. ق از دنیا رفت (جامع الرواة ج ۱ ص ۱۹۵). متأسفانه کتاب غیبت او که از معتبرترین کتب در این مورد است در میان کتب خطی یافت نشد لیکن اخبار مربوطه به ثواب حفظ چهل حدیث را مؤلف کتاب ارزشمند بحار درج ۲ ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۸ آورده است.

یعنی: هرکس نگاه دارد و حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که در امر دین خود محتاج باشند، برمی انگیزاند خدا ی تعالی او را در روز قیامت فقیه عالم. و در بعضی از روایات فیما ینتفعون فی امر دینهم، و در بعضی دیگر، اربعین حدیثاً ینتفعون بها از غیر تنقید به «امر الدین» اراده نموده اند، و بعضی در تتمه حدیث روایت نموده اند که: مَنْ رَوَى عَلَى اَرْبَعِينَ حَدِيثًا كُنْتُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

و در کتب معتبره چند بجای بَعَثَهُ اللَّهُ، حَشَرَهُ اللَّهُ ایراد نموده اند. و شیخ سعید بن ابراهیم بن علی اردبیلی که از فضلاء مخالفین است میگوید: كُنْتُ سَمِعْتُ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ مَشَايِخِ الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ حَفِظَ اَرْبَعِينَ حَدِيثًا فِيمَا يَنْتَفَعُونَ بِهَا كُنْتُ شَفِيعًا لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. و مراد احادیث وارده در حق اهل بیت علیهم السلام است.

و شافعی و احمد که از ائمه اربعه نواصب اند گفته اند که مراد حضرت رسول این است که: هرکس چهل حدیث از احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله، که در مناقب ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد، محافظت نماید برانگیخته شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان و محشور میشود.

بعد از آن احمد حنبل می گوید که پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود: ای احمد این قول را شک مدار، پس هرگاه احمد حنبل قائل باشد که هرکس چهل حدیث در مناقب ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محافظت نماید، برانگیخته می شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان، پس دوستان و محبان و شیعیان اهل بیت هیچ شک نداشته باشند.

وَأَوْضَحُ حُجَّةٍ عِنْدَ الْبَرَاءِ إِذَا كَانَ الشَّاهِدُ هُوَ الْخُصْمُ^۲

۱- در احادیث دیگر «علی امتی» آمده است.

۲- یعنی: آشکارترین دلایل نزد همه آن هنگامی است که شاهدان آن خود دشمنان باشند.

(الحديث الاول)^۱

در بیان ولادت و والده آنجناب:

قال أبو محمد بن شاذان عليه الرحمة: حدثنا محمد بن عبد الجبار قال قلت لسيّد الحسن بن علي عليه السلام: يا بن رسول الله جعلني الله فداك أحبّ ان أعلم أنّ الإمام و حجة الله على عباده من بعدك؟ قال عليه السلام: إنّ الأمام من بعدى ابني سمّي رسول الله و كنيّه، صلى الله عليه وآله، الذي هو خاتم حُجج الله، و آخر خلفائه. ممّن يتولّد هو يا بن رسول الله؟^۲ قال: من ابنة قيصر ملك روم، الا أنّه سيولد فيغيب عن الناس غيبةً طويلة، ثم يظهر و يقتل الدّجال، فيملاء الأرض قسطناً وعدلاً، كمّا ملئت جوراً وظلماً، فلا يحلّ لأحد أن يسمّيه او يكتّبه قبل خروجه صلوات الله عليه.

يعني: گفت محمد پسر شاذان، که خبر داد ما را محمد پسر جبار، گفت گفتم به مولای خود حسن بن علی علیهما السلام، که: ای فرزند رسول خدا — بگرداند مرا خدای تعالی فدای تو — دوست می دارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا از بعد از تو کیست. ان حضرت فرمود که: امام و حجت بعد از من پسر منست، که همنام و هم کنیت رسول خداست، آنکه او خاتم حجت های

۱ — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۳۷ حدیث ۶۸۰ با کمی اختلاف

۲ — ظاهراً در آغاز این کلام، کلمه قال یا قلت، افتاده است چنانکه در اثبات الهداة مسطور است.

خداست، و آخرین خلیفه های اوست؛ گفتیم: از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر قیصر پادشاه روم، بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدن طولانی، پس ظاهر شود و بکشد دجال را، پس پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم، پس حلال نیست احدی را که اسم ببرد او را به نام و کنیت پیش از خروج او صلوات الله علیه.

و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی — رحمة الله علیهما — در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود، و از شیعیان خاص امام علی التقی علیه السلام بود، و همسایه ایشان بوده در شهر سرمن رای. گفت: روزی کافور خادم حضرت امام علی التقی علیه السلام به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که:

تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال، و

۱- کمال الدین ص ۴۸ و بحار جدید ج ۵۱ ص ۶ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۲۴ (نقل ما از کمال الدین است)
فإذا أنا بكافور الخادم رسول مولانا أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام يدعوني إليه فليست ثيابي ودخلت عليه فرأيت يحدّث ابنه أبا محمد وأخته حكيمة من وراء الستر، فلما جلست قال: يا بشر إنك من ولد الأنصار وهذه الولاية لم تزل فيكم يرثها خلف عن سلف، فأنتم ثقاتنا أهل البيت وإني مزكّيك ومشرّفك بفضل تسبق بها شأو الشيعة في الموالاة بها: بسرّ أطلعك عليه وأنفذك في اتباع أمة فكتب كتاباً ملصقاً بخط رومي ولغة رومية، وطبع عليه بخاتمه، وأخرج شستقة صفراء فيها مائتان وعشرون ديناراً فقال:

خذها وتوجه بها إلى بغداد، واحضر معبر الفرات ضحوة كذا، فإذا وصلت إلى جانبك زواريق السبايا وبرزن الجوّاري منها فستحذق بهم طوائف المبتاعين من وكلاء قوّاد بني العباس وشرادم من فتيان العراق، فإذا رأيت ذلك فأشرف من البعد على المسمّى عمر بن يزيد النخّاس عاتمة نهارك إلى أن يبرز للمبتاعين جارية صفتها كذا وكذا، لابسّة حريرتين صفيقتين، تمتنع من البفور ولمس المعترض، و الانقياد لمن يحاول لمسها ويشغل نظره بتأمّل مكاشفها من وراء الستر الرقيق فيضربها النخّاس فتصرخ صرخة رومية، فاعلم أنّها تقول: واهتك ستره، فيقول بعض المبتاعين عليّ ثلاثمائة دينار فقد زادني العفاف فيها رغبة، فتقول بالعربية: لو برزت في زيّ سليمان وعلى مثل سرير ملكه مابدت لي فيك رغبة فأشفق على مالك، فيقول النخّاس: فما الحيلة ولا بدّ من بيعك، فتقول الجارية: وما العجلة ولا بدّ من اختيار مبتاع يسكن قلبي [إليه و] إلى أمانته وديانته، فعند ذلك قم إلى عمر بن يزيد النخّاس وقل له: إنّ معك كتاباً ملصقاً بخط رومي ولغة رومية، وطبع عليه بخاتمه، وأخرج شستقة صفراء فيها مائتان وعشرون ديناراً فقال:

پیوسته، محل اعتماد ما بوده اید، و من تو را اختیار می کنم، و مشرف می گردانم به فضلی، که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را از برای پنهان مطلع می گردانم، و به خریدن کنیزی می فرستم، پس نامه پاکیزه



نبه و سخاوت فناولها لتأمل منه أخلاق صاحبه فإن مالت إليه ورضيته، فأنا وكيهه في ابتياعها منك.

قال بشر بن سليمان النخاس: فامتثلت جميع ما حذّاه لي مولاي أبو الحسن عليه السلام في أمر الجارية، فلما نظرت في الكتاب بكت بكاء شديداً، وقالت لعمر بن يزيد النخاس: يعني من صاحب هذا الكتاب، وحلفت بالمحرّجة المغفلة إنه متى امتنع من بيعها منه قتلت نفسها، فما زلت أشأخه في ثمنها حتى استقرّ الأمر فيه على مقدار ما كان أصحابنيه مولاي عليه السلام من الدنانير في الشقة الصفراء، فاستوفاه متي وتسلّمت منه الجارية ضاحكة مستبشرة، وانصرفت بها إلى حجرتي التي كنت أوي إليها ببغداد فما أخذها القرار حتى أخرجت كتاب مولاهما عليه السلام من جيبها وهي تلثمه وتضعه على خدّها وتطبقه على جفنها وتمسحه على بدنّها، فقلت: تعجباً منها أثلثمين كتاباً ولا تعرفين صاحبه؟ قالت:

أيتها العاجز الضعيف المعرفة بمحلّ أولاد الأنبياء أعزني سمعك و فرّج لي قلبك أنا مليكة بنت يشوعا بن قيصر ملك الروم، وأمي من ولد الحواريين تنسب إلى وصيّ المسيح شمعون، أثبتك العجب العجيب إن جدّي قيصر أراد أن يزوّجني من ابن أخيه وأنا من بنات ثلاث عشرة سنة فجمع في قصره من نسل الحواريين ومن القسيسين والرهبان ثلاثمائة رجل ومن ذوي الاخطار سبعمائة رجل وجمع من أمراء الأجناد وقواد العساكر ونقباء الجيوش وملوك العشائر أربعة آلاف، وأبرز من بهو ملكه عرشاً مسوغاً من أصناف الجواهر إلى صحن القصر فرفعه فوق أربعين مرقاة فلما صعد ابن أخيه وأحدت به الصليبان وقامت الأساقفة عكفاً ونشرت أسفار الانجيل تسافلت الصليبان من الأعالي فلصقت بالأرض، و تقوّضت الأعمدة فانهارت إلى القرار، وخرّ الصاعد من العرش مغشياً عليه، فتغيّرت ألوان الأساقفة، و ارتعدت فرائصهم، فقال كبيرهم لجدّي: أيها الملك أعفنا من ملاقات هذه النحوس الدالة على زوال الدين المسيحي والمذهب الملكاني، فتطير جدّي من ذلك تطيراً شديداً، وقال للأساقفة: أقيموا هذه الأعمدة، و ارفعوا الصليبان، واحضروا أخا هذا المدبر العاثر المنكوس جدّه لأزوّج منه هذه الصبية فيدفع نحوسه عنكم بسعوده، فلما فعلوا ذلك حدث على الثاني ما حدث على الأول، وتفرّق الناس وقام جدّي قيصر مغتماً و دخل قصره و ارحيت الستور فأريت في تلك الليلة كان المسيح والشمعون وعدّة من الحواريين قد اجتمعوا في قصر جدّي ونصبوا فيه منبراً يباري السماء علواً و ارتفاعاً في الموضوع الذي كان جدّي نصب فيه عرشه، فدخل عليهم محمّد صلى الله عليه وآله مع فتية وعدّة من بنيه فيقوم إليه المسيح فيعتقه فيقول: يا روح الله إنّي جئتكم خاطباً من وصيّك شمعون فتاته مليكة لابني هذا، وأومأ بيده إلى أبي محمّد صاحب هذا الكتاب، فنظر المسيح إلى شمعون فقال له: قد أتاك الشرف فصل رحمك برحم رسول الله صلى الله عليه وآله قال: قد فعلت، فصعد ذلك المنبر وخطب محمّد صلى الله عليه وآله و زوّجني وشهد المسيح عليه السلام وشهد بنوا محمّد صلى الله عليه وآله والحواريون، فلما استيقظت من نومي أشفقت أن أفصّ هذه الرؤيا على أبي وجدّي مخافة القتل، فكنت أسرها في نفسي ولا أبديها لهم، و ضرب صدري بمحبّة أبي محمّد حتى امتنعت من الطعام والشراب وضعف نفسي ودق شخصي ومرضت

نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دو یست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و زر را، و متوجه بغداد بشو، و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو، پس چون کشتی های حیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خجالی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان

مرضاً شدیداً فما بقي من مدائن الروم طبيب إلا أحضره جدي وسأله عن دوائي فلما برّج به اليأس قال: يا قرّة عيني فهل تخطر ببالك شهوة فأزودكها في هذه الدنيا؟ فقلت: يا جدي أرى أبواب الفرج عليّ مغلقة فلو كشفت العذاب عمن في سجنك من أسارى المسلمين وفككت عنهم الأغلال وتصدّقت عليهم ومننتهم بالخلاص لرجوت أن يهب المسيح وأمه لي عافية وشفاء، فلما فعل ذلك جدي تجلّدت في إظهار الصحة في بدني وتناولت يسيراً من الطعام فسر بذلك جدي وأقبل على إكرام الأسارى إعزازهم، فرأيت أيضاً بعد أربع ليال كائن سيدة النساء قد زارتني ومعها مريم بنت عمران وألف وصيفة من وصائف الجنان فتقول لي مريم: هذه سيدة النساء أمّ زوجك أبي محمّد عليه السلام، فأتملّقت بها وأبكي وأشكو إليها امتناع أبي محمّد من زيارتي، فقالت لي سيدة النساء عليها السلام: إنّ ابني أبا محمّد لا يزورك وأنت مشرّكة بالله وعلى مذهب النصارى وهذه أختي مريم تبرأ إلى الله تعالى من دينك فإن ملت إلى رضا الله عزّ وجلّ ورضا المسيح ومريم عنك وزيارة أبي محمّد أياك فتقول: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنّ - أبي - محمّداً رسول الله، فلما تتكلّمت بهذه الكلمة ضمتني سيدة النساء إلى صدرها فطبيت لي نفسي، وقالت: الآن توقّعي زيارة أبي محمّد إياك فإنني منفذه إليك، فانتبهت وأنا أقول: واشوقاه إلى لقاء أبي محمّد، فلما كانت الليلة القابلة جاءني أبو محمّد عليه السلام في منامي فرأيت كآتي أقول له: جفوتني يا حبيبي بعد أن شغلت قلبي بجوامع حبّك؟ قال: ما كان تأخيرني عنك إلا لشركك وإذ قد أسلمت فإنني زائر لك في كلّ ليلة إلى أن يجمع الله شملنا في العيان، فما قطع عني زيارته بعد ذلك إلى هذه الغاية.

قال بشر: فقلت لها: وكيف وقعت في الأسر فقالت: أخبرني أبو محمّد ليلة من الليالي أنّ جدّك سيسرب جيوشاً إلى قتال المسلمين يوم كذا، ثمّ يتبعهم فعليك باللاحاق بهم متنكّرة في زيّ الخدم مع عدّة من الوصائف من طريق كذا، ففعلت فوقعت علينا طلائع المسلمين حتّى كان من أمري ما رأيت وما شاهدت وما شرع أحد [بي] بأنّي ابنة ملك الروم إلى هذه الغاية سواك، وذلك باطلاعي إياك عليه، ولقد سألتني الشيخ الذي وقعت إليه في سهم الغنيمة عن اسمي فأنكرته، وقلت: نرجس، فقال: اسم الجوّاري، فقلت: العجب إنك رومية ولسانك عربيّ؟ قالت: بلغ من ولوع جدي وحمله إيتاي على تعلّم الآداب أن أوعز إلى امرأة ترجمان له في الاختلاف إلّى، فكانت تقصّدي صباحاً وتفيدني العربيّة حتّى استمرّ عليها لساني واستقام.

قال بشر: فلما انكفأت بها إلى سرّ من رأى دخلت على مولانا أبي الحسن العسكري عليه السلام فقال لها: كيف أراك الله عزّ الاسلام وذلّ النصرانيّة، وشرف أهل بيت محمّد صلى الله عليه وآله؟ قالت: كيف أصف لك يا ابن رسول الله ما أنت أعلم به منّي؟ قال: فإنّي أريد أن أكرمك فأيتما أحبّ إليك عشرة آلاف درهم؟ أم بشرى لك فيها شرف الأبد؟ قالت: بل البشري، قال عليه السلام: فأبشري

عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دورنظر کن به برده فروشی که عمر بن زید نام دارد، در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان حاضر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود، و دو جامه حریر گنده پوشیده است، و ایا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او، و خواهی شنید که از پس پرده صدائی رومی از او ظاهر می شود، پس بدان که به زبان رومی می گوید که:

وای که برده عقتم دریده شد. پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز، و عفت او مرا در خریدن این کنیز راغب تر گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که: اگر به زنی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی، و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کرد، [مال خود را ضایع مکن، و به قیمت من مده.

پس آن برده فروش گوید: من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی شوی، و آخر از فروختن تو چاره نیست، پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می کنی، و البته باید مشتری بهمرسد، که دل من به او میل کند، و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز، و بگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، آن نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من وکیلیم از جانب آن بزرگ، که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

→ بولدیملک الدنيا شرقاً و غرباً و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، قالت: مَن؟ قال عليه السلام: مَن خطبك رسول الله صلى الله عليه وآله من ليلة كذا من شهر كذا من سنة كذا بالرومية، قالت من المسيح ووصيه؟ قال: فمَن زوجك المسيح ووصيه، قالت: من ابنك أبي محمد؟ قال: فهل تعرفينه؟ قالت: و هل خلوت ليلة من زيارته إيتاي منذ ألتى أسلمت فيها على يد سيدة النساء أمه. فقال أبو الحسن عليه السلام: يا كافور ادع لي أختي حكيمة، فلما دخلت عليه قال عليه السلام لها: هاهيه فاعتنقتها طويلاً و سرت بها كثيراً، فقال لها مولانا: يا بنت رسول الله أخرجيها إلى منزلک و علميها الفرائض و السنن فإنها زوجة أبي محمد و أم القائم عليه السلام.

بشر بن سلیمان گفت که آنچه آن حضرت خبر داده بود همه واقع شد، و آنچه فرموده همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمرو بن یزید^۲ که: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به اونفروشی، خود را هلاک می‌کنم. پس با او در قیمت گفت و گوی بسیار کردم، تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم و تا به حجره رسید، نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده می‌چسباند، و برو می‌گذاشت، و بر بدن می‌مالید. پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه‌ای را که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت که:

ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیاء پیغمبران، گوش خود به من سپار، و دل خود برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

من ملیکه دختریشوعا فرزند قیصر پادشاه روم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا، وصی حضرت عیسی علیه السلام است، تورا خبر دهم به امری عجب.

بدانکه جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی، علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد مرد از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر، و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر، و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به الواح جواهر مرصع گردانیده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند، بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند، و پایهای تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد، و پسر برادر ملک از تخت افتاده بیهوش شد، پس در آنحال رنگ‌های کشیشان متغیر

شد، و اعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف بدار از چنین امری، که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت می کند بر آنکه دین مسیحی بزودی زایل گردد.

پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید، و چلیپاها را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برادر، و این برگشته روزگار بدبخت را، که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت این برادر دفع نحوست این برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع به خواندن انجیل کردند، همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر برادر نحوست آن برادر بود، و سرآین کار را ندانستند، که این از سعادت سرود نیست نه از نحوست دو برادر.^۱

پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به حرم سرا درآمد و پرده های خجالت در آویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود، پس حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله علیه، و جمعی از امامان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند. پس حضرت مسیح به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شتافت، و دست در گردن مبارک آن حضرت در آورد، پس حضرت رسالت پناه فرمود که: یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادت مند خود خواستگاری نمایم. و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام. فرزند آنکسی که تو نامه اش را به من دادی.

پس حضرت عیسی نظر افکند به سوی حضرت شمعون و گفت که: شرف دو جهان به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلوات الله علیهم آجمعین. شمعون گفت که: کردم. پس همگی بر آن منبر برآمدند^۲ و حضرت

۱ - در متن چنین است.

۲ - چنانچه ملاحظه می شود در جمله ابهامی است لیکن در نسخه موجود چنین است

رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود، و با حضرت مسیح مرا بر امام حسن عسکری عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند. پس چون از خواب سعادت مآب بیدار شدم، از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم، و این گنج رایگان در سینه پنهان داشتم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز به روز کانون سینه ام مشتعل می شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می داد، تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره کاهی می شد و بدن می کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید، پس در شهرهای روم طیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از دوی درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمی داد. چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست که برای توبه عمل آورم؟ گفتم: ای جد من درهای فرج را بروی خود بسته می بینم، اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی، و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی، و ایشانرا آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی بخشند. پس چون چنین کرد، اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم، پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام به دیدن من آمد، و حضرت مریم — علیها السلام — با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند. پس حضرت مریم به من گفت که: این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام.

پس من به دامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام به من جفا می کند و از دیدن من ابا مینماید، پس آن حضرت فرمود که: فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزیاری می جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

به دیدن تو بیاید، پس بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

پس چون به این دو کلمه طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیدة النساء مرا به سینۀ خود چسبانید، و دلداری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تومی فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می راندم، و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می بردم، چون شب آینده در آمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی. فرمود که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبذل گرداند. پس از آن شب تا به حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید. بشر بن سلیمان گفت که: چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها، که در فلان روز جدت لشگری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بیندازی به هیأتی که تو را نشناسند، و از پی جد خود روانه شو، و از فلان راه برو. و چنان کردم طلیعۀ لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم، و مرد پیری که در غنیمت من به حصۀ او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم. گفت این نام کنیزان است. بشر گفت که: این از عجیبت که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می دانی. گفت که: بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بریاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت، تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد. بشر گوید که چون او را بر من رأی بردم، و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که: چگونه حق سبحانه و تعالی به تو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را، و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را؟

گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می دانی از من. پس حضرت فرمود که می خواهم تو را گرامی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو، اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم، یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟ گفت بلکه بشارت به شرف را می خواهم و مال را نمی خواهم. حضرت فرمود که: بشارت باد تو را به فرزندگی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — تو را برای او خواستگاری کرد. پس از او پیرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام. حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت که مگر از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او به دیدن من نیاید؟ پس کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن.

چون حکیمه داخل شد، حضرت فرمود که این کنیز است که می گفتم. حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد، پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا بیا او را به خانه خود و واجبات و سنتها را به او بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است.

و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدّثین به سندهای معتبر روایت کرده اند^۱ از حکیمه خاتون رضی الله عنها، که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند، و نگاه تندی به نرجس

۱ — کمال الدین، ص ۴۲۶ ح ۲، و بحار ج ۵۱، ص ۱۲ (نقل ما از کمال الدین است)

فزارنی ابن اخي فأقبل يحقق النظر إليها، فقلت له: يا سيدي لعلك هويتها فأرسلها إليك؟ فقال لها: لا يا عمّة ولكنني أتعجب منها فقلت: وما أعجبك [منها]؟ فقال عليه السلام: سيخرج منها ولد كريم على الله عز وجلّ الذي يملأ الله به الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، فقلت: فأرسلها إليك يا سيدي؟ فقال: استأذني في ذلك أبي عليه السلام قالت: فلبست ثيابي وأتيت منزل أبي الحسن عليه السلام فسلمت وجلست فبدأنني عليه السلام وقال: يا حكيمة أبعثي نرجس إلى ابني أبي محمد

خاتون کردند. پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم؟ فرمود که ای عمّه این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حقّ سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند، بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگواریم رخصت بطلب در این باب. حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم، و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت: ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندانم. گفتم ای سید من از برای



قالت: فقلت: يا سيدي علي هذا قصدتك علي أن أستاذنك في ذلك، فقال لي: يا مباركة إن الله تبارك وتعالى أحب أن يشرّك في الأجر ويجعل لك في الخير نصيباً، قالت حكيمة: فلم ألبث أن رجعت إلى منزلي وزيتنها وهبتها لأبي محمد عليه السلام وجمعت بينه وبينها في منزلي فأقام عندي أياماً، ثم مضى إلى والده عليهما السلام ووجهت بها معه.

قالت حكيمة: فمضى أبو الحسن عليه السلام وجلس أبو محمد عليه السلام مكان والده و كنت أزوره كما كنت أزور والده فجاءتني نرجس يوماً تخلع خفي، فقالت: يا مولاتي ناوليني خفك، فقلت: بل أنت سيدي و مولاتي والله لا أدفع إليك خفي لتخلعيه ولا لتخدميني بل أنا أخدمك علي بصري، فسمع أبو محمد عليه السلام ذلك فقال: جزاك الله يا عمّة خيراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية وقلت: ناوليني ثيابي لأنصرف فقال عليه السلام: لا يا عمّتا بيتي الليلة عندنا فانه سيولد الليلة المولود الكريم علي الله عزوجل الذي يحيي الله عزوجل به الأرض بعد موتها، فقلت: مقن يا سيدي و لست أرى بنرجس شيئاً من أثر الحبل؟ فقال: من نرجس لا من غيرها، قالت: فوثبت إليها فقلبتها ظهراً لبطن فلم أربها أثر حبل، فعدت إليه عليه السلام فأخبرته بما فعلت فتبسّم ثم قال لي: إذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحبل لأنّ مثلها مثل أم موسى عليه السلام لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها، لأنّ فرعون كان يشقّ بطون الجبال في طلب موسى عليه السلام، وهذا نظير موسى عليه السلام.

قالت حكيمة: فعدت إليها فأخبرتها بما قال و سألتها عن حالها فقالت: يا مولاتي ما أرى بي شيئاً من هذا، قالت حكيمة: فلم أزل أربحها إلى وقت طلوع الفجر وهي نائمة بين يدي لا تقلب جنباً إلى جنب حتّى إذا كان آخر الليل وقت طلوع الفجر وثبت فزعة فضممتها إلى صدري وسمّيت عليها فصاح [إليّ] أبو محمد عليه السلام وقال: اقربي عليها «إنا أنزلناه في ليلة القدر» فأقبلت أقرأ عليها وقلت لها: ما حالك؟ قالت: ظهر [بي] الأمر الذي أخبرك به مولاي فأقبلت أقرأ عليها كما أمرني، فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ و سلم عليّ.

قالت حكيمة: ففزعتم لما سمعت، فصاح بي أبو محمد عليه السلام لا تعجبي من أمر الله عزوجل إنّ الله تبارك وتعالى ينطقنا بالحكمة صغاراً، ويجعلنا حجة في أرضه كباراً فلم يستتمّ الكلام حتّى غيب عني نرجس فلم أرها كأنه ضرب بيني وبينها حجاب فعدوت نحو أبي محمد عليه السلام وأنا



همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم. فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت، خدا می خواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که تو را واسطه چنین امری گردانید.



صارخة، فقال لي: ارجعي يا عمة فانك ستجديها في مكانها.

هالت: فرجعت فلم ألبث أن كشف الغطاء الذي كان بيني وبينها و إذا أنا بها وعليها من أثر النور ماغشى بصري وإذا أنا بالصبي عليه السلام ساجداً لوجهه جاثياً علي ركبتيه، رافعاً سبأتيه، وهو يقول: «أشهد أن لا إله إلا الله [وحده لا شريك له] وأنَّ جدِّي محمداً رسول الله وأنَّ أبي أمير المؤمنين، ثمَّ عدَّ إماماً اماماً إلى أن بلغ إلى نفسه. ثمَّ قال: اللهمَّ انجز لي ما وعدتني وأتمم لي أمري وثبت وطأتي، واملأ الأرض بي عدلاً وقسطاً».

فصاح بي أبو محمد عليه السلام فقال: يا عمة تناولي وهاتيه، فتناولته وأتيت به نحوه فلمّا مثلت بين يدي أبيه وهو على يدي سلّم على أبيه فتناولته الحسن عليه السلام متي [والطير ترفرف على رأسه] وناولته لسانه فشرب منه، ثمَّ قال: امضي به إلى أمّه لترضعه وردّيه إليّ قالت: فتناولته أمّه فأرضعته، فرددته إلى أبي محمد عليه السلام والطير ترفرف على رأسه فصاح بطير منها فقال له: احمله واحفظه ورده إلينا في كلّ أربعين يوماً، فتناولته الطير وطار به في جوّ السماء وأتبعه سائر الطير، فسمعت أبا محمد عليه السلام يقول: «استودعك الله الذي أودعته أم موسى موسى» فيكثرت نرجس فقال لها: اسكتي فإنَّ الرّضاع محرّم عليه إلّا من ثديك وسيعاد إليك كماردة موسى إلى أمّه وذلك قول الله عزّوجلّ: «فرددناه إلى أمّه كي تقرّ عينها ولا تحزن»

قالت حكيمة: فقلت: وما هذا الطير؟ قال: هذا روح القدس الموكّل بالأنمة عليهم السلام يوقّهم ويسدّ دهم ويربّهم بالعلم.

قالت حكيمة: فلمّا كان بعد أربعين يوماً ردّ الغلام وجهه إليّ ابن أخي عليه السلام فدعاني، فدخلت عليه فإذا أنا بالصبي متحرّك يمشي بين يديه، فقلت: يا سيدي هذا ابن سنتين؟ فتبسّم عليه السلام، ثمَّ قال: إنّ أولاد الأنبياء والأوصياء إذا كانوا أنمة ينشؤون بخلاف ما ينشؤون غيرهم، وإنَّ الصبيّ متى إذا كان أتى عليه شهر كان كمن أتى عليه سنة، وإنَّ الصبيّ متى ليتكلّم في بطن أمّه ويقرأ القرآن ويعبّر به عزّوجلّ، [و] عند الرّضاع تطيعه الملائكة وتنزل عليه صباحاً ومساءً.

قالت حكيمة: فلم أزل أرى ذلك الصبيّ في كلّ أربعين يوماً إلى أن رأيته رجلاً قبل مضيّ أبي محمد عليه السلام بأيّام قلائل فلم أعرفه، فقلت لا بن أخي عليه السلام من هذا الذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس وهذا خليفتي من بعدي وعن قليل تفقدوني فاسمعي له وأطيعي.

قالت حكيمة: فمضى أبو محمد عليه السلام بعد ذلك بأيّام قلائل، وافترق الناس كمارتي والله إنّي لأراه صباحاً ومساءً وإنّه لينبئني عمّا تسألون عنه فاخبركم، والله إنّي لا ريد أن أسأله عن الشيء فيبيدني به وإنّه ليرد عليّ الأمر فيخرج إليّ منه جوابه من ساعته من غير مسألتني. وقد أخبرني البارحة بمجيئك إليّ وأمرني أن أخبرك بالحقّ.

حکیمه گفت که به زودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر به خانه خورشید آنور یعنی والد مظهر او بردم، و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته به عادت مقرر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم. گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکنی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت میکنم، و منت بر دیده خود مینهم. چون حضرت امام علیه السلام این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای نیکو دهد ای عمه. پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم. حضرت فرمود که ای عمه امشب را نزد ما باش که در این شب متولد می شود فرزند گرامی بر خدا، که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم از کی به هم می رسد، ای سید من، آن فرزند، و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم؟ فرمود که از نرجس بهم می رسد نه از دیگری. پس بر جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم، هیچگونه اثری نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم. حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد، و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد، و احدی بر حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی، و حال این فرزند نیز در این شبیه است به حال موسی.

و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که: حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلوی باشد^۱ و از رحم بیرون نمی آید بلکه از ران فرو می آئیم، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است.

حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم. گفت: ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم. پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم، و نزدیک نرجس خوابیدم^۱، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد، و در این شب پیش از شب‌های دیگر بنماز و تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب به جا آورد، و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، پس نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده‌ای که حضرت فرموده بود. ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است. در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم. حضرت آواز دادند که سوره «إنا أنزلناه» بر او بخوان. پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت ظاهر شد اثر آنچه مولا یم فرموده. پس چون شروع کردم به خواندن سوره «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می‌کرد در خواندن، و بر من سلام کرد. من ترسیدم. پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است، در زمین. پس چون کلام حضرت امام علیه السلام تمام شد، نرجس از دیده من غایب شد، گویا پرده میان من و او حایل گردید؛ پس دویدم به سوی حضرت امام حسن علیه السلام فریادکنان، حضرت فرمود که: برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید. چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده‌ام را خیره کرد، و حضرت صاحب الأمر علیه السلام را دیدم رو به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبانه را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ پس یک‌یک امامان را شمرد تا به خودش رسید. پس فرمود که: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي^۲ وَأَتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأْ بِي عَدْلًا وَقِسْطًا» یعنی: خداوندا وعده نصرت که به من وعده فرموده‌ای وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا

۱ - از این به بعد را تا آنجائی که حکیمه میگوید: که امام فرمودند سوره انا انزلناه را بخوان در غیبت طوسی ص ۱۴۱ آورده است.

۲ - در اصل اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي است.

تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد. پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که: ای عمّه فرزند مرا در بر گیر، و به سوی من بیاور. چون بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که «جاء الحق و زهق الباطل إنَّ الباطل كان زهوقاً»^۱ یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، بدرستی که باطل مضمحل شدنی است، و ثبات و بقا نمی دارد. پس حکیمه گفت^۲ که: چون آن فرزند سعادت‌مند را به نزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده‌اش مالید، و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشاند و دست مظهر بر سر آن سرور مالید، و گفت: ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی. پس حضرت صاحب الأمر، علیه السلام استعاده فرمود و گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم و تريد أن نمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۳ و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است، و ترجمه ظاهر لفظش این است که: می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند، و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین، و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین، و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین، و می نمایم به فرعون و هامان (یعنی ابی بکرو عمر — علیهما اللعنة) و لشگرهای ایشان، از آن امامان، آنچه را از ایشان حذر می کردند.

پس حضرت صاحب الأمر علیه السلام، صلوات بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود، پس^۴ در این حال مرغان بسیار بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند، و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما، و هر چهل

۱ — إسرائ / ۸۱

۲ — ظاهراً مؤلف محترم از این قسمت به بعد را تا پدیدار شدن مرغان آسمانی از غیبت شیخ طوسی ص ۱۴۱ و ۱۴۲ نقل کرده.

۳ — سوره قصص آیات ۵ و ۶.

۴ — از این قسمت به بعد را در بحار ج ۵۱ ص ۱۴ حدیث ۱۴ میتوان ملاحظه نمود.

روزی یک مرتبه به نزد ما بیاور. مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: سپردم تورا به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را. پس نرجس خاتون گریان شد. حضرت فرمود ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد، به زودی او را به سوی تو بر می گردانند، مانند حضرت موسی که به مادرش برگردانیدند. پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود که این روح القدس است که موکل است به ائمه علیهم السلام، ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا، و از خطا نگاه می دارد، و ایشان را به علم زینت می دهد.

حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم ای سید من این طفل دو ساله است. حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند، بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند، و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و قرآن می خوانند و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه به خدمت او می رسیدم، در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت، او را ملاقات کردم به صورت مردی کامل، او را نشناختم، به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که نزد او بنشینم؟ فرمود که: این فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، و عنقریب من از میان شما می روم، باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی، پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به عالم قدس ارتحال نمود؛ و اکنون من حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه را هر صبح و شام ملازمت می نمایم، و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر می دهد، و گاه هست که می خواهم سؤالی بکنم، هنوز سؤال نکرده، جواب می فرماید.

و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است^۱ در

۱ — مرحوم مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الانوار در مجلد سیزدهم آن تنها در حدود ۹۴۰ حدیث آورده است با توجه به اینکه بسیاری از اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام در این جلد نیامده است و بسیاری از آنها را در جلد نهم و

ولادت حضرت مهدی و غیبت او، و آنکه امام دوازدهم است^۲، و نسل امام حسن عسکری علیه اسلام است^۳، و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است، زیرا که خبر داده‌اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم^۴ و خفای ولادت آن حضرت^۵، و آنکه آن حضرت را دو غیبت خواهد بود^۶، ثانی درازتر از اول^۷، و آنکه آن حضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات، و جمیع این مراتب واقع خواهد شد، و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار کتب قدیم بودند، و این قطع نظر از تواتر از جهات دیگر مفید علم است. بعلاوه اطلاع جمع کثیر بر ولادت با سعادت آن حضرت و دیدن جماعت فقیر آن حضرت را، از موثقین اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری، معلوم است^۸ و در کتب معتبره عامه و خاصه مذکور است، و بعد از این مذکور خواهد شد. و در بسیاری از کتب مخالفان مثل فصول المهمة و مطالب السؤل و شواهد النبوه، ولادت آن حضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه در کتب خود ضبط کرده‌اند، نقل کرده‌اند، پس چنانچه ولادت آبای اطهار آن حضرت معلوم است، ولادت آن حضرت نیز معلوم است، و استبعاد نمودن مخالفان از طول غیبت و خفای ولادت، و طول عمر آن حضرت، بعد از اثبات به ادله قطعی، فائده نمی‌کند؛ و به محض استبعاد، نفی آنها کردن محض سفاهت است^۹. و چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، و ائمه، صلوات الله علیهم اجمعین، خبر داده‌اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد، و



دیگر مجلدات آن کتاب میتوان یافت. از طرفی دانشمند محقق آقای لطف الله صافی در کتاب ارزشمند منتخب الاثر حدود ۹۱۶ حدیث را در این باره گرد آورده است

۱ - اخبار راجع به ولادت را بیشتر محدثین در کتب خود نقل کرده‌اند از جمله: صدوق در کمال الدین ۱۷ روایت، بحار الانوار ج ۵۱ باب اول ۳۷ روایت إلزام الناصب ۲ روایت غیبت شیخ ۳ روایت إعلام الوری ۳ روایت اثبات الوصیه ۹ روایت و بسیاری از کتب دیگر.

۲ - منتخب الاثر ص ۲۴۳

۳ - همان مدرک ص ۲۲۶

۴ - بیشتر این احادیث را در منتخب الاثر در ابواب اولیه آن ملاحظه کنید.

۵ - منتخب الاثر ص ۲۸۶

۶ - همان مدرک ص ۲۵۱

۷ - همان مدرک ص ۲۵۴

۸ - همان مدرک ص ۳۵۸

۹ - این اعتراضات و جوابهای آن را بیشتر در غیبت شیخ صفحات ۵۰، ۷۴، ۷۶، ۷۸ میتوان ملاحظه نمود.

خلفای جور و سلاطین ظلمه را بر طرف خواهد کرد، و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را می کشند، و ایشان سعی در اطفای این نور می کردند، و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری، صلوات الله علیهم اجمعین، را در سرّ من رای محبوس گردانیده بودند، و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور سراغ می گرفتند، و در مقام تضییع آن حضرت بودند، حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نمود، حمل مادر آن حضرت را مستور گردانیده و ولادت آن حضرت را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده، او را به حفظ و حمایت خود از شرّ ظالمان دور کرده باشد، چنانچه ولادت آن بزرگواران را مستور ساخته بود، و بر شیعیان و موالیان و مخالفان به آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار، ظاهر و هویدا کرده باشد، تا حجت بر عالمیان تمام شود، و جمعی کثیر که اُسمای ایشان معروف است بر ولادت با سعادت آن حضرت مطلع شدند، مانند حکیمه خاتون، و قابله که در سرّ من رای همسایه ایشان بود، و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، جماعت بسیار به خدمت آن حضرت رسیدند، و معجزاتی که در وقت ولادت آن حضرت در نرجس خاتون مادر آن حضرت ظاهر شد زیاده از حدّ عدد احصاست، و تاریخ ولادت شریف آن حضرت بنا بر مشهور میان خاصه و عامه در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت واقع شد^۱، و وفات حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، بنابر مشهور در سال دویست و شصت از هجرت بود، و در وقت وفات آن حضرت بنابر قول مشهور پنجساله بوده، و مع ذلک معجزات و غرایب حالات از آن حضرت به ظهور می آمد.^۲

۱ — مرحوم محدث نوری، در نجم ثاقب ص ۱۷ می فرماید که در سال ولادت حضرت حجت — علیه السلام — اختلاف شدید است و چندی از اقوال در این باب را از ارشاد مفید رحمه الله و کافی و کنزالفوائد کراچکی و دروس از شهید اول و جنة شیخ ابراهیم کفعمی و اثبات الوصیه مسعودی رحمه الله نقل می فرماید سپس کلام را بسط داده تا اینکه در ترجیح اقوال سال ۲۵۵ را بنا به حدیثی که بعد از آن آورده و آن حدیث، خبر دوم همین کتاب است برگزیده است.

۲ — اکثر این معجزات را در کتاب مدینه المعاجز از سید هاشم توبلی بحرانی باب آخر آن ملاحظه کنید و نیز به مدارک ما در پاورقی ذیل حدیث دهم در صفحات آینده رجوع کنید.

١ (الحديث الثانی)

قال أبو محمد شاذان (ره)، حدّثنا محمد بن حمزة بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن عليّ بن أبي طالب، صلوات الله عليه، قال سمعتُ أبا محمد، عليه السلام، يقول: قد ولد ولي الله وحجّته على عباده وخليفتي من بعدى، مختوناً ليلة التّصف من شعبان، سنة خمس وخمسين ومائتين عند طلوع الفجر، وكان أوّل من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكة المقرّبين بماء الكوثر والسّلسيل، ثمّ غسلته عمّتي حكيمه بنت محمد بن علي الرّضا — عليهما السلام، قال: أمّه مليكة الّتي يقال لها بعض الأيّام سوسن، وفي بعضها ريحانة، وكان صقيل ونرجس ايضاً من أسمائها.

يعنى: محمد بن علي بن حمزة گفت: شنيدم از حضرت امام حسن عسکرى — عليه السلام — که مى گفت: متولّد شد وليّ خدا و حجّت خدا بر بندگان خدا، و خليفه من بعد از من، ختنه کرده شده در شب نصف شعبان سال دو يست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر، اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکۀ مقرّبين، که او را به آب کوثر و سلسيل شستند، بعد از آن شست او را عمّه من حکيمه خاتون. پس از محمد بن علي (رض) که راوی اين حديث

است پرسیدند از مادر صاحب الأمر — علیه السلام — گفت: مادرش ملیکه بود که او را در بعضی از روزها سوسن، و در بعضی از آیام ریحانه می گفتند و صیقل^۱ و نرجس نیز از نام های او بود، سلام الله علیهما ورحمة الله وبرکاته.

۱ — چنانچه ملاحظه می شود در اصل حدیث صقیل است ولی در اینجا صیقل آمده است و در نجم ثاقب صیقل آورده و بعد از حدیث فرموده که: «و از این خبر وجه اختلاف در اسم آن معظمه معلوم می شود و این که به هر پنج اسم نامیده می شد». در هر صورت در بعضی از احادیث صقیل هم وارد شده است.

(الحديث الثالث^١)

وقال ابن بابويه (ره): حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِي، قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ أَسِيدٍ، قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ: لَمَّا وَلِدَ الْخَلْفُ الْمَهْدِي صَلَوَاتَ اللَّهِ عَلَيْهِ سَطَعَ نُورٌ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى السَّمَاءِ^٢، ثُمَّ سَقَطَ بِوَجْهِهِ سَاجِدًا لِرَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولَى الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^٣. قَالَ: وَكَانَ مَوْلَدُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

يعنی: حضرت صاحب الامر — علیه السلام — چون متولد شد تابش کرد از بالای سر مبارکش نوری که به عنان آسمان رسید، بعد از آن روی بر زمین گذاشت از روی سجده کردن پروردگار خود را عزّ شأنه، و آیه را که در حدیث مذکور شد در آن می خواند. محمد بن عثمان رضی الله عنه گفت که: مولد آن حضرت در روز جمعه بود.

١ — کمال الدین ج ٢ ص ٤٣٣ ح ١٣ و بحار ج ٥١ ص ١٧ ح ١٩

٢ — کمال الدین: إلى اعنان السماء

٣ — آل عمران / ١٨ و در کمال الدین قسمتی از آیه بعد از آن را یعنی «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» را آورده است.

(الحديث الرابع)

قال الشيخ الصدوق أبو جعفر بن علي الحسين قدس سره: حدثنا محمد بن ماجيلويه^١، وأحمد بن محمد بن يحيى العطار قالوا: حدثنا محمد بن يحيى، قال حدثنا الحسن بن علي التيشابوري، عن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلام، عن السياري قال: حدثني نسيم ومارية قالتا: لما سقط صاحب الزمان^٢ من بطن أمه، سقط جاثياً على ركبتيه، رافعاً سبّابته^٣ إلى السماء، ثم عطس فقال: الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله. زعمت الظلمة أن حجة الله داحضة، لو أذن لي^٤ في الكلام، لزال الشك. قال إبراهيم بن محمد بن عبد الله: وحدثني نسيم خادمة أبي محمد — عليه السلام — قالت: قال لي صاحب الزمان — عليه السلام، وقد دخلت بعد مولده بليلة، فعطست عنده فقال لي: يرحمك الله. قالت نسيم: ففرحت بذلك فقال لي — عليه السلام: ألا أبشرك في العطاس

١ — كمال الدين ج ٢ ص ٤٣٠ حديث ٥ وبحارج ٥١ ص ٤ ح ٦ وإعلام الوري ص ٢٠

٢ — نام اصلی او محمد بن علی بن محمد بن ابی القاسم عبد الله یا عبيد الله است و جد او محمد بن ابی القاسم است و هر دو آنها در سلسله روايات از افراد ثقه هستند (جامع الرواة ج ٢ ص ٤٥٠)

٣ — كمال الدين: أنه لما سقط صاحب الزمان — عليه السلام....

٤ — كمال الدين: رافعاً سبّابته و ظاهراً أينطور صحيح تر است.

٥ — كمال الدين: لو اذن لنا...

فقلت: بلی. فقال: هو امان من الموت ثلثة آیام.

یعنی: ابراهیم بن محمد روایت کرده از سیّاری که او گفت: خبر دادند مرا نسیم و ماریه و گفتند: که در آن وقت که حضرت صاحب الزّمان — علیه السّلام — از مادر به وجود آمد، به دو زانو در آمده، انگشتان سبّابه به جانب آسمان بلند کرد، و بعد از آن عطسه کرد، پس گفت: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله. گمان کردند ظالمان که حجّت خدا باطل و بر طرف خواهد شد، اگر خدا رخصت می داد مرا به سخن گفتن هر آینه شک زایل می شد. ابراهیم بن محمد بن عبدالله گفت: نسیم خادمه حضرت ابی محمد — علیه السّلام — گفت که: بعد از متولّد شدن حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام بیکشب در آمد به حجره ای که آن حضرت در آن حجره بود، پس عطسه کردم، آن حضرت فرمود: یرحمک الله. نسیم گفت فرحناک و خوشحال شدم، آن حضرت فرمود که: آیا بشارت بدهم ترا در باب عطسه؟ گفتم: بلی. فرمود که: آن امان است از مرگ سه روز.

وابوعلی خیزرانی از جاریه عسکری — علیه السّلام — روایت کرده^۱ است که چون حضرت قائم علیه السّلام متولد شد، نوری دیدم از آن حضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد، و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر می آمدند، و بال های خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آن حضرت می مالیدند، و پرواز می کردند به سوی آسمان، چون این واقعه را به حضرت عسکری — علیه السّلام — نقل کردیم حضرت خندید و فرمود: اینها ملائکه آسمانند، فرود آمده اند که تبرک بجویند به آن حضرت، و اینها یاوران او خواهند بود که وقتی که خروج کند. و در تتمه این حدیث در روایت دیگر از ابن بابویه مرویست که از طریف خادم روایت می کند^۲ که گفت: در آمدم به حجره ای که حضرت صاحب الزّمان —

۱ — کمال الدین ص ۴۳۱ ح ۷ و بحار ج ۵۱ ص ح ۱۰. قال أبوعلی: وسمعت هذه الجارية تذكر أنه لما ولد السيد — عليه السلام — رأت لها نوراً ساطعاً قد ظهر منه وبلغ أفق السماء، ورايت طيوراً بيضاء تهبط من السماء وتمسح أجنحتها على رأسه ووجهه وسائر جسده، ثم تطير، فأخبرنا أبا محمد — عليه السلام — بذلك فضحك، ثم قال: تلك ملائكة نزلت للتبرك بهذا المولود وهي أنصاره إذا خرج.

۲ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۱ ح ۱۲

و بهذه الإسناد، عن إبراهيم بن محمد العلوي قال: حدّثني طريف أبو نصر قال: دخلت على صاحب الزّمان — عليه السّلام — فقال: علي بالصنديل الأحمر فأتيته به، ثم قال: أتعرفني؟ قلت: نعم،

علیه السلام — در آن حجره در گهواره بود، آن حضرت فرمود که: صندل سرخ از برای من بیاور. بعد از آنکه صندل بردم. فرمود که: مرا می شناسی؟ گفتم: بلی، چون شناسم؟ تو خواجه و مولای من و فرزند خواجه و مولای منی. فرمود که: ازین از تو نپرسیدم. گفتم: بیان فرمای که از چه چیز پرسیدی؟ فرمود که: من خاتم اوصیایم به برکت وجود من خدای تعالی دفع می کند بلا را از اهل من و شیعه من.

→ فقال: من أنا؟ فقلت: أنت سيدي و ابن سيدي، فقال: ليس عن هذا سألتك، قال طريف: فقلت: جعلني الله فداك فيبين لي قال: أنا خاتم الأوصياء، وبي يدفع الله عز وجل البلاء عن أهلي وشميعتي.

(الحديث الخامس) ١

قال الشيخ الجليل محمد بن الحسن الطوسي نورالله مرقدته وفي رواية أخرى من جماعة من الشيخ أن حكيمة حدثت بهذا الحديث أي حديث ولادة الصاحب — عليه السلام، وذكرت أنه كانت ليلة التصف من شعبان، وإن أمه نرجس، وسافت الحديث إلى قولها: فإذا أنا بحس سيدي، ويصوت أبي محمد — عليه السلام — وهو يقول: يا عمتي هاتي إني إني إلى. فكشفت عن سيدي، فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده وعلى ذراعه الأيمن، مكتوب «جاء الحق وزهق الباطل إنَّ الباطل كان

١ — غيب شيخ ص ١٤٣

أقول : رأيت في بعض مؤلفات أصحابنا رواية هذه صورتها قال: حدثني هارون بن مسلم عن سعدان البصري ومحمد بن أحمد البغدادي وأحمد بن إسحق وسهل بن زياد الآدمي وعبدالله بن جعفر عن عدة من المشايخ عن سيدنا أبي الحسن وأبي محمد عليهما السلام قالاً إنَّ الله عزَّوجلَّ إذا أراد أن يخلق الامام انظر قطرة من ماء الجنة من المزن فتسقط في ثمرة من ثمار الأرض فيأكلها الحجة في الزمان عليه السلام فإذا استقرت فيه فيمض له أربعون يوماً سمع الصوت فإذا اتت له يوماً أربعة أشهر وقد حمل كتب على عضده الأيمن «وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم» فإذا ولد قام بأمر الله ورفع له عمود من نور في كل مكان تنظر فيه إلى الخلايق وأعمالهم وينزل أمر الله في ذلك العمود والعمود نصب عينه حيث تولى ونظر (منه عفى الله عنه) بحارج ٥١ ص ٢٤. [م]

زهوقاً»^١ فضمامته إلى فوجدته حفر و غامته^٢ فلففته في ثوب، و حملته إلى أبي محمد — عليه السلام — و ذكر و الحديث إلى قوله — أشهد أن لا إله إلا الله، و أشهد أن محمداً رسول الله، و أن علياً أمير المؤمنين حقاً لم يزل^٣، يعد السادة و الأوصياء إلى أن بلغ إلى نفسه و دعا لأوليائه بالفرج على يديه ثم أحجم، و قالت: ثم رفع بيني و بين أبي محمد — عليه السلام — كالحجاب و لم أرسدي، فقلت لأبي محمد — عليه السلام: يا سيدي أين مولاي؟ فقال أخذه من هوأحق منك و منّا — ثم ذكر و الحديث بتمامه، و زادوا فيه — فلما كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبي محمد — عليه السلام — فإذا مولانا الصاحب — عليه السلام — يمشي في الدار، فلم أروجهأ أحسن من وجهه، و لا لغة أفصح من لغته، فقال أبو محمد — عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله عزوجل. فقلت سيدي أرى من أمره ما أرى، و له أربعون يوماً فتبسم، و قال: يا عمتي أما علمت إنا معاشر الأئمة، ننشوا في اليوم ما ينشوا غيرنا في السنة؛ فقمتم و قبّلت رأسه، و انصرفت ثم عدت و تفقدته، فلم أره فقلت لأبي محمد — عليه السلام: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمة استودعناه الذي استودعت أم موسى — عليه السلام —.

يعنى اینکه: شیخ طوسی نورالله مرقده، و در روایت دیگر از جماعتی از شیوخ روایت کرده اند اینکه: حکیمه خبر داد ولادت حضرت صاحب — عليه السلام — را، و ذکر نمود اینکه ولادت آن حضرت در شب پانزدهم از ماه شعبان واقع گردیده است، و مادر آن حضرت نرجس خاتون بود، و ذکر کرد احوالات ولادت آن حضرت را تا به این قول: پس ناگاه من دیدم سید و آقای خود را و ندا فرمود حضرت امام حسن — عليه السلام — که: ای عمه بیاور فرزند مرا نزد من. پس جویای مولای خود گردیدم، پس او در سجده بود و سجده فرموده بود بهفت موضع سجده، و بر ذراع مبارکش به قلم قدرت نوشته بود: «جاء الحق و زهق

١ — إسرائ / ٨١

٢ — غیبت شیخ: مفروغاً،

٣ — غیبت شیخ: ثم لم يزل

فی بحار الانوار: اقول: و عین الشیخ فی المصباحین و السید ابن طاوس (ره) فی کتاب الاقبال و سایر مؤلفی کتب الدعوات ولادته علیه السلام فی النصف من شعبان و قال فی فصول المهمة ولد علیه السلام بسر من رای لیلۃ النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و ماتین نقل من خط الشہید رحمۃ اللہ علیہ عن الصادق علیه السلام قال: ان اللیلۃ الّتی یولد فیہا القائم علیہ السلام لا یولد فیہا مولود الا کان مؤمن و ان ولد فی الارض الشّرک نقله الی الایمان ببرکۃ الامام علیہ السلام (منہ غفراللہ ذنوبه) (بحار ج ٥١ ص ٢٨)

الباطل إن الباطل کان زهوقاً» پس برداشتم و بر سینه خود چسبانیدم، پس پیچیدم مولای خود را در جامه، و بردم به نزد پدرش — علیه السلام و بیان کرد احوالات آن حضرت را تا باین قول که — آن حضرت فرمود که: شهادت می دهم به وحدانیت خدایتعالی و به رسالت پیغمبر آخر الزمان، و اینکه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است، و تعداد کرد ائمه طاهرین را و اوصیاء پیغمبر، تا اینکه رسید به خود آن جناب و دعاء نمود از برای اولیاء و دوستان خود فرج را، به دودست خود، پس بالا رفت میان من و میان امام حسن — علیه السلام — مثل حجاب، پس من مولای خود را ندیدم. پس گفتم به امام حسن: ای آقای من کجاست مولای من؟ پس فرمود: گرفت او را کسی که او سزاوارتر است از تو و از من. و ذکر کرد حدیث را بتمامه و زیاد کردند در آن آنکه حکیمه خاتون گفت که: بعد از چهل روز از ولادت آن حضرت بنزد امام حسن — علیه السلام — رفتم، مولای خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در آن خانه سیر می فرمود، و ندیده بودم روئی نیکوتر از روی او، و زبانی فصیح تر از زبان او، جناب امام حسن — علیه السلام — فرمود که: این مولودی است گرامی نزد حق تعالی. از روی تعجب گفتم: ای خواجه و مولای من می بینم از امر او آنچه می بینم. یعنی: عجب حالتی مشاهده می کنم در چهل روزگی مشی می نماید، و بزبان فصیح تکلم می نماید. آن حضرت تبسم نمود و فرمود: ای عمه که ما معاشر ائمه نمود می کنیم و می بالیم در یکروز، آن مقدار که غیر ما در سالی می بالند. پس برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و برگشتم. بعد از آن معاودت به آن منزل نمودم و تفحص حضرت صاحب — علیه السلام — کردم، او را ندیدم. از امام — علیه السلام — پرسیدم که مولای ما کجاست که او را نمی بینم؟ فرمود ای عمه: بودیعت دادم او را به آنکسی که مادر موسی بودیعت داد موسی را باو. و در روایت دیگر وارد شده است^۱ که: حضرت امام حسن — علیه السلام — به روح القدس که به صورت مرغی مرئی شده بود امر کرد تا آن حضرت را برداشته برد، و باقی ملایک که به صورت مرغان نزول کرده بودند از پی رفتند، و نرجس خاتون گریست، و امام — علیه السلام — او را تسلی داده فرمود: اسکتی فإن الرضاع

يَحْرَمُ عَلَيْهِ إِلَّا مِنْ ثَدْيَيْكَ^۱، وَيَعَادُ إِلَيْكَ كِمَارَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أُمِّهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»^۲. يَعْنِي: خَامُوشَ بَاشُ كِه شِير خُورْدَن حَرَامِ اسْتِ بَرَاوِ، إِلَّا اَز دُو پِسْتَانِ تُو و زُود بَاشْد كِه اُو رَا بِنَزْدِ تُو بَاز آوَرِنْد، چنانكِه مُوسَى — عَلَيْهِ السَّلَام — رَا بَمَادِرِ مُوسَى رَد كَرْدِنْد، وَ خُدَايِ تَعَالَى اَز اَن خَبَر دَادِه وَ فَرَمُودِه: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»

(الحديث السادس^۱)

قال الشيخ الصدوق أبو جعفر بن بابويه (ره): حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ (رض) قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَقَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ رُوحِ الْبَصْرِيِّ،^۲ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْعَمَرِيِّ قَالَ: لَمَّا وَلَدَ السَّيِّدُ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: ابْعَثُوا إِلَيَّ أَبَايَ عَمْرُو فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اشْتَرِ عَشْرَةَ آلَافٍ رَطْلٍ خَبْزاً وَعَشْرَةَ آلَافٍ رَطْلٍ لَحْماً وَفَرَقَهُ: قَالَ: أَحْسِبُهُ قَالَ: عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَعَقٌّ عَنْهُ بَكْذَا وَكَذَا شَاةً. يعني: أبو جعفر گفت که چون متولد شد حضرت سید یعنی صاحب الزمان — علیه السلام — امام حسن — علیه السلام — فرمود که: ابو عمرو را بنزد من بفرستید. چون ابو عمرو حاضر شد آن حضرت فرمود: که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری نمای و پراکنده کن آنرا، و دیگر عقیقه کن از برای او بچنین و چنین گوسفند.

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۶ و بحار ج ۵۱ ص ۵ ح ۹

۲ — کمال الدین: اسحاق بن رباح البصری

(الحديث السابع^١)

قال الفضل بن شاذان: حدّثنا إبراهيم بن محمّد بن فارس النيشابورى، قال: لمّا همّ الوالى عمرو بن عوف بقتلى و هو رجل شديد النصب، و كان مولعاً بقتل الشيعة، فأخبرت بذلك، و غلب علىّ خوف عظيم. فودعت أهلى و أحبائى، و توجّهت الى دار أبى محمد — عليه السلام — لا ودّعه و كنت اردت الهرب، فلمّا دخلتُ عليه رأيت غلاماً جالساً فى جنبه، و كان وجهه مضيقاً كالقمر ليلة البدر، فتحيّرت من نوره و ضيائه و كاد أن انسى ما كنت فيه من الخوف و الهرب فقال: يا ابراهيم لا تهرب. فإنّ الله تبارك و تعالى سيكفيك شره فازداد تحيّرى، فقلت لآبى محمّد — عليه السلام: يا سيدى جعلنى الله فداك من هو؟ وقد أخبرنى عمّا كان فى

١ — اثبات الهداة ج ٧ ص ٣٥٦ فصل ٧ ح ١٣٦

قال ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغه — فان قيل من هذا الرجل الموعود و قيل اما الامامية فيزعمون انه امامهم الثانى عشر و انه ابن امة اسمها نرجس و اما اصحابنا فيزعمون انه فاطمى يولد كما فى مستقبل الزمان لام ولد و ليس بموجود الان فان قيل فمن يكون من بنى امية فى ذلك الوقت موجود حتى يقول عليه السلام فى امرهم ما قال من انتقام هذا الرجل منهم قيل لها الامامية فيقولون بالرجعة و يزعمون انه سيعاد قوم باعياهم من بنى امية و غيرهم اذا ظهر امامهم المنتظر و انه يقطع ايدى اقوام و ارجلهم و يسمّل عيون بعضهم و يصل قوما آخرين و ينتقم من اعداء آل محمد عليهم السلام المتقدمين و المتأخرين و اما اصحابنا فيزعمون انه سيخلف الله تعالى فى آخر الزمان رجلا من ولد فاطمة عليهما السلام ليس

ضمیری. فقال: هو ابني وخليفتي من بعدي، وهو الذي يغيب غيبة طويلة، ويظهر بعد امتلاء الارض جوراً وظلماً فيملأها عدلاً وقسطاً. فسألته عن اسمه قال: هو سمى رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته، ولا يحل لأحد أن يسميه باسمه أو يكتبه بكنيته، إلى أن يظهر الله دولته وسلطنته، فاکتم يا ابراهيم ما رأيت وسمعت ممّا اليوم إلا عن اهله. فصلت عليهما وآبائهما وخرجت مستظهماً بفضل الله تعالى، واثقاً بما سمعته من الصاحب — عليه السلام فبشرنى على بن فارس بأن المعتمد قد أرسل أبا احمد اخاه وامره بقتل عمرو بن عوف، فاخذه ابواحمد في ذلك اليوم وقطعه عضواً عضواً و الحمد لله رب العالمين.

یعنی: ابراهیم بن احمد نیشابوری گفت که: چون عمرو بن عوف والی همت بست به کشتن من، و او مردی بود که میل تمام داشت به قتل شیعیان، پس خبر یافتم و خوفی عظیم بر من غالب شد، و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم، و توجه نمودم به خانه حضرت امام حسن — علیه السلام — وداع کنم، و اراده داشتم که فرار کنم. پس چون به آن خانه در آمدم پسری دیدم در پهلوی آن حضرت نشسته بود که رویش چون ماه شب چهارده بود، از نور و ضیای آنحضرت حیران شدم به مرتبه ای که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم و در آن بودم از ترس و فکر گریختن فراموش کنم، با من گفت که: «ای ابراهیم حاجت به گریختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شر او را از تو کفایت کند.»

حیرتم زیاده شد؛ بامام حسن — علیه السلام — گفتم که: فدای تو گرداند مرا خدای تعالی، کیست این پسر که از مافی الضمیر من مرا خبر می دهد. آن حضرت فرمود که:

او فرزند منست، و خلیفه من است بعد از من، و اوست آن کسی که غایب می شود غایب شدنی دراز، و بعد از پر شدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود، و پر کند زمین را از عدل و داد. پس از آن حضرت از نام آن سرور پرسیدم، فرمود

→ موجودا الان و ينتقم و انه يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً من الظالمين و ينكل بهم اشد النكال و انه لام ولد كما قدورد في هذا الاثر و في غيره من الاثار و ان اسمه كاسم رسول الله صلى الله عليه وآله و انه يظهر بعد من يستولى على كثير من الاسلام تلك من اعقاب بني امية و هو السفيناني الموعود به في الصحيح من ولد ابي سفیان بن حرب بن امية و ان الامام الفاطمي يقتله و أشياعه من بني أمية و غيرهم و حينئذ ينزل المسيح عليه السلام من السماء و تبدوا الشراط الساعة و تظهر دابة الارض و يبطل تكليف و يتحقق قيام الاجساد عند نفخ الصور كما نطق به الكتاب (انتهى منه) [م]

که: همانام و هم کنیت پیغمبر است، و حلال نیست کسی را که او را به نام و به کنیت ذکر کند، تا زمانی که ظاهر سازد خدایتعالی دولت و سلطنت او را، پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه دیدی و آنچه شنیدی از ما امروز، الا از اهلش. پس برایشان و آبای گرام ایشان صلوات فرستادم، و بیرون آمدم در حالتی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم، و وثوقی و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام. پس بشارت داد مرا علی بن فارس که مُعتمد خلیفه عباسی برادر خود ابواحمد را فرستاد به قتل عمرو بن عوف، تا او را گرفته، بند از بند او جدا کرد. و الحمد لله رب العالمین

۱ — موضوع حرمت تسمیه حضرت ولی عصر علیه السلام از دیرباز، مورد بحث متکلمین و اصحاب حدیث، بوده است و بر سر حرمت و حلیت آن بحث زیادی شده، و حتی بعض از علماء کتب مستقل در این باب نوشته اند هم چون شرعة التسمیه مرحوم محقق داماد، و کشف التعمیه شیخ حر عاملی، که نسخه ای از آن در کتابخانه دانشگاه موجود است و تحریم التسمیه از شیخ سلیمان ماحوزی، و فلک المشحون از سید باقر قزوینی. احادیثی که دال بر حرمت آن است ظاهراً بیش از ۱۵ می باشد، چنانچه محدث نوری در نجم ثاقب ص ۶۰ سیزده حدیث و در بحار نیز همین اندازه و در کتب دیگر چون الزام الناصب و کافی و... به تعداد کمتر نقل شده است، ولیکن روایاتی که در آنها تصریح به اسم اشاره و یا خود اسم شده است نیز قابل توجه است، اما این موضوع ذهن متجددین از نویسندگان و بعض علماء ما را متوجه این کرده که حرمت تنها در غیبت صغری بوده است، ولی أغلب علماء از محدثین ما بخصوص در گذشته حرمت آن را تا زمان ظهور دانسته اند، و استدلال قائلین بجواز هم همین بوده که در بعض روایات صریحاً نام برده شده چنانچه علی بن عیسی إربلی صاحب کشف الغمّه از سخن شیخ طبرسی و شیخ مفید تعجب کرده و می گوید که:

عجب است که این دو شیخ گفته اند که ذکر اسم و کینه جایز نیست و از طرفی می گویند که اسم او اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله است و ایشان گمان می کنند که ذکر اسم و کینه نکرده اند. اما محدث نوری رحمه الله در نجم الثاقب در پاسخ این کلام گفته: از تعجب علی بن عیسی باید تعجب کرد که میان تلفظ به اسم و کینه که حکم به حرمت فرمودند و اشاره به اسم و کینه فرق نگذاشته.

و علامه مجلسی رحمه الله در مورد این بحث می گوید که: احوط ترک آن بطور مطلق است، و محدث نوری فرموده که سید نعمه الله جزائری در شرح عیون الاخبار قول به حرمت را نسبت به اکثر علماء دانسته. از طرفی لازم به تذکر است که این بحث هیچ مورد اختلاف نبوده، و همه قائل به حرمت بودند تا زمانی که در عصر شیخ بهائی بین فلاسفه و علماء نظری این بحث مورد تشکیک قرار گرفت.

(الحديث الثامن^١)

قال الصدوق عليه الرحمة: حدثنا علي ابن عبد الله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن إسحق بن سعد الأشعري قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحق إنّ الله تبارك وتعالى لم يخلّ الأرض منذ خلق آدم — عليه السلام — ولا يخلّيها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه، به يدفع البلاء من أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله، فمن الخليفة والإمام بعدك؟ فنهض — عليه السلام — مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلامٌ كان وجهه القمرلية البدر من أبناء ثلث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحق لولا كرامتك على الله عزّوجلّ وعلى حججه ما عرضت عليك إبنى هذا، أنّه سمى رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً. يا أحمد بن إسحق مثله في هذه الأمة كمثل الخضر — عليه السلام، ومثله مثل ذى القرنين، والله ليغيّب غيبة لا ينجو من الهلكة فيها إلّا من ثبتته الله عزّوجلّ على القول بإمامته، ووقفه للدعاء بتعجيل فرجه.

قال أحمد بن إسحق قلت: يا مولاي هل من علامة تطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام — عليه السلام — بلسان عربي فصيح فقال: أنا بقية الله في أرضه، المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحق.

فخرجت فرحاً مسروراً فلما كان من الغد عدت إليه فقلت: يا بن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت عليّ فما السنة الجارية فيه من الخضرو ذى القرنين؟ فقال طول الغيبة يا أحمد، فقلت له: يا بن رسول الله وإن غيبته لتطول؟ قال: إني وربّي حتى يرجع عن هذا الامر أكثر القائلين به، فلا يبقى إلا من أخذ الله عهده بولايتنا، وكتب في قلبه الإيمان وآتاه بروح منه. يا أحمد بن إسحق هذه أمر من الله جلّت عظمتها، و سرّ من سرّ الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك، واكتمه وكن من الشاكرين تكن معنا في عليين^۱!

يعنى: أحمد بن إسحق بن سعد أشعري گفت كه: به مجلس حضرت امام حسن عسكری — عليه السلام — در آمدم و می خواستم پرسم از آن حضرت كه بعد از او كيست. آن حضرت به معجزه ابتداء نمود به جواب سؤالی كه مرا در خاطر بود، و فرمود كه:

ای أحمد بن إسحق بدرستیكه حضرت الله تبارك و تعالی زمین را خالی نگذاشته از حجتی، كه خداي راست بر خلق از آن زمان كه آدم صفی — عليه السلام — را آفریده، و خالی نخواهد گذاشت تا قیام قیامت، به برکت وجود او، خدایتعالی دفع می كند بلا را از اهل زمین، و باران می فرستد به سبب ذات شریف او، و همچنین بمیمنت ذات اقدس او حضرت حقتعالی بیرون می آورد بركات زمین را.

احمد ابن إسحق گفت گفتم: ای فرزند رسول خدا خلیفه و امام کیست بعد از تو؟ آن حضرت به تعجیل در آمد به حجره، و بعد از آن بیرون آمد، پسری را در آغوش گرفته كه رویش چون ماه شب چهارده بود، و از آبای ثلث سنین^۲ می نمود. پس حضرت امام حسن — عليه السلام — فرمود كه:

ای أحمد ابن إسحق اگر باعث كرامت تونبود نزد حقتعالی و حجت های

۱ — كمال الدین: معنا غداً

۲ — این حدیث را در كمال الدین با اندك تفاوتی نقل کرده است

۳ — یعنی كودك سه ساله

او، من این فرزند خود را بتونمی نمودم، بدرستی که او همانم و هم کنیت رسول خدا — صلی الله علیه و آله — و اوست آنکسی که پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

ای أحمد بن إسحق مثل او در این اَمّت مانند مثل حضرت خضر — علیه السلام — است، و همچو مثل ذی القرنین است به خدا قسم که هرآینه البته^۱ غایب خواهد شد، غایب شدنی که رستگاری نیابد از هلاک شدن مگر کسی که خدای تعالی ثابت دارد او را به قائل بودن بامامت او، و توفیق دهد خداوند عالمیان آنکس را بدعا کردن، و تعجیل فرج او را از حق تعالی درخواستن.

أحمد ابن إسحق گفت: گفتم: ای مولای من آیا علامتی و نشانی هست که به آن دلم آرام گیرد. در آن زمان حضرت خاتم الاوصیاء — علیه السلام — به سخن درآمده بزبان عربی فصیح فرمود که:

منم بقیه الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان حضرت رب العالمین پس مَظَلَبِ أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن.

أحمد بن اسحق گفت: بیرون آمدم شادمان و فرحناک و روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، و گفتم: ای فرزند رسول خدا عظیم شد خوشحالی و شادمانی من به سبب آنچه مَتّ گذاشتی بر من به آن، یعنی به نمودن حضرت صاحب الزّمان، پس بیان فرمای که ستنی که جاریست در آن حضرت از خضر و ذی القرنین چیست؟ امام — علیه السلام — فرمود که: آن سنت جاریه درازی غایب بودن است ای أحمد. پس گفتم که: ای فرزند رسول خدا غایب بودن او به طول خواهد کشید؟ آن حضرت فرمود که: بلی به خدا قسم تا به مرتبه ای که برگردند از این امر بیشتر قائلین به این امر، و باقی نماند بر این امر إلا آنکسی که فرا گرفته است خدا عهد از او به دوستی ما، و نوشته است در دل او ایمان، و تأیید نموده است او را به روحی از جانب خود، ای أحمد، این امری است از جانب خدا — جَلّت عظمته — و سرّیست از سرّ خدا، و غیبست از غیب خدا، پس بگیر آن چیزی را که آوردم از برای تو و پنهان دار آن را، و از شکرکنندگان باش، تا فردای قیامت با ما باشی در اعلی مرتبه از مراتب بهشت. اللهم ارزقنا جوار أصفیائک الظاهرین.

۱ — در اصل عربی: لیغیبن است که متضمن دو تأکید است (یکی «ل» و دیگری «ن» مشدّد) و شاید به این جهت مؤلف محترم دو البته را پشت هم آورده.

(الحديث التاسع)

قال ابن بابويه في كتاب كمال الدين حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (رض) قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن صالح بن السندی عن يونس بن عبد الرحمن قال دخلتُ على موسى بن جعفر عليهما السلام فقلت له: يا بن رسول الله أنت القائم بالحق؟ قال: انا القائم بالحق، لكن القائم الذي يُطهر الأرض من أعداء الله عز وجل ويملاها عدلاً كما مُلئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه يرتد فيها قوم ويثبت فيها آخرون ثم قال عليه السلام طوبى لشيعتنا المتمسكين بجلنا في غيبة قائمنا الثابتين على مولاتنا والبرائة من أعدائنا أولئك منا ونحن منهم قد رضوانا أئمة ورضينا بهم شيعة فطوبى لهم ثم طوبى لهم والله إنهم معنا في درجتنا يوم القيمة»

يعنى: يونس بن عبد الرحمن گفت که: داخل شدم به مجلس حضرت امام موسى بن جعفر-عليهما السلام- پس گفتم که ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله ، توئى قائم و پىای دارنده امر امامت به حق؟ فرمود که: منم قائم به حق وليکن آن قائم که پاک خواهد کرد زمین را از دشمنان خدای عزوجل و پرخواهد کرد زمین را از عدل، همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، او پنجمین است از اولاد من؛ مر

او راست غایب بودنی که دراز شود مدت آن، از روی ترس داشتن بر خود. مرتد شوند در آن غایب بودن قومی، و ثابت باشند بر دین و مذهب حق دیگران. بعد از آن آن حضرت فرمود که خوش باد مر شیعیان ما را آنان که چنگ زنده اند به کمند متابعت ما در زمان غایب بودن قائم ما. آنان که ثابت اند بر موالات و دوستی و بر بیزاری از دشمنان ما؛ ایشان از مایند و ما از ایشانیم. بتحقیق که ایشان راضی شده اند به ما در حال امام بودن، و راضی شده ایم ما به ایشان در حال شیعه بودن. پس خوش باد ایشان را و دیگر باره خوش باد ایشان را. به خدا قسم که ایشان با مایند در روز قیامت در درجه ما. والسلام علی من اتبع الهدی

(الحديث العاشر^۱)

قال أبو محمد بن شاذان عليه الرّحمه: حدّثنا أبو عبد الله ابن الحسين بن سعد الكاتب (رض)، قال أبو محمد — عليه السلام: قد وضع بنو أمّية وبنو العباس سيوفهم علينا لعلّتين: أحدهما أنّهم كانوا يعلمون ليس لهم في الخلافة حقّ، فيخافون من ادعائنا إياها وتستقرّ في مركزها، وثانيهما أنّهم قد وقفوا من الاخبار المتواترة على أنّ زوال ملك الجبابة والظلمة على يد القائم متّاً، وكانوا لا يشكون أنّهم من الجبابة و الظلمة، فسعوا في قتل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وإبادة^۲ نسله طمعاً منهم، في الوصول الي منع تولّد القائم — عليه السلام — اوقته، فأبى الله أن يكشف أمره لواحد منهم إلّا بتمّ نوره ولو كره المشركون.

يعنى: حسين بن سعد كاتب گفت كه: حضرت إمام حسن بن على عسكرى — عليهما السلام — فرمود كه: بنى اميه و بنى عباس شمشيرهاى خود را بر ما گذاشتند به دو سبب: يكى آنكه مى دانستند كه ايشان را در خلافت حقى نيست، و مى ترسيدند از آنكه ما دعواى خلافت كنيم، و خلافت در جاي خود قرار گيرد. دويم آنكه از اخبار متواتره واقف شده بودند كه زوال مُلك جباران و

۱ — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۳۹ ح ۶۸۵ و كفاية المهتدى حديث ۳۴

۲ — اثبات الهداة: إبارة

ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود، و شگ نداشتند در آنکه ایشان از جباران و ظالمانند، پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا — صلی الله علیه و آله — و نیست و نابود گردانیدن نسل آن حضرت از روی طمعی که ایشان را به وصول به منع تولد حضرت قائم — علیه السلام — یا کشتن آن حضرت (یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا ملک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود) پس ابا نمود خدای تعالی که کشف امر آن حضرت نماید از برای یکی از آن ظالمان، الا آنکه تمام می گرداند حق تعالی نور خود را، و اگر چه خوش نمی دارند مشرکان.

و مؤید این حدیث است آنچه شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ راوندی و جمع کثیری از غیر ایشان نقل کرده^۱ از رشیق مادرانی که خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی نقل کرده اند اینست که:

رشیق گفت: معتضد خلیفه مرا امر کرد با دو نفر دیگر، که هر یک بر اسبی سوار شویم و زود به سامره برویم، و غافلاً به خانه حسن بن علی رویم و

۱ — غیبت شیخ ص ۱۴۹ و بحار ج ۵۲ ص ۵۱ حدیث ۳۶ (نقل ما از غیبت شیخ است)

وحدث عن رشیق صاحب المادرای قال بعث الینا المعتضد ونحن ثلاثة نفر فأمرنا ان یركب کل واحد منا فرسا و نجنب آخر ونخرج مخفیين لایکون معنا قلیل ولا کثیر الا علی السرح مصلى و قال لنا: الحقوا بسامرة و وصف لنا محلة و داراً وقال: إذا اتیموها تجدون علی الباب خادماً اسود فاکبوا الدار و من رأیتم فیها فاتونی برأسه فوافینا سامرة فوجدنا الأمر کما وصفه و فی الدهلیز خادم اسود و فی یده تکه ینسجها فسلناه عن الدار و من فیها فقال: صاحبها، فوالله ما التفت الینا و قل اکثرائه بنا، فکبنا الدار کما أمرنا فوجدنا داراً سرية و مقابل الدار ستر ما نظرت قط الی أنبل منه، کأن الأیدی رفعت عنه فی ذلک الوقت، ولم یکن فی الدار احد فرفعنا الستر فاذا بیت کبیر کأن بحراً فیہ ماء. و فی أقصى البیت حصیر قد علمنا انه علی الماء، و فوقه رجل من أحسن الناس هیئة قائم یصلي فلم یلتفت الینا ولا الی شیء من أسبائنا، فسبق أحمد بن عبد الله لیتخطی البیت ففرق فی الماء و ما زال یضطرب حتی مددت یدی الیه فخلصته و أخرجه و غشي علیه و بقى ساعة و عاد صاحبی الثانی الی فعل ذلک الفعل فزاله مثل ذلک، و بقیة مبهوراً فقلت لصاحب البیت: المعذرة الی الله و الیک فوالله ما علمت کیف الخیر و لا الی من أجیب و انا تائب الی الله، فما التقت الی شیء مما قلنا، و ما انفتل عما کان فیہ فها لنا ذلک و انصرفنا عنه، و قد کان المعتضد ینتظرننا و قد تقدم الی الحجاب إذا وافیناه ان ندخل علیه فی أي وقت کان، فوافیناه فی بعض اللیل فادخلنا عیه فسلنا عن الخیر فحکینا له مارأینا. فقال و یحکم لقیکم أحد قبلی و جرى منکم الی أحد سبب او قول؟ قلنا: لا فقال: انا نفي من جدي، و حلف بأشد ایمان له أنه رجل إن بلغه هذا الخبر لیضر بن أعناقنا فما جسرنا أن نحدث به إلا بعد موته

هر که را در آن خانه بیابیم سرش به نزد خلیفه حاضر سازیم، و ما به تعجیل تمام رفتیم و در و بام را فرو گرفتیم و در آن خانه کسی را نیافتیم، و پرده ای دیدیم بر دری آویخته، پرده را برداشته داخل آن حجره شدیم و آن حجره بود پر عرض و طول و پر از آب، چنانکه گویا دریائست ذخار در آن حجره، و حصیری بر روی آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی آن حصیر در نماز بود، و به ما مطلقاً إلتفات نفرمود. یکی از آن دو رفیق من که او را أحمد بن عبدالله می گفتند پا در آب گذاشت که خود را باو برساند در آب غرق گردید، و اضطراب ییحد به ظهور رسانید، پس دست او گرفته از آبش بیرون کشیدیم، ساعتی بیهوش بود، رفیق دیگر، مغرور به آنکه شناور است، در آن آب در آمد، به هلاکت مشرف شده بود که بیرونش آوردیم، آنگاه من فریاد برآوردم که: معذرت از خدا و از شما می خواهم، به خدا قسم که من بیخبر بودم، و چون بر کیفیت حال مطلع شدم به خدا بازگشت نمودم، و از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم. إلتفات بما مطلقاً نکرد. پس بنزد معتضد باز گشته آن واقعه را بر او عرض کردیم. پس معتضد سفارش نمود که: این قضیه را پنهان دارید و الاّ به خدا قسم که شما را زنده نمی گذارم، و تا او در حیات بود، ما از ترس کشته شدن این را می نهفتیم، و به کسی حرفی از آن نمی گفتیم و چون او در گذشت این حکایت از ما ظاهر گشت. الحمد لله الذی یصون حجتہ من شر الأعداء، و السلام علی من اتبع الهدی.

و در سابق مذکور شد که ولادت شریف حضرت مهدی در سال دو یست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد، و وفات حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بنابر مشهور در سال دو یست و شصت از هجرت بود، و آن حضرت پنجسال از سن شریف ایشان گذشته بود که بنا بر این وقت امامت، ایشان پنجساله بودند، و مع ذلک معجزات و غرائب حالات از آنحضرت بظهور می آمد^۱، و آن حضرت را دو غیبت بود، یکی صغری و یکی کبری، و در غیبت صغری جمعی از سفراء و نواب آن حضرت عرایض و مسائل مردم را به آن جناب می رسانیدند^۲، و جواب به خط

۱ — بیشتر این معجزات را مرحوم مجلسی در باب بیستم بحار الانوار ج ۵۱، و محدث نوری در نجم ثاقب باب ششم، و شیخ طوسی در غیبت خود (ص ۱۷۰) و سید هاشم توبلی بحرانی در مدینه المعاجز باب آخر کتاب و راوندی در خرائج و جرائع و صدوق در کمال الدین باب ۴۳ و شیخ حرّ در اثبات الهداة باب ۳۳ و دیگر کتبی که مجال ذکر آنها نیست.

۲ — شیخ طوسی در کتاب غیبت ص ۲۱۴ و ۲۵۷ بعضی از این سفراء را از نائبان خاص تا اشخاص موثقی که با نواب

شریف آنحضرت می آوردند، و خمس و نذرها را که شیعیان می بردند، ایشان می گرفتند و به خدمت عرض می کردند، و حضرت می فرمود که به سادات و فقرای شیعیان برسانند، و جمع کثیر موظف بودند هر ساله، و معجزات بسیار از سفراء ظاهر می شد^۱ که مردم یقین داشتند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند، چنانچه مقدار مال را می گفتند، و نام کسی که مال را فرستاده بود می گفتند، و آنچه برایشان در راه واقع شده بود خبر می دادند، و مرگ و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را می گفتند، و به همان نحو واقع می شد^۲. و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفراء به خدمت آن حضرت می رسیدند، و مدت این غیبت تقریباً هشتاد و چهار سال بود، و سفراء بسیار بودند، اما سفرای معروف که مستمراً شیعیان ایشان را می شناختند و به ایشان رجوع می کردند، چهار نفر بودند:

اول ایشان عثمان بن سعید اُسدی بود و از صحابه امام علی نقی و امام حسن عسکری — علیهما السلام — بود و این دو امام تعدیل او فرموده بودند^۳، و به شیعیان فرموده بودند که آنچه او می گوید حق است و از جانب ما می گوید، و بعد از وفات آن، أبوجعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید، به نصّ حضرت امام حسن عسکری و بنصّ امام علی نقی؛ و حضرت صاحب — علیهم السلام — بعد از وفات عثمان نامه نوشتند که^۴:

انا لله و انا اليه راجعون، تسلیم می کنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او. پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده، پس خدا رحمت کند او را، و ملحق گرداند او را به اولیاء و موالی او، زیرا که پیوسته إهتمام کننده بود در امر ایشان، و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود به

ارتباط داشتند و به افتخار آنها توفیق صادر میشده (مثل ابی الحسن محمد بن جعفر اُسدی) ذکر نموده

۱ — این معجزات را در باب معجزات ولی عصر علیه السلام نگاه کنید و نیز در باب ذکر نایبان خاص حضرت.

۲ — رجوع شود به بحار ج ۵۱ ص ۲۹۳ باب مظهر من معجزاته و اثبات الهداة ج ۷ و دیگر مدارکی که در قبل ذکر شد.

۳ — محمد بن عثمان بن سعید عمری اُسدی، اولین نائب خاص حضرت علیه السلام است، و اامین عسکرین در چند موضع سخنانی در وثاقت او فرموده اند، از جمله شیخ در ص ۲۱۵ غیبت از قول احمد بن إسحق نقل می کند که او خدمت امام دهم ابوالحسن علیه السلام رفت و گفت من در وقتی که بخواهم نمی توانم خدمت شما برسم، پس گفته چه کسی را قبول کنیم، و امر چه کسی را اطاعت نمائیم، حضرت بدو فرمودند: این ابو عمرو، ثقه و امین است هر چه بگوید از من گفته، و آنچه به تو برسد از من پرداخته. او گوید چون آن امام همام از دنیا رفت خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، و او هم همان گفته پدرش را بازگو فرمود و گفت: این ابو عمرو ثقه و امین من در حیات و مرگم می باشد. و بعد از آن روایات دیگر دالّ بر وثاقت و دینداری آن مرد بزرگ نقل نموده.

۴ — غیبت شیخ ص ۲۱۹ و کمال الدین ص ۵۱۰ ح ۴۱:

سوی خدا و به سوی هُدی، حقتعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیمارزد، و حق تعالی ثواب تو را عظیم گرداند، و به صبر نیکوتر کرامت فرماید، مصیبت او به تو و بما هر دو رسیده است، و مفارقت او تو را و ما را بوحشت افکنده است، پس خدا او را شاد گرداند، و بازگشت او به آخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندى مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد، و بعد از او قائم مقام او باشد به امر او، و تَرَحَّم کند بر او، و می گویم که أَلْحَمْدُ لِلَّهِ که نفوس راضیند به مکان تو، و به آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است، خدا تو را یاری کند و تقویت کند و إعانت نماید، و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد.

و چندین توقیع وقیع از ناحیه مقدّس مشتمل بر سفارت او بیرون آمد از برای شیعیان، و اجماعی شیعیان است نیابت او و عدالت، و شیعیان به او رجوع می کردند و معجزات از او ظاهر می شد، و کتابها در فقه تصنیف کرده، از آنچه از حضرت صاحب — علیه السلام و از حضرت امام حسن — علیه السلام — شنیده بود، و بروایت اُمّ کلثوم دختر او و دیگران در سال سیصد و پنج به رحمت ایزدی واصل شد.

و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلام او را امر کرد که أَبوالقاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن میل^۱ نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت، و اکثر کارهای حضرت را با او می فرمود، و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد و جماعت بسیار از

→ قال عبد الله بن جعفر الحميري: و خرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري في التعمية بأبيه رضي الله عنهما في فصل من الكتاب «إنا لله وإنا إليه راجعون تسليماً لأمره ورضاء بقضائه، عاش أبوك سعيداً ومات حميداً فرحمه الله وألحقه بأوليائه ومواليه — عليهم السلام — فلم يزل مجتهداً في أمرهم، ساعياً فيما يقرب به إلى الله عز وجل وإليهم، نصر الله وجهه وأقاله عثرته».

و في فصل آخر: «أجزل الله لك الثواب وأحسن لك الغراء، رزئت ورزنا وأوحشك فراقه وأوحشنا، فسره الله في منقلبه، وكان من كمال سعادته أن رزقه الله عز وجل ولداً مثلك يخلفه من بعده، و يقوم مقامه بأمره، و يترحم عليه، و أقول: الحمد لله، فإنّ الألفس طيبة بمكانك و ما جعله الله عز وجل فيك و عندك، أعانك الله و قواك و عضدك و وقّتك، و كان الله ولياً و حافظاً و راعياً و كافياً و معيناً».

محدثین شیعه روایت کرده‌اند که، چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و به همه گفت که اگر مرا مرگ در یابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است، و از جانب حضرت صاحب — علیه السلام — مامور شده‌ام که او را نایب کنم، بعد از من در امور خود به او رجوع کنید.^۱ پس جمیع شیعه باو رجوع می‌کردند، و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود، و به نحوی تقیه می‌کرد که سنیان اکثر او را از خود می‌دانستند^۲ و نهایت محبت به او داشتند، تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بر ریاض بهشت إرتحال نمود، و به امر حضرت صاحب — علیه السلام — شیخ جلیل علی بن محمد سمري را وصی و قائم مقام خود گردانید، و سعادت و نیابت به او متعلق شد، و سه سال امر نیابت با او بود، و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت ایزدی واصل گردید، و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علماء و محدثین شیعه در این سال به عالم بقا إرتحال نمودند^۳، و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهراً منقطع گردید. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال به عالم بقا إرتحال نمودند.

و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را به همین نحو روایت کرده است، و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن أحمد مکتب که گفت: ما در بغداد بودیم در سالی که سمري به رحمت الهی واصل شد، چند روز قبل از فوتش به خدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب — علیه السلام — بیرون آورد که مضمونش این بود:^۲

۱ — غیبت شیخ ص ۲۲۴

۲ — نحوه تقیه حسین بن روح به حدی بوده که این گمان را در میان دشمنان بوجود آورده و چنانکه محدث قمی می‌فرماید هر فرقه از سنیان افتخار به این داشتند که او از ماست (منتهی الآمال ج ۲ ص ۵۰۹) شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت در باب احوالات حسین بن روح نوبختی، حکایاتی را که دال بر شدت تقیه آن مرحوم است نقل میکند که در اینجا مجال تفصیل نیست.

۳ — تناثر یعنی پراکنده شدن، عالم نحریر مرحوم میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء ص ۳۸۸ چنین فرماید: و آن سال را (یعنی سال ۳۲۹) سال تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء ستارگان زمین می‌باشند و در آنسال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن سال را تناثر نجوم ارض نامیدند برای اینکه دیدند تیره‌های شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس آن را تعبیر به موت علماء کردند....

۳ — این توفیق را مرحوم صدوق در کمال الدین باب ۴۵ (ذکر التوفیقات) ص ۵۲۶ ح ۴۴ ذکر کرده بدین صورت:



بسم الله الرحمن الرحيم

علی بن محمد سمري، خدا عظیم گرداند اجر برادران را در مصیبت تو، تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد، پس جمع کن کارهای خود را، و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان بعد از وفات خود، که غیبت تا مه واقع شد، و بعد از این ظاهر نمی شویم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی، و ظاهر شدن بعد از زمانی خواهد بود که مدت غیبت بسیار به طول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور، و بعد از این جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد، هر که دعوی کند که مرا دیده است، پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی، او دروغ گو و افترای کننده است، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمديم، چون روز ششم شد به خدمت او رفتيم. او را در حال احتضار يافتيم، کسی به او گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود؟ گفت: خدا را امری و حکمی هست که آن به عمل خواهد آمد (یعنی غیبت کبری) این را گفت و به عالم اعلی یرتعال نمود.

مؤلف گوید که: آنچه از احادیث متعدده ظاهر می شود اینست که: غیبت کبری بسیار به طول می انجامد، و بعد از طول بسیار خروج حضرت مهدی — علیه السلام — را واقع خواهد شد، و عامه به طرق متواتره احادیث خروج حضرت مهدی — علیه السلام — را در کتب خود روایت کرده اند، چنانکه در

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَكْتَبِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تَوَفَّى فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ — قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ — فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نَسَخْتُهُ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَيْكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تَوْصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا، وَسَيَّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال: فنسختنا هذا التوقيع وخرجنا من عنده، فلما كان اليوم السادس عدنا إليه وهو وجود بنفسه، فقيل له: من وصيك من بعدك؟ فقال: لله أمر هو بالغه. ومضى رضي الله عنه، فهذا آخر كلام سُمع منه.

۱- در کتاب منتخب الاثر در باب مصادر آن ۶۳ کتاب از کتب معتبره ستیان آورده که ما در این جا چند نمونه از آن

جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و أبوداود و ترمذی، از أبوهریره روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود^۱ که: بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که، نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد، پس چلیپای نصاری را بشکند، و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند (یعنی از ایشان بغیر از اسلام قبول نکند^۲) و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند. پس گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود^۳ که: چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم، و امام شما از شما باشد، (یعنی مهدی — علیه السلام —)

و از مسند أبوداود ترمذی از این مسعود روایت کرده است^۴ که: حضرت رسول فرمود که: اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، البته حق تعالی آن روز را طولانی می گرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی از امت من یا از اهل بیت مرا، که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت، چنانکه پراز جور و ظلم شده باشد.

و بروایت دیگر فرموده^۵ که: منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من، که نامش موافق نام من باشد.



کتاب معروف را نقل می کنیم:

— صحیح بخاری و مسلم

— سنن أبی داود

— سنن ابن ماجه

— جامع ترمذی

— مسند احمد

— مستدرک بر صحیحین

— البیان فی أخبار صاحب الزمان

— فصول المهمة

— الصواعق المحرقة

— إسعاف الاغیین

— تاج العروس

۱ — صحیح بخاری چاپ دار مطابع الشعب جزء چهارم ص ۲۰۵ و جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲

۲ — این جمله جزو حدیث نیست و از توضیحات خود مرحوم مؤلف است

۳ — همان مدرک

۴ — بحار ج ۵۱ ص ۱۰۲ ح ۳۹ به نقل از أبوداود و ترمذی

۵ — سنن أبی داود جزء چهارم صفحه ۱۰۷ ح ۴۲۸۲ و جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲.

و از ابوهریره روایت کرده اند که^۱: اگر باقی نماند از دنیا مگریکروز، خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من، که موافق باشد نام او با نام من.

و از سنن أبوداود از ام سلمه روایت کرده است^۲ که حضرت فرمود که: مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است.

و حافظ و أبونعیم که از محدثان مشهور عامه اند چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده^۳، و ابونعیم از حذیفه و أبوامامه باهلی روایت کرده است^۴ که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است، و بر جانب راست روی مبارک خال سیاهی هست.

و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است^۵ که: دندانهایش گشاده است.

و عبدالله بن عمر گوید^۶ که: بر سرش ابری سایه خواهد کرد، و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که: این مهدی است و خلیفه خدا است، پس او را متابعت کنید، و عیسی — علیه السلام — پشت سر او نماز خواهد کرد.

و شافعی که از علماء عامه است کتابی در باب ظهور مهدی — علیه السلام — نوشته است، و علامات و صفات او را نقل کرده است، و مشتمل است بر بیست و پنج باب، و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام. ۱۷ و در کتاب شرح السنة حسین بن مسعود بغوی، که از کتب مشهور معتبره عامه است پنج حدیث در اوصاف آن حضرت از صحاح ایشان روایت کرده است، و در مصابیح که ألحال در میان عامه معروف است، پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است^۸، و از کتب معتبره عامه، بعضی از علماء شیعه صد و

۱- جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲

۲- سنن ابی داود جزء چهارم ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۴

۳- اشاره به کتاب معروف أربعن أبونعیم حافظ اصفهانی است که با بحارج ۵۱ چاپ شده و مرحوم مجلسی آن را در صفحات ۷۸ تا ۸۵ وارد کرده است.

۴- بحارج ۵۱ ص ۸۰ و ۸۷ و ۱۲

۵- همان مدرک حدیث ۱۳

۶- همان مدرک حدیث ۱۶

۷- اشاره به کتاب «عقد الدرر» تألیف أبوبدر یوسف بن یحیی السلمي الشافعی است.

۸- مصابیح السنة همان شرح السنة معروف است که مؤلف آن ابی محمد حسین بن مسعود بغوی متوفی ۵۱۵ می باشد.

پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده‌اند.

و ابوداود ترمذی، روایت کرده است^۱ از ابوسعید خدری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد، و زمین را مملو کند از قسط و عدالت، چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم، و هفت سال پادشاهی کند.

و ابوسعید می‌گوید^۲ که: ما می‌ترسیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد. پس سؤال کردیم از آن حضرت، فرمود در اُمت من مهدی خواهد بود، بیرون خواهد آمد و پنجسال یا هفت یا نه سال پادشاهی خواهد کرد، پس مرد بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت: ای مهدی عطا کن به من، حضرت علیه الصلوة و السلام آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود.

و از سنن ترمذی و ابواسحق روایت کرده است^۳ که: حضرت امیر المؤمنین — علیه السلام روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه الصلوة و السلام، پس گفت این پسر من سید و بهتر قوم است، چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را سید نام کرد، و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه است با او در خُلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد.

۱ — سنن أبی داود جزء چهارم ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۵

۲ — جامع ترمذی همراه با شرح تحفة الأحوزی چاپ هند ج ۳ ص ۲۳۲ لازم به تذکر است که ترمذی در ذیل حدیث اشاره کرده است که این حدیث حسن است

۳ — ینابیع المودة ص ۴۳۲

(الحديث الحادي عشر^١)

قال عماد الدين أبو جعفر بن بابويه (ره) في كتاب كمال الدين: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحق الطالقاني (رض) قال حدّثنا أبو القاسم عليّ بن أحمد الخديجي الكوفي قال حدّثنا الأودي^٢ قال بينا^٣ أنا في الطواف وقد طفتُ ستّاً وأنا أريد أطوف السّابع فإذا بحلقة^٤ عن يمين الكعبة، وشابّ حسنُ الوجه طيّب الرّائحة هيبوب، وهو مع هيئته متقرّب إلى النّاس يتكلّم فلم أر أحسن من كلامه، ولا أعذب من منطقته وحسن جلوسه فذهبتُ أكلمه فزبرني النّاس فسألت بعضهم من هذا؟ فقالوا: هذا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يظهر للنّاس في كلّ سنة^٥ يوماً لخواصّه يحدثهم، فقلت: يا سيّدی اتيتك مسترشداً فأرشدني هداك الله عزّوجلّ، فناولني حصاةً فحوّكت وجهي فقال لي بعض جلسائه: ما الذي دفع إليك؟ فقلت: حصاةٌ كشفت يدي عنها فإذا أنا بسيكة ذهب، فذهبت، فإذا أنا به عليه السلام قد لحقني. فقال لي: ثبت عليك الحجة وظهر لك الحق وذهبت عنك العمى، أتعرفني؟ قلت:

١ - كمال الدين ج ٢ ص ٤٤٤ حديث ١٨ وغيب طوسي ص ١٥٢

٢ - درغيب شيخ: قال حدّثني علي بن إبراهيم الدكي قال: قال الأودي وليكن در كمال الدين أزدی ذكر نموده است.

٣ - كمال الدين: بينما

٤ - كمال الدين: فإذا أنا بحلقة

٥ - كمال الدين: يظهر في كلّ سنة

٦ - كمال الدين: كشفت عنها.

لا، فقال — عليه السلام: أنا المهدىُّ وأنا قائمُ الزَّمانِ أنا الَّذي أَمَلُها عدلاً وقسطاً كما ملئتُ جوراً وظلماً، إِنَّ الارضَ لَا تَخْلُو من حِجَّةٍ ولا يَبْقَى النَّاسُ في فتره، فهذه أمانةٌ تحدَّث بها إخوانك من اهل الحقِّ.

یعنی: آودی که أحمد بن یحیی بن حکیم است، گفت: در طواف کعبه بودم و شش مرتبه دور کعبه طواف کرده بودم، و می خواستم که طواف هفتم را بجای بیاورم که ناگاه بر خوردم به جمعی که بر طرف راست کعبه حلقه زده بودند، و در میان آنها جوان خوش روئی و خوش بوئی با هیبت، که با وجود هیبت نزدیکی جوینده بود به مردمان، و تکلم می فرمود. پس ندیدیم نیکوتر از کلام او شیرین تر از گفتار او، و نیکو بود جلوس او، پس رفتم که با او سخن بگویم، پس مردمان مرا منع کردند، پس از بعضی پرسیدم که: این جوان کیست؟ پس گفتند: این فرزند رسول خدا، صلی الله علیه و آله، است که در هر سال ظاهر می شود که از برای مردم روزی از برای خاص شیعیان خود که ایشان را حدیث کند، پس گفتم ای آقای من به نزد تو آمده ام که راهنمایی کنی مرا، پس ارشاد کن مرا. پس برداشت ریگی به من داد، پس رو گردانیدم، پس به من گفت بعضی از همنشینان او که چه چیز داد به تو؟ گفتم: ریگی چند بود، و دست گشودم پس ناگاه باعجاز آن حضرت آن ریگ ها شمش طلا شده بود، پس براه افتادم پس ناگاه در بین راه به آن حضرت رسیدم، پس فرمود: که حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گردید و نابینائی از تو رفع شد، آیا مرا می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم، پس فرمود: منم مهدی، و منم قائم، و منم آن کسی که پر می کنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور، بدرستی که زمین خالی نمی باشد از حجتی و مردمان در قنوت باقی نمی مانند، و این کلمه امانت است خبرده به این

فی البحار: عن محمد بن علی الرضا فقلت: یا بن رسول الله فمن الإمام بعد الحسن عليه السلام؟ فبکی بكاء شديداً ثم قال: إِنَّ من بعد الحسن ابنه القائم بالحقِّ والمنتظر. فقلت له: یا بن رسول الله ولم سمي القائم؟ قال: لأنَّه يقوم بعد موت ذكره وارتداد أكثر القائلين بإمامته: فقلت ولم سمي المنتظر؟ قال: له غيبة يكثر أيامها ويطول أمدها، فينتظر خروجه المخلصون وينكره المرتابون، ويستهزء به الجاحدون، و يكذب فيها الوقتون، ويهلك فيها المستعجلون، وينجو فيها المسلمون. (انتهی كلامه من البحار) (بحار ج ۵۱ ص ۱۵۷ ح ۵).

فی البحار عن الصادق عن آبائه عليهم السلام قال رسول الله، صلی الله علیه و آله، من أنكر القائم من ولدی فی زمان غیبتہ، مات میتة جاهلیة. (بحار ج ۵۱ ص ۷۳ ح ۲۲) [م]

سخنان برادرانت را که از اهل حقّند، و قابلیّت شنیدن داشته باشند. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا
من أشياعه و اتباعه.

(الحديث الثاني عشر)

قال الحسن بن حمزة العلوي الطبري قدس الله سره في كتابه الموسوم بالغيبة :
حدثنا رجل صالح من أصحابنا قال خرجت سنة من من السنين حاجاً إلى
بيت الله الحرام، وكانت سنة شديدة الحر كثيرة السموم فانقطعت عن القافلة، و
ضللت الطريق فغلب على العطش حتى سقطت وأشرفت على الموت. فسمعتُ
صهيلاً ففتحت عيني فإذا بشاب حسن الوجه حسن الرائحة، راكب على دابة
شهباء، فسقاني ماء أبرد من الثلج وأحلى من العسل ونجاني من الهلاك، فقال: يا
سيدي من أنت؟

قال: أنا حجة الله على عباده، وبقية الله في أرضه، أنا الذي أملا الأرض
قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، أنا ابن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن
موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب — عليهم السلام
— ثم قال: اخفض عينيك. ثم قال: افتحهما ففتحتهما فرأيت نفسي في قدام القافلة
ثم غاب من نظري صلوات الله عليه.

يعني: حديث کرد از برای ما مردی صالح از أصحاب ما إمامیه، گفت:
سالی از سال ها به اراده حج بیرون رفتم و در آن سال گرما شدت تمام داشت و

سموم بسیار بود، پس از قافله منقطع گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای در آمده بر زمین افتادم، و مشرف به مرگ شدم. پس شیئه‌اسبی به گوشم رسید، چشم گشودم، جوانی دیدم خوش روی خوش بوی براسبی شهباء سوار، و آن جوان آبی به من آشامانید که آن از برف خنک تر و از عسل شیرین تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید، گفتم: ای سید من تو کیسی که این مرحمت درباره من فرمودی؟

گفت: منم حجت خدا بر بندگان خدا و بقیه الله در زمین او، منم آن کس که پر خوام کرد زمین را از عدل و داد، آنچنان که پر شده باشد از جور و ظلم، منم فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب — علیه السلام، بعد از آن فرمود که: چشم هایت بپوش، پوشیدم، فرمود: بگشا. گشودم خود را درپیش روی قافله دیدم، آنگاه آن حضرت از نظرم غایب شد، صلوات الله علیه و علی آبائه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء، و السلام علی من اتبعهم الشیعة الاخلاء.

(الحديث الثالث عشر^۱)

حدَّثنا أحمد بن محمد بن أبي نصر رضى الله عنه قال: حدَّثنا حماد بن عيسى قال: حدَّثنا عبد الله بن أبي يعفور قال أبو عبد الله جعفر بن محمد — عليه السلام: ما من معجزة من معجزات الأنبياء والأوصياء إلا يظهر الله تبارك وتعالى مثلها على يد قائمنا لإتمام الحجة على الأعداء.

یعنی: حضرت امام جعفر — علیه السلام — فرمود که: هیچ معجزه‌ای از معجزات پیغمبران و اوصیاء ایشان نیست، إلا آنکه ظاهر خواهد گردانید حقتعالی مانند آنرا به دست قائم ما، به جهت تمام گردانیدن حجت بر اعداء. تأیید تنبیهی: ابن بابویه علیه الرحمة روایت کرد که سعد بن عبدالله ابن ابی خلف اشعری قمی گفت^۲ که: روزی مرا اتفاق افتاد که صحبت کردم با مخالفی، و در امامت میان من

۱ — اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۵۷ فصل ۷ حدیث ۱۳۷ و منتخب الاثر ص ۳۱۲ ح ۳ به نقل از این کتاب حدیث مذکور را آورده است و در ذیل آن گفته که صاحب کشف الحق ظاهراً این حدیث را از کتاب غیبت حسن بن حمزه علوی آورده است.

۲ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۵۴ حدیث ۲۱ و بحار ج ۵۲ ص ۷۸ حکایت دیدار سعد بن عبدالله اشعری طولانی است، اما مؤلف چنانچه خود هم در آخر حکایت می گوید بخشی از آنرا آورده طالبین به مدارکی که در بالا داده شد رجوع کنند.

و او مناظره واقع شد تا آنکه بحث ما به جائی رسید که آن مخالف گفت که: آیا ابوبکر و عمر از روی طوع و رغبت اسلام آوردند، یا از راه جبر و اکراه؟ من متفکر شدم که اگر بگویم جبر بود، کار به کارد و خنجر رسد و اگر بگویم طوعاً بود، بگویند مؤمن کافر نمی شود بعد از ایمان. پس با او مدارا کردم و شغلی را بهانه ساختم و جواب را به ساعت دیگر انداختم و به خدمت أحمد بن اسحق رفتم که از او تحقیق کنم، گفتند که او به زیارت امام خود رفته به سامره. به خانه آمدم و استری که داشتم بر آن سوار شده از پی او راهی شدم و در منزل اول به اورسیدم. پرسید که در چه خیالی؟ گفتم: به خدمت امام — علیه السلام — می روم که مسئله چند مشکل شده پیروم. گفت: مبارک است و بهترین رفیقانی تو از برای من. پس به سامره رسیدیم و در کاروان سرائی دو حجره گرفتیم و به حمام رفته، غسل توبه و زیارت کردیم، و أحمد أنبانی را در چادر پیچیده بر دوش نهاده، در راه تسبیح و تهلیل می کردیم و صلوات می فرستادیم تا به در خانه مولای خود رفتیم و داخل شدیم، امام را دیدیم که در کنار صفه نشسته و بر دست راستش پسری ایستاده که گویا بدراست که الحال طالع شده. سلام کردیم و جوابی از روی محبت و إکرام دادند، و أحمد أنبان را بر زمین نهاد، امام — علیه السلام — کاغذی در دست داشت و نگاه می کرد و در زیر هر سؤالی جوابی می نوشت، پس به آن پسر گفت در این انبان هدیه های موالیان است، در آن نظر کن. فرمود: اینها به کاری نمی آید چه حلال به حرام ممزوج شده است. امام با او فرمود: تو صاحب إلهامی، حلال را از حرام جدا کن. پس أحمد أنبان را باز کرد و کیسه ای بیرون آورد. آن پسر که سرور آن زمان بود با أحمد گفت: که این از فلان بن فلان است، و در میان این سه دینار طلا است یکی از فلان بن فلان است و عیب دارد، و یکی را فلان از فلان دزدیده و باقی چیزهائی را که در آن کیسه بود بر این قیاس حلال و حرامش را نام برد و تمیز داد، و همچنین أحمد بن اسحق یک به یک کیسه ها را بیرون می آورد و عیب هریک را آن حضرت می گفت، و در آخر گفت اینها را به صاحبانش برسان. و بعد از آن گفت: جامه ای که فلان عجزه به دست خود رشته و بافته کجاست؟ أحمد آنرا بیرون آورد و آن جامه مقبول گشت. پس امام — علیه السلام — رو به من کرده و فرمود: مسائل خود را از پیروم پرس که جواب بر وجه صواب می گوید؛ و چون من خواستم که عرض کنم، حضرت

صاحب — علیه السلام — ابتدا نموده، قبل از اینکه من کلمه‌ای بگویم، فرمود که: چرا با آن مخالف نگفتی که اسلام آن دو تن نه طوعاً بود و نه کره‌اً بلکه اسلامشان طمعاً بود، چه هر دو از کاهنان شنیده بودند و از اهل کتاب به ایشان رسیده بود که محمد — صلی الله علیه و آله — مالک شرق و غرب خواهد شد، و نبوت او تا روز قیامت باقیست، و صاحب ملک عظیم خواهد بود، به طمع آنکه هر یک مالکی شوند، و صاحب حکومت گردند اظهار اسلام کردند، و چون دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایتی به ایشان نداد و نمی دهد رفقیان بهم رسانیدند و در شب عقبه^۱ کمین کردند که از شترش بیندازند، و جبرئیل فرود آمد و رسول را خبر داد و آن حضرت یک یک را نام برده، فرمود: بیرون آئید که مرا خبر داد، و حذیفه همه را دید و شناخت. چنانچه طلحه و زبیر هم با امیرالمؤمنین بیعت کردند به طمع آنکه حکومتی بیابند، و بیعت از روی جبر نکردند و چون از جواب مسائل فارغ شد، با احمد گفت: تو در این سال به رحمت ایزدی خواهی رفت؛ و احمد کفن طلبید، ابومحمد — علیه السلام — فرمود که: در وقت حاجت به تو خواهی رسید، احمد چون به حلوان رسید تب کرد، و شبی که فوت می شد دو کس از جانب ابومحمد علیه السلام رسیده، کفن و حنوط آوردند و بر او نماز کرده برگشتند، و بعد از نقل این چند کلمه این حکایت دراز بود ما کوتاه کردیم.

و ایضاً^۳ ابومحمد عجلّی، یکی از شیعیان پولی به او داد که به جهت حضرت صاحب الامر حج کند و این عادت شیعیان بود، و این ابومحمد مرد

۱ — شب عقبه شبی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک بر می گشت و در این شب چند نفر نقابدار پیش آمده، و شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم دادند.

۲ — محدث نوری رحمه الله در نجم ثاقب باب ششم، ص ۲۲۹، چنین گوید:

حلوان همین ذهاب معروف است که در راه کرمانشاهان است به بغداد، و قبر آن معظم در نزدیک رودخانه آن قریه است به فاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوب، و بر آن قبر بنای محقری است خراب و از بی همتی و بی معرفتی اهل ثروت آن اهالی، بلکه اهل کرمانشاه و مترددین، چنین بی نام و نشان مانده، و از هزار نفر زواریکی به زیارت آن بزرگوار نمی رود با آن که کسی را که امام علیه السلام خادم خود را به طی الارض با کفن برای تجهیز او بفرستد، و مسجد معروف قم را به امر آن جناب بنا کند، و سالها وکیل در آن نواحی باشد، بیشتر و بهتر از این باید با او رفتار کرد، و قبرش را مزار معتبری باید قرارداد که از برکت صاحب قبر و به توسط او به فیض های الهیه برسد.

۳ — بحار ج ۵۲ ص ۵۹ حدیث ۴۲

روي أنَّ أبا محمّداً لَدَّ علجي كان له ولدان و كان من أخيار أصحابنا و كان قد سمع الأحاديث و كان أحد ولديه على الطريقة المستقيمة و هو أبو الحسن كان يغسل الأموات و ولد آخر يسلک مسالك الاحداث في الاجرام، و دفع إلى أبي محمّد حجة يحج بها عن صاحب الزمان — عليه السلام — و كان

پیری بود از صلحای شیعه و او را دوپسر بود یکی عابد و صالح و دیگری فاسق و فاجر. و أبومحمد از آن زر حصه ای به آن فاسق هم داد. حکایت کرد که چون به عرفات رسیدم جوانی دیدم گندم گون، خوش روی خوش لباس که بیش از همه کس به دعا و تضرع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم بود به من ملتفت شده گفت: ای شیخ از خدا شرم نداری؟ گفتم: در چه باب یا سیدی و مولای؟ فرمود: حجة به تومی دهند از برای آنکه می دانی، و تواز آن زربه کسی می دهی که شراب می خورد و آن زر را صرف فسق می کند، و نمی ترسی که چشمت برود و اشاره به یک چشم من کرد، من خجل شده روانه شدم و چون به خود افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم، و از آن روز با زبران خجالت باقیم، و بر آن چشم می ترسم. استاد شیخ الطائفة یعنی محمد بن محمد بن النعمانی الملقب بالمفید روایت کرده که چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قرحه پیدا شد و نابینا گشت، و دانست که آن جوان حضرت صاحب — علیه السلام — بوده و او را نشناخته.

و ایضاً^۱ روایت است از احمد بن ابی روح که گفت: زنی از اهل دینور مرا به منزل خود طلبید اجابت کردم، و نزد او رفتم گفتم: یا بن ابی روح تو را از سایر مردمان به زیور دیانت آراسته و به حلیه امانت پیراسته می دانم، و می خواهم

→ ذلك عادة الشيعة وقتئذ.

فدفع شيئاً منها إلى ابنه المذكور بالفساد و خرج إلى الحج فلما عاد حكى أنه كان واقفاً بالموقف فرأى إلى جانبه شاباً حسن الوجه أسمر اللون، بذؤابتين مقبلا على شأنه في الابتهاال والدعاء والتضرع، و حسن العمل فلما قرب نفرالتاس التفت إليّ فقال: يا شيخ أما تستحيي؟ فقلت: من أي شيء يا سيدي، قال: يدفع إليك حجة عمن تعلم فتدفع منها إلى فاسق يشرب الخمر، يوشك أن تذهب عينك هذه — و أوماً إلى عيني — وأما من ذلك إلى الآن على وجل ومخافة.

وسمع أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ذلك قال: فما مضى عليه أربعون يوماً بعد موره حتى خرج في عينه آتني أوماً إليها قرحة فذهبت.

۱- بحار ج ۵۱ ص ۲۹۵ حدیث ۱۱

روي عن أحمد بن أبي روح قال: ووجهت إليّ امرأة من أهل دینور فأتيته فقالت: يابن أبي روح أنت أوثق من في ناحيتنا ديناً و ورعاً و إني أريد أن أودعك أمانة أجعلها في رقبتيك تؤذيها و تقوم بها، فقلت: أفعل بإنشاء الله تعالى فقالت: هذه دراهم في هذا الكيس المختوم لا تحله ولا تنظر فيه حتى تؤذيه إلى من يخبرك بما فيه، و هذا قرطبي يساوي عشرة دنانير و فيه ثلاث حبات يساوي عشرة دنانير، ولي إلى صاحب الزمان حاجة أريد أن يخبرني بها قبل أن أسأله عنها، فقلت وما الحاجة؟ قالت: عشرة دنانير

که چیزی بر سبیل ودیعت به تودهم که محافظت آن را بر ذمه خود لازم دانی، و به صاحبش برسانی. گفتم: اگر خواست الهی باشد این کار می کنم. پس کیسه حاضر کرد که پر درهم و دنانیر بود، و مهر بر آن نهاد و گفت: این کیسه را نمی گشائی و نظر بر آنچه در این است نمی کنی و به آن کسی می رسانی که خبر دهد ترا به آنچه در این کیسه است، و این دست بند که به ده دینار می ارزد دو سه سنگ در میان آن است که در بازار جوهریان به ده دینار قیمت کرده اند، ایضاً به آن حضرت تسلیم می نمائی و مرا حاجتی است، حاجت مرا به خدمت آن سرور عرض می کنی، و جواب وافی اگر میسر شود، قبل از آمدن خود، به من ارسال می نمائی. گفتم: حاجت تو چیست؟ گفت: ده دینار مادرم در حین عروسی من قرض کرده بود و به من وصیت کرد که آن قرض را ادا نمایم و الحال فراموش کرده ام که مادرم از که قرض نموده، و آن ده درهم را به که باید داد.

استقرضتها أُمِّي فِي عَرَسِي لَا أُدْرِي مَتَى اسْتَقْرَضْتُهَا وَلَا أُدْرِي إِلَى مَن أَدْفَعُهَا فَإِن أَخْبَرَكَ بِهَا فَادْفَعْهَا إِلَيَّ مِنْ يَأْمُرُكَ بِهَا. قَالَ [فَقُلْتُ فِي نَفْسِي]: وَ كَيْفَ أَقُولُ لَجَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: هَذِهِ الْمَحْنَةُ بَيْنِي وَ بَيْنَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ فَحَمَلْتُ الْمَالَ وَ خَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ بَغْدَادَ فَأَتَيْتُ حَاجِزَ بْنَ يَزِيدَ الْوَشَّاءَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَلَسْتُ قَالَ: أَلَمْ كُنْ حَاجَةً؟ قُلْتُ: هَذَا مَالٌ دَفَعْتُ إِلَيْكَ لَا أَدْفَعُهُ إِلَيْكَ حَتَّى تَخْبِرَنِي كَمْ هُوَ مِنْ دَفْعِهِ إِلَيَّ؟ فَإِن أَخْبَرْتَنِي دَفَعْتُهُ إِلَيْكَ، قَالَ: يَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رُوحٍ تَوَجَّهْ بِهِ إِلَى سِرٍّ مِّن رَأْيِ فَقُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَهَذَا أَجَلٌ شَيْءٌ أَرَدْتَهُ فَخَرَجْتُ وَ وَافَيْتُ سِرٍّ مِّن رَأْيِ فَقُلْتُ: أَبَدًا بِجَعْفَرٍ ثُمَّ تَفَكَّرْتُ فَقُلْتُ: أَبَدًا بِهِمْ فَإِن كَانَتْ الْمَحْنَةُ مِنْ عِنْدِهِمْ وَإِلَّا مُضِيتُ إِلَى جَعْفَرٍ، فَدَنُوتُ مِنْ دَارِ أَبِي مُحَمَّدٍ فَخَرَجُ إِلَيْ خَادِمٍ فَقَالَ: أَنْتَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رُوحٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: هَذِهِ الرِّقْعَةُ اقْرَأْهَا فَإِذَا فِيهَا مَكْتُوبٌ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا بَنَ أَبِي رُوحٍ أَوْدَعْتُكَ عَاتِكَةَ بِنْتَ الدِّيرَانِيِّ كَيْسًا فِيهِ أَلْفُ دَرَاهِمٍ بَزْعَمَكَ، وَ هُوَ خِلَافٌ مَا تَنْظُنُّ وَ قَدْ أَذَيْتَ فِيهِ الْأَمَانَةَ، وَلَمْ تَفْتَحِ الْكَيْسَ وَلَمْ تَدْرِمَا فِيهِ، وَ فِيهِ أَلْفُ دَرَاهِمٍ وَ خَمْسُونَ دِينَارًا، وَمَعَكَ قِرْطُ زَعَمْتَ الْمَرْأَةَ أَنَّهُ يَسَاوِي عَشْرَةَ دَنَانِيرٍ، صَدَقْتَ مَعَ الْفَضِيِّنَ الَّذِينَ فِيهِ، وَ فِيهِ ثَلَاثُ حَبَاتٍ لَوْلَوْ شَرَاوُهَا عَشْرَةُ دَنَانِيرٍ وَ تَسَاوِي أَكْثَرَ فَادْفَعْ ذَلِكَ إِلَى خَادِمَتِنَا إِلَى فِلَانِهِ فَإِنَّا قَدْ وَهَبْنَاهُ لَهَا، وَ صَرَّ إِلَى بَغْدَادَ وَادْفَعْ الْمَالَ إِلَى الْحَاجِزِ وَ خُذْ مِنْهُ مَا يُعْطِيكَ لِنَفْقَتِكَ إِلَى مَنْزِلِكَ، وَ أَمَّا عَشْرَةُ الدَّنَانِيرِ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّ أُمَّهَُا اسْتَقْرَضْتُهَا فِي عَرَسِهَا وَ هِيَ لَا تَدْرِي مِنْ صَاحِبِهَا بَلْ هِيَ تَعْلَمُ لِمَنْ هِيَ لَكَلْثُومَ بِنْتَ أَحْمَدَ وَ هِيَ نَاصِبَةٌ فَتَحَرَّجْتَ أَنْ تَعْطِيَهَا وَ أَحْبَبْتَ أَنْ تَقْسِمَهَا فِي أَخَوَاتِهَا فَاسْتَأْذَنْتَنِي فِي ذَلِكَ فَلْتَفَرِّقْهَا فِي ضُفْعَاءِ أَخَوَاتِهَا. وَلَا تَعُودِي يَا ابْنَ أَبِي رُوحٍ إِلَى الْقَوْلِ بِجَعْفَرٍ وَ الْمَحْنَةِ لَهُ، وَارْجِعْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَإِنَّ عَمَّكَ قَدَمَاتٍ، وَ قَدْ رَزَقَكَ اللَّهُ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ فَارْجِعْتَ إِلَى بَغْدَادَ، وَ نَاوَلْتَ الْكَيْسَ جَاجِزًا فَوَزَنَهُ فَادْفَعِيهِ أَلْفَ دَرَاهِمٍ وَ خَمْسُونَ دِينَارًا فَنَاوَلْتَنِي ثَلَاثِينَ دِينَارًا وَ قَالَ: أُمِرْتُ بِدَفْعِهَا إِلَيْكَ لِنَفْقَتِكَ فَأَخَذْتُهَا وَ انصرفت إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي نَزَلْتُ فِيهِ وَ قَدْ جَاءَنِي مِنْ يَخْبَرَنِي أَنَّ عَمِّي قَدَمَاتٍ وَ أَهْلِي بِأَمْرُونِي بِالْانصِرَافِ إِلَيْهِمْ فَارْجِعْتَ فَإِذَا هُوَ قَدَمَاتٍ وَ وَرَثَتُ مِنْهُ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِينَارٍ وَ مِائَةُ أَلْفٍ دَرَاهِمٍ.

پس آن مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر بغداد شدم، و بعد از طی مراحل و قطع منازل به دارالسلام بغداد رسیدم و به مجلس حاجز بن یزید و شّا در آمدم، و بعد از سلام در خدمت آن عالیمقام نشستم؛ گفت: تو را حاجتی هست؟ گفتم کیسه‌ای بر سیل ودیعت نزد منست، و صاحب این مال با من قرار داده که کمیت و کیفیت آنچه در این کیسه است، و اسم آن شخص که ارسال داشته بشنوم، و آن را تسلیم نمایم، اگر تو مرا خبر دهی به خصوصیت این مال به تو تسلیم می‌کنم حاجز گفت: مأمور به أخذ این مال نیستم، و قبل از آمدن تو رقعۀ ای از حضرت صاحب الزّمان - علیه السلام - به من رسیده که چون احمد بن روح نزد تو آید، او را با خود به جانب سرّمن رأی بیاور. گفتم: سبحان الله، مقصود و مطلوب من همین بود. پس به موافقت حاجز به بلده فاخره سرّمن رأی بر آمدم، و بر در سرای حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - حاضر شدم و حاجز به امر آن حضرت مراجعت نمود. آنگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد و گفت: احمد بن ابی روح تویی؟ گفتم: بلی. رقعۀ ای به من داد و گفت این نامه را بخوان. چون آن مکتوب سعادت مصحوب را گشودم نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم يا بن ابی روح به ودیعت به تو داده عاتکه بنت دیرانی کیسه‌ای را که به اعتقاد تو در آن کیسه هزار درهم است، و حال آنکه غیر آنست که تو گمان داری و به امانت به تو داده بود و مقرر داشته که همیان را نگشائی و نظر بر آن چیزی که در آن کیسه است نکنی، و آنچه در آن کیسه است هزار درهم است و پنجاه دینار، و با تو قطعه‌ای از زیور زنان است - و بعضی نقل کرده‌اند که فرمود با تو گوشواره‌ای است - که بنت دیرانی گمان کرده بود که به ده دینار می‌ارزد، بلی راست گفته با آن دو نگین که بر آن قطعه حلی نشانیده‌اند به ده دینار می‌ارزد، و ایضاً سه دانه مروارید در آن قطعه هست که به ده دینار خریده شده لیکن الحال زیاده از آن می‌ارزد که خریده بود، باید که آن قطعه زرینه را به فلان خادمۀ ما دهی، که ما آن را به او بخشیده‌ایم و بعد از آن متوجه بغداد گردی، و کیسۀ درهم و دنانیر را آنجا به حاجز بن یزید و شّا تسلیم نمائی، و آنچه به جهت خرجی راه به تو عطا نماید قبول کنی، و چون به دیار خود رسی عاتکه بنت دیرانی را بگویی، که: آن ده دینار که مادرت قرض کرده بود و در عروسی تو خرج نمود و الحال فراموش کرده که از که قرض کرده بود و یقین بدان

که آن ده دینار از دختر احمد است، و او ناصبیّه بود و مرد او را رخصت است از جانب ما، اگر خواهد آن ده دینار را به بران^۱ آن ناصبیّه تقسیم کند، ای پسر اُبی روح باید که دیگر اظهار محبت جعفر نکنی، و به قول او عمل نمائی، و بشارت باد تو را به آن که عمر نام دشمن تو مرد، و مال و زن او نصیب تو خواهد شد.

پس بنا بر امر آن حضرت متوجه بغداد شدم و در آن ساعت که به دارالسلام بغداد رسیدم به خدمت حاجز بن یزید رفتم و آن صرّه را تسلیم او کردم، چون تعداد نمود هزار درهم بود و پنججاه، و سی دینار را بمن داد و گفت: حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن بمن امر کرده که این مبلغ را به جهت مایحتاج تو در این سفر به تو دهم. پس دینارها را از حاجز گرفتم، و او را وداع کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم، و در همان ساعت که به خانه خود رسیدم، شخصی به من خبر داد که عمر که دشمن تو بود از این دار فنا به دار بقا واصل شد، و بعد از مدت چهار ماه زوجه عمر با تجمل بسیار و مال بیرون از حساب و شمار به نکاح من در آمد، و بعد از ارتباط و اختلاط من با آن زن سه هزار و صد هزار درهم به من واصل گردید.

و ایضاً^۲ روایت است که: ابو عقیل بن عیسی بن نصر، که علی بن زیاد ضمیری^۳ عریضه مصحوب آن اموالی ارسال داشته بود و از ملا زمان آستانِ ملایک آشیانِ رضوان پاسبان، استدعای کفن نموده؛ رقعہ در جواب به او رسانیدند مضمونش آنکه:

الحال تو را به کفن احتیاج نیست، چون مدت عمر تو به هشتاد رسد، در آن وقت ترا احتیاج خواهد شد.

چون عمر علی بن زیاد به هشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — شخصی کفن به او داد و بعد از وصول کفن علی بن زیاد به جوار رحمت مالک ذوالمنن واصل شد.

۱ — در متن چنین است لیکن از اصل بر میآید که «دختران» باشد و شاید هم «بران» به معنای نیکان باشد.

۲ — غیبت شیخ ص ۱۷۲ و اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۸۵ حدیث ۲۶

۳ — در اصل صیمری است:

و بهذا الإسناد عن علی بن محمد عن اُبی عقیل عیسی بن نصر قال کتب علی بن زیاد الصیمری یلتمس کفناً فکتب إلیه إنک تحتاج فی سنة ثمانین، فمات فی سنة ثمانین وبعث إلیه بالکفن قبل موته.

در اخبار صحیحہ مذکور و در کتب مستور است که، در زمان غیبت صغری توقیعات از نزد حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المتان بیرون می آمد، و جمعی مخصوص به اظهار آن توقیعات بودند، و به امر آن حضرت آن توقیعات عظیم البرکات را به بسیاری از شیعیان آن سرور انس و جان می نمودند، و خلق را از منہیات تحذیر، و بر او امر تحریر می فرمودند، و جمیع مصالح عباد از توقیعات آن کعبه ارباب سداد معلوم می بود، و هریک از توقیعات آن حضرت معجزه بود، و آن بسیار است و این مختصر را گنجایش مجموع آن نیست قلیلی از آن مستطور گشت.

و ایضاً روایتست از شیخ مفید از ابی عبداللہ صفوانی، که گفت: به صحبت با سعادت قاسم بن علا رسیدم، و از مواعظ و نصایح او مستفید گردیدم، عمرش به صد و هیجده رسیده بود، و تا زمان هشتاد سالگی صحیح العینین بود، و ملازمت مجلس حضرات عسکرین — علیهما السلام — می نمود، و قبل از آنکه دیدۀ ظاهرش از علت عمی متغیر گردد یک سال با او حج کردم و بعد از مراجعت

۱ - غیبت شیخ ص ۱۸۸ و بحار ج ۵۱ ص ۳۱۲ ح ۳۷

أخبرني محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيدالله عن محمد بن احمد الصفواني - رحمه الله - قال: رأيت القاسم بن العلاء وقد عمر مائة سنة و سبع عشرة سنة منها ثمانون سنة صحيح العينين، لقي مولانا ابا الحسن و ابا محمد العسكرين عليهما السلام و حجب بعد الثمانين وردت عليه عيناه قبل وفاته بسبعة ايام، و ذلك اني كنت مقيماً عنده بمدينة الران من أرض آذربايجان و كان لا تنقطع توقيعات مولانا صاحب الزمان - عليه السلام - علي يد أبي جعفر محمد بن عثمان العمري و بعده علي أبي القاسم بن روح - قدس الله روحهما - فانقطعت عنه المكاتبة نحواً من شهرين فقلق - رحمه الله - لذلك فبينما نحن عنده نأكل إذ دخل البواب مستبشراً فقال له فيج العراق لا يسمي بغيره فاستبشر القاسم و حول وجهه الى القبلة فسجد و دخل كهل قصير يرى أثر الفوج عليه و عليه جبة مصرية، و في رجله نعل محاملي، و على كفه مخلاة، فقام القاسم فعانقه و وضع المخلاة عن عنقه، و دعا بطشت و ماء فغسل يده و أجلسه الى جانبه فاكلنا و غسلنا أيدينا، فقام الرجل فاخرج كتابا افضل من النصف المدرج فناوله القاسم فاخذه و قبله و دفعه الى كاتب له يقال له ابن أبي سلمة فاخذه أبو عبد الله فضفه و قرأه حتى احس القاسم بنكايه فقال: يا ابا عبد الله خير، فقال: خير فقال: ويحك خرج في شيء فقال ابو عبد الله: ماتكروه فلا، قال القاسم: فما هو؟ قال نعمي الشيخ الى نفسه بعد ورود هذا الكتاب باربعين يوماً، و قد حمل اليه سبعة اثواب فقال القاسم: في سلامة من ديني؟ فقال في سلامة من دينك، فضحك - رحمه الله - فقال: ما أوئل بعد هذا العمر، فقال الرجل الوارد فاخرج من مخلاته ثلاثة ازرو حبرة يمانية حمراء و عمامة و ثوبين و منديلا فاخذه القاسم، و كان عنده قميص خلعه عليه مولانا الرضا أبو الحسن - عليه السلام - و كان له صديق يقال له عبد الرحمن بن محمد البدري، و كان شديد النصب، و كان بينه و بين القاسم - نضر الله

در یکی از شهرهای آذربایجان اکثر احيان در خدمت او می بودم، و در جميع حالات توقعات حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — ازو منقطع نمی شد، مدتی مدید به دست ابی جعفر عمری توقيع آن حضرت واصل می گردید و بعد از آن به وساطت ابی القاسم بن روح توقيع می رسید، تا آن که مدت دو ماه منقطع شد. قاسم بن علاء رحمه الله، از انقطاع توقعات به غایت متحیر می بود، روزی بواب در آمد و بشارت آورد که الحال قاصد فرخنده فالی از جانب آن کعبه اقبال رسید، شیخ قاسم بن علاء سجد شکر بجای آورد و به استقبال قاصد متوجه گردید، قبل از آنکه از خانه بیرون آید مردی پست بالا در سن کهولت جبّه مصری در بر کرده و نعلین عربی پوشیده و توبره بر دوش گرفته، به مجلس شیخ قاسم در آمد، و شیخ بعد از مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو گرفت و طشت و ابریق طلبد تا قاصد دست و روی از گرد راه بشست، و او را در پهلوی خود نشانید بعد از آن سفره حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند چون از طعام دست شستند، قاصد برخاست و توقيع همایون، و نامه میمون حضرت



وجهه — مودة في امور الدنيا شديدة، وکان، القاسم یوده، و قد کان عبدالرحمن وافی الی الدار لاصلاح بین أبی جعفر بن حمدون الهمداني و بین ختنه ابن قاسم، فقال القاسم لشیخین من مشایخنا المقیمین معه أحدهما یقال له ابو حامد بن عمران المفلس والآخر ابوعلی بن جحدر أن اقرؤا هذا الكتاب عبدالرحمن بن محمّد فانی أحب هدايته وارجو یهدیه الله بقرأة هذا الكتاب، فقال له الله الله فان هذا الكتاب لا یحتمل مافیہ خلق من الشیعة فکیف عبدالرحمن بن محمّد، فقال أنا اعلم أني مفش لسر لا یجوز لی اعلانه لکن من محبتي لعبدالرحمن بن محمّد وشهوتي أن یهدیه الله عزوجل لهذا الأمر هوذا، أقرئه الكتاب، فلما مرذک الیوم، وکان یوم الخمیس لثلاث عشرة خلت من رجب — دخل عبدالرحمن بن محمّد وسلم علیه فاخرج القاسم الكتاب فقال له اقرء هذا الكتاب وانظر لنفسک فقرأ عبدالرحمن الكتاب فلما بلغ الی موضع النعی رمی الكتاب عن یده وقال للقاسم: یا بامحمّد اتق الله فانک رجل فاضل فی دینک متمکن من عقلک والله عزوجل یقول: (وما تدري نفس ماذا تکسب غداً وما تدري نفس بأي أرض تموت) وقال: (عالم الغیب لا یظهر علی غیبه أحد) فضحک القاسم وقال له أتم الآیة (إلا من ارتضى من رسول) ومولای — علیه السلام — هو الرضا من الرسول، وقال: قد علمت أنك تقول هذا ولكن أرخ الیوم فان أنا عشت بعد هذا الیوم المورخ فی هذا الكتاب فاعلم أني لست علی شیء، وإن أنا مت فانظر لنفسک، فورخ عبدالرحمن الیوم وافترقوا، وحّم القاسم یوم السّابع من ورود الكتاب واشتدّت به فی ذلک الیوم العلة، واستند فی فراشه الی الحائط، وکان ابنه الحسن بن القاسم مدمناً علی شرب الخمر، وکان متزوجاً الی أبی عبد الله بن حمدون الهمداني وکان جالساً ورداؤه مستور علی وجهه فی ناحیه من الدار وابو حامد فی ناحیه، و ابو جعفر بن جحدر وانا و جماعة من اهل البلد نبکی إذا تنکى القاسم علی یدیه الی خلف وجعل یقول: یا محمّد یا علی یا حسن یا حسین یا موالی کونوا شفعا ئی الی الله عزوجل، وقالها



صاحب الزّمان — علیه السّلام — را بیرون آورد پس شیخ قاسم (ره) مکتوب سعادت مصحوب را از قاصد گرفته بوسید، و بر فرق سر نهاد و بعد از آن به کاتب خود داد که او را ابوعبدالله ابن ابی سلمه می گفتند، و کاتب فرمان الاذعان را از شیخ گرفته گشود، و بعد از خواندن گریه و زاری و بیتابی و بیقراری بسیار نمود، و دم بدم بر بکاء و حزن می افزود. شیخ قاسم چون احساس گریه کاتب نمود گفت: یا ابا عبدالله خیر است. گفت: ای شیخ تو را خیر است و مرا مکروه. شیخ گفت: چه چیز تواند بود که مرا خیر باشد و تو را مکروه نماید؟ گفت: ای شیخ مضمون این مکتوب به صدیق مشحون، آنست که بعد از وصول مکتوب به چهل روز ترا از شربت «کل نفس ذائقة الموت^۱» جرعه ممات می باید نوشید، و از جامه «کل من علیها فان^۲» خلعت فوت می باید پوشید، چون هفت روز از ورود این نامه



الثانية، وقالها الثالثة، فلما بلغ في الثالثة يا موسى يا علي تفرقت أجفان عينيه كما يفرق الصبيان شقائق النعمان وانتفخت حدقته، وجعل يمسح بكمه عينيه وخرج من عينيه شبيه بماء اللحم مذ طرفه الى ابنه فقال يا حسن الي يا ابا حامد يا ابا علي الي، فاجتمعنا حوله ونظرنا الى الحدقتين صيحيتين، فقال له ابو حامد تراني وجعل يده على كل واحد منا وشاع الخبر في الناس والعامه، وانتابه الناس من العوام ينظرون اليه وركب القاضي اليه وهو ابوالسائب عتبة بن عبدالله المسعودي وهو قاضي القضاة ببغداد فدخل عليه فقال له: يا ابا محمّد ما هذا الذي بيدي وأراه خاتماً قصة فيروزج فقر به منه فقال عليه ثلاثة اسطر فتناوله القاسم — رحمه الله — فلم يمكنه قراءته وخرج الناس متعجبين يتحدثون بخبره، والتفت القاسم الى ابنه الحسن فقال له: إن الله منزلك منزلة ومرتبك مرتبة فاقبلها بشكر، فقال له الحسن يا أبة قد قبلتها، قال القاسم على ماذا؟ قال: على ما تأمرني به يا أبة، قال: على أن ترجع عما أنت عليه من شرب الخمر، قال الحسن يا أبة وحق من أنت في ذكره لأرجعن عن شرب الخمر ومع الخمر أشياء لا تعرفها، فرفع القاسم يده الى السماء وقال اللهم ألهم الحسن طاعتك وجنبه معصيتك ثلاث مرات، ثم دعا بدرج فكتب وصيته بيده — رحمه الله — وكانت الضياع التي في يده لمولانا وقف وقفه أبوه وكان فيما أوصى الحسن أن قال: يا بني إن اهلت لهذا الأمر — يعني الوكالة لمولانا — فيكون قوتك من نصف ضيعتي المعروفة بفرجيد، و سائرهما ملك لمولاي، وإن لم تؤهل له فاطلب خيرك من حيث يتقبل الله، وقبل الحسن وصيته على ذلك، فلما كان في يوم الأربعين و قد طلع الفجر مات القاسم — رحمه الله — فوافاه عبيد الرحمن بعد وفي الأسواق حافياً حاسراً وهو يصيح: واسيده، فاستعظم الناس ذلك منه وجعل الناس يقولون ما الذي تفعل بنفسك، فقال اسكنوا فقد رأيت ما لم تروه وتشيع ورجع عما كان عليه ووقف الكثير من صياعه، وتولى ابو علي بن جحدر غسل القاسم و ابو حامد يصب عليه الماء، وكفن في ثمانية اثواب على بدنه قميص مولاه أبي الحسن وما يليه السبعة الاثواب التي جاءت من العراق، فلما كان بعد مدة



عاقبت محمود بگذرد، مریض گردی، و چون هفت روز به چهل روز موعود بماند علت عمی از دیده ظاهر تو مرتفع گردد، و تیرگی روزنه قصر حیات به نور بصارت مبدل شود. شیخ (ره) پرسید که در این نامه به سلامت دین من اشارتی واقع شده؟ کاتب گفت: بلی صریحاً بشارتی مذکور گردیده. پس شیخ بی اختیار خندید، و به غایت مبتهج و مسرور گردید، و قاصد سه ازار و یک خبریمانی سرخ رنگ، و عمامه و دو جامه و مندیلی بیرون آورد و شیخ اسباب مذکور را گرفت، و با پیراهنی که حضرت امام علی نقی — علیه السلام — بعد از آنکه مدتی بر بدن مظهر پوشیده به شیخ داده بود، ضم کرد و بعد از آن ترتیب کفن از برای خود نمود، و گفت بعد از این هیچ چیز مرا خوب تر و هیچ نعمتی مرغوب تر از وداع این دارفانی، و خروج از این سرای بی بقا نیست. حضار مجلس همه گریان شدند، و بر مفارقت شیخ متأسف گشتند.

در اثنای این حال مردی که او را عبدالرحمن بن محمد شیزی می گفتند به مجلس در آمد و این عبدالله ناصبی بود و کمال تعصب و نهایت غلو و غلظت در آن طریقه نا مرضیه داشت، و او را سابقه آشنائی به سبب امور دنیائی با شیخ بود. چون عبدالرحمن به مجلس در آمد، شیخ به کاتب فرمود تا آن مکتوب سعادت مصحوب را بر او بخواند. حضار گفتند ای شیخ این مرد ناصبی است، او را از امثال این معجزات چه حظ؟ شیخ گفت: راست می گوئید که او از اهل سنت است، اما امید من به کرم الهی و روحانیت حضرت رسالت پناهی آنست که، نصیحت من در او تأثیر کند و از شنیدن این صحیفه شریفه هدایت پذیر گردد. پس ابو عبدالله توقیع رفیع حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — بر عبدالرحمن خواند، چون به اخبار موت شیخ رسید، عبدالرحمن گفت: ای شیخ تو مردی از اهل علم و فضل باشی عجب می دارم که اعتقاد به امثال این سخنان می کنی، و در قرآن مجید و فرقان حمید خواند که حق تعالی فرمود: «ما تدری نفس ما ذا تکسب غداً و ما تدری نفس بائی ارض تموت^۱» و جای دیگر گفته: «عالم الغیب فلا یتظهر

یسیره ورد کتاب تعزیه علی الحسن من مولانا — علیه السلام — فی آخره دعاء، اللهم الله طاعته و جنبک معصيته، و هو الدعاء الذي كان دعا به أبوه، و كان آخره قد جعلنا إياك إماماً لك و فعاله لك مثالا.

علی غیبه أحداً^۱»، چون عبدالرحمن مضمون این آیات را به طریق حجت و برهان بیان نمود، شیخ فرمود که تتمه همین آیه وافی هدایت، جواب تست که فرموده: «الآن من ارتضی من رسول» و مولا و صاحب من آن مرضی از جانب رسول است، که ملک علام در کلام واجب الاحترام خود یاد کرده، ای عبدالرحمن تومی دانی که مرض و صحت و حیات و ممات از امور اختیاری نیست، اگر خواهی که صدق مضمون این مکتوب سعادت اسلوب بر تو ظاهر گردد، تاریخ را محافظت کن، و هر یک از حادثات که در این مکتوب مذکور شده مثل ابتدای مرض من در روز هفتم، از ورود این نامه محمود، و روشن شدن چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور باصره از خانه چشمم مفارقت نموده، و وفات من در روز چهارم از وصول این توقیع رفیع، جمیع را ملاحظه کن، اگر خلاف ظاهر گردد به یقین بدان که مدار اعتماد ما بر کذب و افتراء و بناء روایات و حکایات ما بر دروغ و دغا بوده، و اگر بتمامها آن بلا زیاده و نقصان مطابق خبر واقع شود، باید که خود را بعد از ظهور این چند دلالت، از طریق ضلالت باز داری و بر کمالات و فضائل و معجزات و دلائل اهل بیت رسالت شک نیاوری.

و بعد از آنکه شیخ سخن خود را تمام کرد، حضار متفرق شدند و شیخ در روز هفتم در پتب شد. پس از چند روز مرض اشتداد یافت و در وقتی که با جمعی کثیر به طریق عیادت به مجلس شیخ حاضر شده بودیم، ناگاه قطره‌ای چند آب از چشم شیخ روان گردید، و علت عمی بالکیله مرتفع گشت. پس شیخ پسرش را گفت: ای حسن نزدیک تریبا و چشمان مرا که قبل از این به مدت مدید و عهدی بعید نابینا بود، و الحال در کمال نور و ضیاء است، مشاهده نما. پس حضار جمیع ملاحظه کردند که حدقتین شیخ در غایت صحت و صفاست. و این خبر شایع شد و مردم بعد از وقوع این دلالت واضحه مکرر به خدمت شیخ می آمدند و تعجب می نمودند چنانچه روزی ابوالسایب عتبه بن عبدالله مسعودی که اقصی القضاة بغداد بود به مجلس شیخ آمد، و به جهت امتحان دست خود را برابر شیخ داشت و سؤال کرد که این چیست و انگشترش را بشیخ نمود، شیخ گفت: خاتم نقره است که نگین فیروزه دارد، و بر آن سه سطر منقوش شده لیکن به طریق خواندن معرفت ندارم. آنگاه شیخ چون پسرش را در میان سرای خود دید گفت: «اللهم

أَلْهَمَ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ وَجَنَّبَهُ مَعْصِيَتَكَ» و سه نوبت این کلمات را تکرار نمود، و دوات و قلم و کاغذ طلبید و به دست خود وصیت نامه نوشت، و در باب بعضی از ضیاع و عقار که تصرف او در آن، به وکالت حضرت صاحب الزَّمان علیه الصَّلوة و السَّلَام بود، که والد ماجد آن حضرت، امام حسن عسکری صلوات الله علیه، به آن حضرت وقف کرده بود، به پسرش حسن وصیت کرد، و بر محافظت آن مبالغه نمود، و بعد از اداى وصیت مترصد امر الهی می بود تا آن که روز چهلم داعی حق را اجابت نمود، و از خُم خانه «کل شیئی سیفوت» جرعه چشید و متاع حیات از این سرای غرور به دار السرور کشید — رحمة الله علیه — و چون عبدالرحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید، به جز از اعتقاد به حقیقت آن کعبه ارباب سداد چاره ندید و خود را در ما صدق «یهدی الله لِنُورِهِ مَنْ یَشاء»^۱ داخل گردانید و از شیعیان خُلص و معتقد آن خالص گردید.

راوی گوید که: شیخ قاسم بن علا — رحمه الله تعالى — در صباح روز چهلم از ورود آن مکتوب سعادت مصحوب فوت شد، و عبدالرحمن بن محمد شنیری را دیدم که به تشیع جنازه شیخ قیام نموده بود، و از کمال حسرت اندوه فریاد می کرد و می گفت: یا سیده مرا بی تو حیات به چه کار آید، و از زندگانی مرا در مفارقت تو عار آید.

چون مردمان تحسّر عبدالرحمن را بر فوت شیخ دیدند، و امثال این سخنان بر سبیل تعزیت ازو شنیدند به غایت متعجب گردیدند. عبدالرحمن گفت: ای مردمان بر تحسّر من که نسبت به شیخ قاسم بن علا واقع شده تعجب می نمائید، زیرا که آنچه من از حرمت او به خدمت حضرت صاحب الأمر — علیه السَّلَام — دانسته ام شما ندانسته اید، و بعد از اندک فرصتی کتابتی از حضرت صاحب الزمان به پسر شیخ قاسم بن علا رسید که نامش حسن بود، مضمونش آن که:

بشارت باد ترا که که حق سبحانه و تعالی دعای پدرت را در حق تو اجابت نموده، ترا به طاعت خود ملهم گردانید، و به الطاف ربّانی جمیع منهیّات و نامشروعات بر دل تو مکروه و ممنوع گردید.

(الحديث الرابع عشر^١)

حدَّثنا محمد بن أبي عمير (رض) عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبد الله، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عليهم السلام، قال: سئل امير المؤمنين — عليه السلام — عن معنى قول رسول الله، صلى الله عليه وآله: «إني تارك فيكم^٢ الثقلين كتاب الله وعترتي» من العترة؟ فقال: انا والحسن والحسين والائمة التسعة من ولد الحسين، تاسعهم مهديهم^٣ لا يفارقون كتاب الله عز وجل ولا يفارقوهم حتى يردوا على رسول الله حوضه.

يعنى: حضرت امام حسين — عليه السلام — فرمود كه: از حضرت امير المؤمنين — عليه السلام — پرسيدند: از معنى قول رسول خدا، صلى الله عليه وآله وسلم، كه فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» كيستند عترت؟ حضرت امير المؤمنين — عليه السلام — فرمود: عترت منم و حسن و حسين و نه امام از فرزندان حسين، كه نهم ايشان مهدي ايشان است، جدا نمى شود از كتاب

١ — كمال الدين ص ٢٤٠ حديث ٦٤ و معانى الاخبار ص ٩٠ حديث ٤

٢ — دراصل: إني مخلف فيكم

٣ — دراصل: مهديهم وقائمهم

ذكر الثعلبي في تفسير جمعق باسناده قال: السين سناء المهدي (ع) والقاف قوة عيسى حين ينزل فيقتل النصارى ويخرب

السبع [م]

خدای عزوجلّ و کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا وارد شوند به رسول خدا در حوض او، یعنی حوض کوثر.

ابن بابویه (ره) در کتاب کمال الدین حدیث «انی تارک فیکم اثقلین» را به اسانید بسیار روایت کرده^۱ و مضبوط است آن حدیث صحیح، که از احادیث متواتره است در کتابهای دیگر. والسلام.

(الحديث الخامس عشر)

قال الشيخ الفقيه عماد الدين ابوجعفر بن بابويه (ره) في كتاب كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَسْطَامِ بْنِ مَرَّةٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ: مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ مَوَالِيَنَا فِي غِيَبَةٍ قَائِمْنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ، مِثْلَ شَهِيدٍ بَدْرٍ وَاحِدٍ.

يعنى: حضرت زین العابدین — علیہ السلام — فرمود کہ: ہر کہ ثابت باشد بر دوستی مادر زمان غایب بودن قائم ما، حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مزد و اجر ہزار شہید مثل شہیدان بدر و اُحد عطا می کند او را. و السلام علی من اُلمہم اللہ بالتقوی و الطاعة.

و ایضاً محمد بن یعقوب کلینی (ره) روایت کرده است^۱ از یکی از لشگریان خلیفہ عباسی کہ گفت: من ہمراہ بودم کہ سیماء غلام خلیفہ بہ سر من رای آمد و در خانہ حضرت امام حسن عسکری — علیہ السلام — را شکست بعد از

۱- کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۷

۲- کافی ج ۱ ص ۳۳۱

علی بن محمد، عن علی بن قیس، عن بعض جلاوذة السواد قال: شاهدت سیماء آنفاً بسر من

فوت آن حضرت — علیه السلام — پس حضرت صاحب الامر، صلوات الله علیه، از خانه بیرون آمد، و طبرزینی در دست مبارک داشت به سیماء گفت که: چه می کنی در خانه من؟ سیماء بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر می گردیم! پس از خانه بیرون آمدم.

علی بن قیس راوی حدیث گوید که: یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه. گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند.

و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند^۱ که: احمد بن إسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بود، سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحابست با خود به خدمت آن حضرت که از مسئله چند می خواست سؤال کند^۲ سعد بن عبدالله گفت که: چون به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم. احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هریک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت حضرت فرستاده بود، و چون به سعادت ملازمت رسیدیم، در دامن آن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال، و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت گوئی از طلا بود به شکل انار که بنگین های زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند، و یکی از اکابر بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی می فرمود و چون آن طفل مانع می شد، آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن می رفت و خود کتابت می فرمود؛ چون احمد همیان را گشود و نزد

رأی وقد کسر باب الدار، فخرج علیه وبیده طبرزین فقال له: ما تصنع فی داری؟ فقال سیماء: إن جعفرًا زعم أباک مَضی ولأولده، فإن کانت دارک فقد انصرفت عنک، فخرج عن الدار قال علی بن قیس: فخرج علینا خادم من خدم الدار فسألته عن هذا الخبر فقال لی: من حدّثک بهذا؟ فقلت له: حدّثنی بعض جلاوة السواد، فقال لی: لایکاد یخفی علی الناس شیئ.

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۵۷، مؤلف روایت سعد بن عبدالله را بطور مختصر در صفحات پیش آورده بود، لیکن این قسمت نیز که آورده بخشی دیگر از آن می باشد.

۲ — ظاهراً کلمه «برد» در جمله افتاده است.

آن حضرت گذاشت حضرت به آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو! آن طفل یعنی حضرت صاحب — علیه السلام — گفت: ای مولای من آیا جایز است که من دست ظاهر خود را دراز کنم به سوی مال های حرام؟ پس حضرت عسکری — علیه السلام — فرمود: ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در میانست، تا حضرت صاحب الزمان حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند. پس احمد یک کیسه را بیرون آورد، حضرت فرمود: این از فلان است در فلان محله قم می باشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیت که از پدر به او میراث رسیده بوده و فروخته است، و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است. حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که: راست گفתי ای فرزند، بگو که چه چیز در میان این ها حرام است تا بیرون کند فرمود که: در این میان یک اشرفی هست به سکه ری که به تاریخ فلان زده اند، و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقش محوشده است، و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانک و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو دینار است، و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه، او را نزد جولائی که از همسایگانش بود، مقداریک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر این گذشت و دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد، و تاوان از او گرفت. ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود به همان وزن به او داد که آن را بافتند و فروخت، و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر — علیه السلام — فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود؛ پس صرّه دیگر بیرون آورد، حضرت صاحب علیه السلام فرمود که: این مال فلان است که در فلان محله قم می باشد، و پنجاه اشرفی در این صرّه است و ما دست به این دراز نمی کنیم. پرسید که چرا؟ فرمود که: این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگانش مشترک بود و حصّه خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که:

راست گفתי ای فرزند. پس به احمد گفت که: این کیسه ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش برسانند، که ما نمی خواهیم و اینها حرامست تا آنکه

همه را به این نحو تمیز فرمود، و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد، حضرت عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم پرس آنچه بخواهی، و اشاره به حضرت صاحب — علیه السلام — فرمود. پس جمیع مسائل مشکل را پرسید، و جواب های شافی شنید و بعضی از سئوالها که از خاطرش محو شده بود، حضرت از باب اعجاز به یادش آورد، و جواب فرمود و حدیث طولانی است.

قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید (ره) روایت کرده است که^۱ چون قرامطه — اعنی اسماعیلیه ملاحده — کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را به کوفه آورده، در مسجد کوفه نصب کردند، در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را به کعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند، به امید ملاقات حضرت صاحب — علیه السلام — در آن سال اراده حج کردم، زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی به غیر معصوم و امام زمان نصب نمی کند، چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — که سیلاب کعبه را خراب کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا نصب کردند، و در زمان حجاج که کعبه را برسر عبدالله

۱ — بحار ج ۵۲ ص ۵۸ حدیث ۴۱

روی عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال: لما وصلت بغداد في سنة سبع و ثلاثين للحج و هي السنة التي رد القرامطة فيها الحجر إلى مكانه من البيت، كان أكبر همتي من ينصب الحجر؟ لأنه مضى في أثناء الكتب قصة أخذ و [أنه] إنما ينصبه في مكانه الحجّة في الزمان كما في زمان الحجاج و وضعه زين العابدين عليه السلام في مكانه و استقر، فاعتلت علة صعبة خفت منها على نفسي و لم ينتهي لي ما قصده فاستنبت المعروف، بابن هشام و أعطيته رقعة مختومة أسأل فيها عن مدّة عمري و هل يكون الموتة في هذه العلة أم لا و قلت: هتي إيصال هذه الرقعة إلى واضع الحجر في مكانه و أخذ جوابه و إنما أندبک لهذا، قال فقال المعروف بابن هشام: لما حصلت بمكة و عزم على إعادة الحجر بذلت لسدنة البيت جملة تمكنت معها من الكون بحيث أرى واضع الحجر في مكانه فأقمت معي منهم من يمنع عني ازدحام الناس فكلما عمد إنسان لوضعه اضطرب و لم يستقم فأقبل غلام أسمر اللون حسن الوجه فتناول و وضعه في مكانه فاستقام كأنه لم يزل عنه، و علت لذلك الأصوات فانصرف خارجاً من الباب، فنهضت من مكاني أتبعه و أدفع الناس عني يميناً و شمالاً حتى ظنّ بي الاختلاط في العقل، و الناس يفرجون لي و عيني لا تفارقه، حتى انقطع عن الناس فكنت أسرع الشد خلفه و هو يمشي على تؤدة السيرولا أدركه.

فلما حصل بحيث لا أحد يراه غيري وقف و التفّ إليّ فقال: هات مامعك فناولته الرقعة فقال من غير أن ينظر إليها: قل له: لا خوف عليك في هذه العلة و يكون ما لا بدّ منه بعد ثلاثين سنة، قال: فوق عليّ الدّمع حتى لم أطق حراكاً و تركني و انصرف.

زیر خراب کرد، چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت، تا آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت. لهذا در آن سال متوجه حج شدم و چون به بغداد رسیدم، علت صعبی مرا عارض شد که برجان خود ترسیدم، و نتوانستم به حج روم. پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام می گفتند، و عرضه به خدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم، و در آن عرضه سؤال کرده بودم که عمر من چند سال خواهد بود، و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه؟ و ابن هشام را گفتم مقصود آنست که این رقعہ را بدهی به دست کسی که حجر را بجای خود بگذارد، و جوابش را بگیر، و تورا از برای همین کار می فرستم.

ابن هشام گفت که: چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی به خدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر را حمایت کنند که درست توانم دید کی حجر را به جای خود می گذارد، و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود. چون خواستند که حجر را به جای خود بگذارند، و خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من می نمودند، و من نظر می کردم هر که حجر را می گذاشت حرکت می کرد و می لرزید و قرار نمی گرفت، تا آنکه جوان خوش روی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و به جای خود گذاشت، درست ایستاد و حرکت نکرد؛ پس خروج از مردم برآمد و صدا بلند کردند، و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت. من از عقب او به سرعت روانه شدم و مردم را می شکافتم و از جانب راست و چپ دور می کردم و می دویدم، و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشمم را از او بر نمی داشتم که مبادا از نظر من غایب شود، تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان می رفت و من هر چه می دویدم به او نمی رسیدم، و چون بجائی رسید که به غیر از من و او کسی نبود، ایستاد و به سوی من ملتفت شد و فرمود: بده آنچه با خود داری، رقعہ را به دستش دادم. فرمود: به او بگو بر تو خوفی نیست در این علت، و عافیت می یابی و أجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود. چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم، خوف بر من مستولی شد به حدی که حرکت نتوانستم کرد.

چون این خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت، در آن سال آزاری به هم رسانید، وصیت کرد،

تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت، و اهتمام تمام در این امور می کرد، مردم به او می گفتند: آزار بسیاری نداری، اینقدر تعجیل و اضطراب چرا می کنی؟ گفت: این همان سال است که مولای من مرا وعده داده است: پس در همان علت به منازل رفیعہ جَنّت انتقال نمود. اَلْحَقَّ اللّٰهَ بِمَوَالِیہِ الْأَطْهَارِ فِی دَارِ الْقَرَارِ.

وسیدعلی بن طاوس رضی اللہ عنہ نقل کرده است^۱ که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذیقعدہ سال ششصد و سی و هشت، صدای حضرت صاحب صلوات اللہ علیہ را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا می کرد و از آن جمله فرمود: «زنده گردان یا باقی بدار ایشان را در عزّت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما»

و شیخ ابن بابویه روایت کرده است^۲ از احمد بن فارس که گفت: من وارد شهر همدان شدم و همه را سُنی یافتم به غیر از یک محله که ایشان را بنی راشد می گفتند، و همه شیعه امامی بودند. از سبب تشیع ایشان سؤال کردم، مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جدّ اعلای ما که همه به او منسوبیم به حج رفته بود، گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم، چند منزل که آمدم در بادیه، روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم، چون به خواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد، و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود، به توکل روانه شدم.

۱ - معجم الدعوات ص ۲۹۶:

و كنت أنا بسرّ من رأى فسمعت سحراً دعائه عليه السلام فحفظت منه عليه السلام من الدعاء لمن ذكره من الأحياء والأموات وابتهم وقال واحيهم في عزنا ملكنا و سلطاننا و دولتنا و كان ذلك في ليلة الاربعاء ثالث عشر ذي القعدة سنة ثمان و ثلثين و ستمائة.

۲ - بحار ج ۵۲ ص ۴۰ حدیث ۳۰ بنقل از کمال الدین

سمعنا شيخاً من أصحاب الحديث يقال له: أحمد بن فارس الأديب يقول: سمعت بهمدان حكاية حكيتها كما سمعتها لبعض إخواني فسألني أن أثبت لها بخطي ولم أجد إلى مخالفتها سبيلاً، وقد كتبها و عهدتها إلى من حكاها، و ذلك أنّ بهمدان ناساً يعرفون ببني راشد، وهم كلّهم يتشيّعون، و مذهبهم مذهب أهل الإمامة.

فسألت عن سبب تشيعهم من بين أهل همدان، فقال لي شيخ منهم رأيت فيه صلاحاً و سمنا: إنّ سبب ذلك أنّ جدنا الذي ننسب إليه خرج حاجاً فقال: إنه لما صدر من الحج و ساروا منازل في البادية، قال فنشطت في النزول و المشي، فمشيت طويلاً حتى أعيتت و تعبت و قلت في نفسي: أنا م نومة

اندک راهی که رفتم، رسیدم به صحرای سبز خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم. چون داخل بستان شدم قصر عالی به نظر من آمد، به جانب قصر روانه شدم چون به در قصر رسیدم، دو خادم سفید دیدم نشسته اند، سلام کردم و جواب نیکوئی گفتند، و گفتند: بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت به تو خواسته است که تو را به این موضع آورده است، پس یکی از خادم‌ها داخل قصر شدند و بعد از اندک زمانی بیرون آمدند، و گفت: برخیز و داخل شو! چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز به آن خوبی ندیده بودم، چون خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود، پرده را برداشت و گفت: داخل شو! داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است، که نزدیک است که سر شمشیر مماس سر او شود، و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد، پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود، و گفت: می‌دانی من کیستم؟ گفتم: نه والله. فرمود:

منم قائم آل محمد و منم آن که در آخر الزمان به این شمشیر خروج خواهم کرد؛ و اشاره به آن شمشیر کرد، و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

→
تریحني فاذا جاء أواخر القافلة قمت قال: فما انتهت إلا بحرّ الشمس ولم أرأحداً فتوحشت ولم أرطريقاً ولا أثراً فتوكلت على الله عزوجلّ وقلت: أسير حيث وجهني.
ومشيت غير طويل فوقعت في أرض خضراء نضرة كأنها قريبة عهد بغيث وإذا تربتها أطيب تربة و نظرت في سواء تلك الأرض إلى قصر يلوح كأنه سيف فقلت: يا ليت شعري ما هذا القصر الذي لم أعهده ولم أسمع به، فقصدته.

فلما بلغت الباب رأيت خادمين أبيضين فسلمت عليهما فردّا عليّ ردّاً جميلاً وقالوا: اجلس فقد أراد الله بك خيراً، وقام أحدهما فدخل واحتبس غير بعيد ثم خرج فقال: قم فادخل، فدخلت قصرًا لم أر بناء أحسن من بنائه ولا أضوء منه وتقدّم الخادم إلى ستر على بيت فرفعه ثم قال لي: ادخل فدخلت البيت فاذا فتى جالس في وسط البيت، وقد غلق على رأسه من السقف سيف طويل تكاد ظبته تمش رأسه، والفتى بدر يلوح في ظلام فسلمت فردّ السلام بالطف الكلام وأحسنه.

ثم قال لي: أتدري من أنا؟ فقلت: لا والله، فقال: أنا القائم من آل محمد — صلى الله عليه وآله — أنا الذي أخرج في آخر الزمان بهذا السيف — وأشار إليه — فأملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، فسقطت على وجهي وتغرّفت فقال: لا تفعل ارفع رأسك أنت فلان من مدينة الجبل يقال لها همدان، قلت: صدقت يا سيدي ومولاي قال: فتحبّ أن تؤوب إلى أهلِكَ؟ قلت: نعم يا سيدي وأبشرهم

پس بررو افتادم و رورا بر زمین مالیدم. گفتم: چنین مکن و سر بردار، تو فلان مردی از مدینه که از بلاد جبل که او را همدان می گویند. گفتم: راست گفتی ای آقای من، مولای من. پس گفتم: می خواهی بر گردی به سوی اهل خود؟ گفتم: بلی ای سید من، می خواهم به سوی اهل خود بروم، و بشارت دهم ایشان را به این سعادت که مرا روزی شد. پس اشاره فرمود به سوی خادم و او دست مرا گرفت، و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد. اندک راهی که رفتیم عمارت ها و درخت ها و مناره و مسجدی پیدا شد. گفتم: می شناسی این شهر را؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری هست که آن را اُسد آباد می گویند. گفتم: همان است برو با رُشد. این را گفت و ناپیدا شد.

من داخل اسد آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود، پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را به آن سعادت ها که حق تعالی برای من میسر کرد، و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفی ها در میان ما هست.

و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران به سندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار، و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده اند که^۱ گفتم: بیست حج کردم به قصد آن که شاید به خدمت حضرت صاحب الامر — علیه السلام — برسم و میسر نشد، شبی در میان رخت خواب خوابیده بودم، صدائی شنیدم که کسی گفت: ای فرزند مهزیار امسال بیا به حج که به خدمت

بما أتاح الله عزوجل لي، فأومأ إلى الخادم فأخذ بيدي وناولني صرة، وخرج ومشى معي خطوات فنظرت إلى ظلال وأشجار ومناة مسجد فقال: أتعرف هذا البلد؟ قلت: إنَّ بقرب بلدنا بلدة تعرف بأستاباد وهي تشبهها، قال: فقال: هذه أستاذاباد امض راشداً فالتفتُ فلم أره ودخلت أستاذاباد وإذا في الصرة أربعون أو خمسون ديناراً فوردت همدان وجمعت أهلي وبشرتهم بما أتاح الله لي ويسره عزوجل ولم نزل بخير ما بقي معنا من تلك الدنانير

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۵ حدیث ۱۹ و غیبت شیخ ص ۱۵۹ با کمی اختلاف آن را نقل کرده است و روایت ما از غیبت شیخ طوسی رحمه الله است:

وأخبرنا جماعة عن التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي عن علي ابن الحسين عن رجل — ذكر انه من اهل قروين لم يذكر اسمه — عن حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان الصنعاني (قال) دخلت الى علي بن ابراهيم بن مهزيار الأهوازي فسألته عن آل أبي محمد — عليه السلام — فقال: يا أخي لقد سألت عن أمر عظيم حججت عشرين حجة كلاً اطلب به عيان الامام فلم اجد الى ذلك سبيلاً، فبينما أنا ليلة نائم

إمام زمان خود خواهی رسید. پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد، نماز صبح کردم و از برای طلب رفتن بیرون آمدم و رفیقی چند به هم رسانیدم، و متوجه شدم. چون داخل کوفه شدم و تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آن حضرت نیافتم، پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم، تجسس بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آن که در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار می کشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود، و مشغول طواف شوم و به تضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا به کعبه مقصود خویش راهنمایی کند. چون خلوت شد، مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحظت خوش روئی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود، یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده، چون نزدیک او رسیدم به جانب من التفات نمود و فرمود: از کدام شهری؟ گفتم: از اهواز. گفت: ابن الخضیب را می شناسی؟ گفتم: او به رحمت الهی واصل شد. گفت: خدا او را رحمت کند، در روزها روزه می داشت و شب ها به عبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود، و از شیعیان و موالیان ما بود، گفت: علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من آنم. گفت: خوش آمدی ای ابوالحسن، گفت: چه کردی آن علامتی را که در



في مرقدی إذ رأيت قائلاً يقول يا علي بن ابراهيم قد أذن الله لي في الحج فلم اعقل ليلتي حتى أصبحت فأنا مفكر في أمري أرقب الموسم ليلي و نهاري، فلما كان وقت الموسم أصلحت أمري، و خرجت متوجهاً نحو المدينة، فما زلت كذلك حتى دخلت يثرب فسألت عن آل أبي محمد — عليه السلام — فلم أجده أثراً ولا سمعت له خبراً فاقمت مفكراً في أمري حتى خرجت من المدينة أريد مكة فدخلت الجحفة وأقمت بها يوماً وخرجت منها متوجهاً نحو الغدير وهو على أربعة أميال من الجحفة، فلما ان دخلت المسجد صليت وعفرت واجتهدت في الدعاء وابتلعت الى الله لهم، وخرجت أريد عسفان فما زلت كذلك حتى دخلت مكة فاقمت بها أياماً أطوف البيت واعتكفت فينا أنا ليلة في الطواف اذا أنا بفتى حسن الوجه، طيب الرائحة، يتبختر في مشيته طائف حول البيت فحس قلبي به فقممت نحوه فحكمت، فقال لي من اين الرجل؟ فقلت: من اهل العراق؟ قلت: من الأهواز، فقال لي: تعرف بها الخضيب؟ فقلت: رحمه الله، دعي فاجاب، فقال: رحمه الله، فما كان اطول ليلته واكثر تبثله وأغزر دمعته، أفتعرف علي بن ابراهيم بن المازيار؟ فقلت: انا علي بن ابراهيم فقال: حياك الله ابا الحسن ما فعلت بالعلامة التي بينك وبين ابي محمد الحسن بن علي — عليه السلام —؟ فقلت: معي قال: أخرجها، فادخلت يدي في جيبی فاستخرجتها، فلما أن رأها لم يتمالك ان تغرغت عيناه بالدموع وبكى منتحباً حتى بل اطماره، ثم قال اذن لك الآن يا بن المهزيار صرالى رحلك وكن على اهبة من امرك، حتى إذا لبس الليل جلبابه، وغمر الناس ظلامه، سر الى شعب بني عامر فانك ستلقاني هناك فسرت الى منزلي فلما ان

میان تو و حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بود؟ گفتم: با منست. گفت: بیرون آور به سوی من! بیرون آوردم انگشتر نیکوئی که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند — و به روایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش آن بود — چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گریست که جامه هایش تر شد، و گفت: خدا رحمت کند تو را ای ابومحمد، به تحقیق که تو امام عادل بودی، و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی، حق تعالی تو را در فردوس اعلیٰ با پدران خود ساکن گردانید. پس گفت: بعد از حج چه مطلب داری؟ گفتم: فرزند امام حسن عسکری — علیه

→
أحسست بالوقت أصلحت رحلي وقدمت راحلتي وعكمته شديداً، وحملت وصرت في متنه واقبلت مجدداً في السير حتى وردت الشعب فإذا أنا بالفتى قائم ينادي يا أبا الحسن الي فما زلت نحوه فما قربت بدأتي بالسلام وقال لي سر بنا يا أخ فما زال يحدثني وأحدثه حتى تخرقنا جبال عرفات، وصرنا إلى جبال منى وانفجر الفجر الأول ونحن قد توسطنا جبال الطائف فلما ان كان هناك أمرني بالنزول وقال لي: إنزل فصل صلاة الليل فصليت، وأمرني بالوتر فاوترت، وكانت فائدة منه، ثم أمرني بالسجود والتعقب، ثم فرغ من صلاته وركب، وأمرني بالركوب، وسار وسرت معه حتى علا ذروة الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كتيب رمل عليه بيت شعريتوقد البيت نوراً، فلما ان رأيته طابت نفسي، فقال لي: هناك الأمل والرجاء، ثم قال: سر بنا يا أخ فسا وسرت بمسيره إلى ان انحدر من الذروة وسار في اسفله، فقال: إنزل فها هنا يذل كل صعب، ويخضع كل جبار، ثم قال: خل عن زمام الناقة، قلت فعلى من اخلفها؟ فقال: حرم القائم — عليه السلام — لا يدخله إلا مؤمن ولا يخرج منه الا مؤمن، فخليت من زمام راحلتي، وسار وسرت معه إلى ان دنا من باب الخباء فسبقتني بالدخول، وأمرني ان اقف حتى يخرج إلى، ثم قال لي: ادخل هناك السلامة، فدخلت فإذا انا به جالس قد اتشح ببرد و اتزر باخرى وقد كسر برده على عاتقه وهو كاقحوانة أرجوان قد تكاثف عليها الندى، وأصابها الم الهوى، واذا هو كفنص بان اوقضيب ريحان، سمح سخني تقي نقي، ليس بالطويل الشامخ، ولا بالقصير اللازق، بل مربوع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، ازج الحاجبين، أفتى الأنف، سهل الخدين، على خده الأيمن خال كانه فتات مسك على رضاضة عنبر، فلما ان رأيته بدرته بالسلام، فرد علي أحسن ماسلمت عليه، وشافهني وسألني عن أهل العراق، فقلت سيدي قد ألبسوا جلابب الذلة، وهم بين القوم أذلاء فقال لي: يابن المازي ايا ر لتملكونهم كما ملكوكم وهم يومئذ اذلاء، فقلت: سيدي لقد بعد الوطن وطال المطلب، فقال: يابن المازي ايا ر ابى ابو محمد عهد الي أن لا اجاور قوماً غضب الله عليهم و لعنهم ولهم الخزي في الدنيا والآخرة ولهم عذاب أليم، وأمرني أن لا أسكن من الجبال الا وعرها، ومن البلاد الا عفرها، والله مولاكم أظهر التقية فوكلها بي فانا في التقية الى يوم يؤذن لي فاخرج، فقلت يا سيدي متى يكون هذا الأمر؟ فقال إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الكواكب والنجوم، فقلت متى يابن رسول الله؟ فقال لي: في سنة كذا وكذا تخرج دابة الأرض من بين الصفا والمروة، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس الى المحشر، قال: فاقمت عنده اياماً وأذن لي بالخروج بعد أن أستقصيت لنفسي و خرجت نحو منزلي، والله لقد سرت من مكة الى الكوفة ومعي غلام يخدمني فلم أر الا خيراً و صلى الله على محمد وآله وسلم تسليمًا.

السلام — را طلب می کنم، گفت: به مطلب خود رسیدی و او مرا به سوی تو فرستاده است، برو به منزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار، و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که به مطلب خود می رسی.

ابن مهزیار گفت: به خانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب پس سوار شدم و به سوی شعب روانه شدم، چون به شعب رسیدم، آن جوان را در آنجا دیدم. چون مرا دید گفت: خوش آمدی و خوشا بحال تو که تو را رخصت ملازمت دادند.

پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون به پائین عقبه طائف رسیدیم گفت: ای ابی الحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر.^۱ پس با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو به خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا به بالای عقبه رفتم. گفت: نظر کن، چیزی می بینی؟ نظر کردم به عقبه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت. گفت: نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی؟ چون نظر کردم خیمه ای از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود. گفت: منتهای آرزوها در آنجاست، دیده ات روشن باد. چون از عقبه بزریر رفتم، گفت: از مرکب بزریر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می شود. چون از مرکب بزریر آمدم گفت: دست از مهار ناقه بردار و آن را رها کن. گفتم: ناقه را به کی بگذارم. گفت: این حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا به نزدیک خیمه منوره رسیدیم. گفت: اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم. بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت: خوشا حال تو، تو را رخصت دادند. چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است. سلام کردم، بهتر از سلام من جواب فرمود. روئی مشاهده کردم مانند پاره ماهی، ار طیش و سفاقت میرانه بسیار بلند و نه کوتاه، اندکی به طول مایل، گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه های روهموار و برنیامده، در نهایت حسن و جمال، بر گونه راستش

خالی بود مانند فئات^۱ مُشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخته، از پیشانی نورانش نور ساطع بود، مانند ستاره درخشان، با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقاء، پس احوال شیعیان را یک بیک از من پرسید عرض کردم که اینها در دولت بنی العباس در نهایت مذلت و خاری زندگانی می کنند. فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند. پس فرمود:

پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا به او بر خلق تمام باشد، ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است تو را برای نشر حق و بر انداختن باطل و إعلاّی دین و إطفای نائرة مضلّین، پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود تو را تنهائی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود به سوی تو مانند مرغان که به سوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که به ظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند. مجاهده با اعدای دین می کنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است به آنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در دار قرار به عزّت ابدی فایز گردند. ای فرزند، صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تو را میسر گرداند و علمهای زرد و ریات سفید در ما بین حطیم و زمزم بر سر توبه جولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجرالاسود به سوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجرالاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دل های ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلّب باشند در رفع فتنه های مضلّین و در

۱ - فئات به معنای خرده و پاره ای از شیئی است.

آن وقت حدائق ملت و دین به بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی به تو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و به جهت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود، و مرغان رمیده شرایع دین مبین به آشیانه‌های خود برگردند و آمطار فتح و ظفر بساتین ملت، سراسر سبز و شاداب گردانند»

پس حضرت فرمود که: باید در آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار نمائی مگر به جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند. ابن مهزیار گفت: چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آن جناب سؤال نمودم؛ آنگاه مرا مرخص فرمود که به اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم به هدیه خدمت آن حضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند. تبسم نمود و فرمود: استعانت بجوبه این مال در برگشتن به سوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم.^۱

و حکایات و اخبار در این باب بسیار و این رساله مختصره گنجایش ذکر

۱ — مرحوم مجلسی درج ۵۲ بحار دو حکایت به دو نام تحت عنوان علی بن ابراهیم مهزیار و ابراهیم بن مهزیار آورده است و مترجم محترم بحار جلد غیب آقای علی دوانی در پاورقی ص ۷۷۹ توضیحاتی سودمند در علت تعدد روایت تشرف ابن مهزیار دارند که بعلمت مفید بودن آن را درج می‌نمائیم:

بطوریکه در این باب از نظر خوانندگان گذشت، این روایات که مضمون آن نزدیک بهم است، از سه تن بنام «ابن مهزیار» نقل شده است: نخست از علی بن ابراهیم مهزیار، دوم از ابراهیم بن مهزیار، و سوم از علی بن مهزیار. اختلاف روایات و راویان آنها موجب تحیر دانشمندان حدیث و علمای رجال شده است.

محدث متتبع بصیر علامه نوری در نجم الثاقب باب هفتم؛ میگوید: «بنظر حقیر اشتباهی در اسم شده و حکایت علی را گاهی نسبت باو میدهند و گاهی بابراهیم و دو واقعه نقل میکنند، و ظاهراً یک واقعه باشد والله العالم!»

محدث قمی نیز در «الکنی و الألقاب» مینویسد: ابوالحسن از علی بن مهزیار راهوازی دورقی؛ پدرش نصرانی بود، و گویند که خود علی نیز در کوچکی نصرانی بوده است، ولی بعد مسلمان شد و از فقها بشمار آمد؛ از شاگردان حضرت امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام؛ و از اصحاب خاص آنحضرت و نمایندگی وی و امام هادی را داشته است.....

«و باید دانست که وی غیر از علی بن ابراهیم مهزیار است که بعد از بیست حج که برای تشرف بحضور امام زمان نمود؛ سرانجام بملاقات حضرت شرفیاب شد. چنانکه در ۱۳ بحار الانوار خبر آن آمده است. ولی آن خبر بعداً مفصلتر از کتاب کمال الدین از ابواسحاق ابراهیم ابن مهزیار نقل شده است؛ و این ابراهیم بن مهزیار از سفرای مهدی علیه السلام است که سید بن طاووس او را از وکلا و ابواب معروف

آنها ندارد. و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد آن جماعتی را که به خدمت آن حضرت رسیده‌اند یا معجزات آن حضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند:^۱

از بغداد عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار، و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد ابن ابراهیم بن مهزیار، و از اهل قم احمد بن اسحق، و از اهل همدان محمد بن صالح، و از اهل ری بستمی و محمد بن ابو عبدالله السدی، و از اهل آذربایجان قاسم ابن علا، و از نیشابور محمد بن شاذان. اینها همه وکلاء بوده‌اند و از غیر وکلاء :

ابوالقاسم ابن ابی حابس^۲ و ابو عبدالله ابن فروخ و مسرور طباطبائی آزاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صرّه سر به مهر، و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر ابن حمدان و محمد بن هارون ابن عمران، و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابوالحسن، و از اصفهان ابن بادشاله^۳، و از صمیره

ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام شمرده است که معتقدین بامام حسن عسکری، درباره آنها اختلافات نظری نداشته‌اند.

در «قاموس الرجال» جلد اول میگوید: «خبر ابراهیم بن مهزیار «شاذ» است مانند علی بن مهزیار، زیرا مشتمل است بر وجود برادری بنام موسی برای امام زمان که با وی در غیبت بسر میبرد؛ و این برخلاف اجماع علمای امامیه است».

بنظر ما ناقلان این سه واقعه یکنفر بوده، و او هم چنانکه مؤلف عالیقدر فرموده است: علی بن ابراهیم بن مهزیار، برادرزاده علی بن مهزیار معروف است. زیرا علی بن مهزیار آخرین بار وکیل امام علی النقی متوفای سال ۲۵۴ هجری بوده؛ و بنابراین؛ اگر وی بعد از غیبت امام زمان ارواحنه فداء بیست مرتبه بحج رفته تا بالاخره بفیض ملاقات حضرت نائل شده باشد؛ کاملاً مطابقت دارد.

ولی ابن مهزیار مدفون در اهواز؛ کدام یک از اینان است که نام بردیم؛ درست برای ما روشن نیست.

۱ - کمال الدین صدوق ج ۲ ص ۴۴۲ حدیث ۱۶ چون آوردن اصل این حدیث چندان موردی نداشت چنانچه ظاهراًست بدین جهت تنها به آورده مؤلف محترم اکتفا شد.

۲ - در اصل: ابی حلیس است و بعد از این نام اسامی ابو عبدالله الکندی و ابو عبدالله جنیدی و هارون قرّاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس آمده که مرحوم مؤلف در کتاب ذکر نکرده و احتمال دارد در نسخه کمال الدین او این اسامی نبوده است.

۳ - باذ شاله و به تحقیق مصحح محترم کمال الدین در بعضی نسخه‌ها: ابن پادشا که است

زیدان، و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد ابن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب، و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه، و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر، و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس^۱ دو مرد و از شهر زورپسر خالو، و از فارس مجروح^۲، و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعہ سفید و ابو ثابت، و از نیشابور محمد بن شعب بن صالح، و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی، و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال به مکه و ابورجا، و از نصیب ابن محمد بن وحبا،^۳ و از اهواز حصینی.

و آنچه در کتب معجزات مذکورند زیاده از هفتاد نفر می شوند و خبری را که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی می شود^۴.
و شیخ ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است^۵ که: قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او به طول خواهد انجامید. گفتیم: چرا یابن رسول الله؟ فرمود که: حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبت های ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدت های غیبت های همه را؛ حق تعالی می فرماید: «لترکبن طبقاً عن طبق»^۶ یعنی مرتکب خواهید شد سنت های پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است.

۱ — فاطر

۲ — مجروح و در بعضی محوج

۳ — ابو محمد بن وحناء

۴ — خبر متواتر بر دو گونه است: یکی متواتر لفظی که اخبار موضوع در لفظ اشتراک داشته و این خبر محکم تر است و متواتر معنوی که اخبار موضوع از جهت معنا و مفهوم آن تکرار شده باشد

۵ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۰ حدیث ۶

حدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعُلُوِّيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ؛ وَ حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّمَرْقَنْدِيِّ جَمِيعاً قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — قَالَ: إِنَّ لِلْقَائِمِ مَتَا غِيَبَةِ يَطُولُ أَمْدُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَمْ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبَى إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي غِيَابَتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا يُدْبِرُ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غِيَابَتِهِمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» أَيْ سُنَنُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ

و ایضاً از عبدالله بن فضل روایت کرده است^۱ که حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که: البته صاحب این امر را غیبتی خوانده بود که هر سست ایمانی شک کند. گفتیم: چرا؟ حضرت فرمود که: ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم. گفتیم: چه حکمت در غیبت آن حضرت خواهد بود؟ فرمود: همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیاء ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمی شود مگر بعد از ظهور آن حضرت، چنانچه حضرت خضر — علیه السلام — بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی پسر و برداشتن پسر و برپا داشتن دیوار را، مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر. ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا، و سرّیست از اسرار خدا، و غیبی است از غیوب خدا، و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم به آنکه افعال او همه منوط به حکمت است، هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد.

و کلینی — رحمه الله تعالى — روایت کرده است^۲ که اسحاق بن یعقوب عریضه نوشت به خدمت حضرت صاحب — علیه السلام — و به محمد بن عثمان داد و به خدمت آن حضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع می برند از آن حضرت در حال غیبت. حضرت در جواب نوشتند: اما علت غیبت، پس حق تعالی می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» یعنی: ای گروه که ایمان آورده اید، سؤال نکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه

۱ - کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۱ حدیث ۱۱

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَسَّاسِ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قَتِيبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ — عَلَيْهِمَا السَّلَام — يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا يَدْرِي مِنْهَا بِرَتَابٍ فِيهَا كُلُّ مَبْطُلٍ، فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلْتَ فِدَاكَ؟ قَالَ: لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ؟ قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابَاتٍ مِنْ تَقَدَّمَ مِنْ حَجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ — عَلَيْهِ السَّلَام — مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ، وَقَتْلِ الْغُلَامِ، وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى — عَلَيْهِ السَّلَام — إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

یا ابن الفضل: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ [أَمْرِ] تَعَالَى وَسَرٍّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ، وَغَيْبٍ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مَنكَشَفٍ.

۲ - کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۵ ح ۴ و بحارج ۵۳ ص ۱۸۱ و ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷

در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود، و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت اُحدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد.^۱

و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت، مانند آفتاب است، در وقتی که غایب کرده باشم آن را ابراز دیده ها^۲ و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی، چنانچه ستاره ها از اهل آسمانند. پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که نفعی به شما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی به زودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس متابعت هدایت کند.

و ابن بابویه به سند خود از جابر انصاری روایت کرده است^۳ که او سؤال کرد از رسول خدا — صلی الله علیه و آله — که: آیا شیعه منتفع خواهند شد به حضرت قائم — علیه السلام — در ایام غیبت او؟ فرمود: بلی به حق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع می شوند به او و روشنی می یابند به نور ولایت او در غیبت او، مانند انتفاع مردم به آفتاب هر چند ابر آن را پوشانیده باشد.

تنبيه:

بعد از آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم — علیه

۱ — روایات در باب نبودن بیعت در گردن حضرت از جانب ظالمان بسیار است و میتوان آنها را در: علل الشرایع ج ۱ ص ۲۴۵ و بحار ج ۱ ص ۳۹ ح ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و باز همان جلد ص ۱۰۹ ح ۱ و باز ص ۱۳۲ ح ۱ و ص ۱۳۵ ح ۲ و غیبت نعمانی ص ۱۷۱ دو روایت و اثبات الوصیه ص ۲۵۳ و بحار ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷ ملاحظه نمود.

۲ — متأسفانه این ترجمه و بیان ناراست است اصل آن چنین است:

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غُيِّبَتْهَا عَنِ الْإِبْصَارِ السَّحَابُ.

۳ — حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ.... إِلَى أَنْ سُئِلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِفِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ، يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْتُونِ سِرِّ اللَّهِ، وَفَخِرُونَ عِلْمَهُ، فَارْتَمَوْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ. (كمال الدين ج ۱ ص ۲۵۳ و بحار ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۸)

السلام — شده باشد، انکار آن کردن به محض استبعاد از طول حیات آن حضرت، بی صورت است، با آنکه مثل آنرا همه عامه در وجود حضرت خضر — علیه السلام — قائل شده اند و در عمر حضرت نوح — علیه السلام — به زیاده از هزار سال قائلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قائل شده اند، و عمر دجال و ابن الصاید را از زمان حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — تا نزول حضرت عیسی — علیه السلام — از آسمان قائل شده اند، و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی — علیه السلام — قائلند^۱ پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر به خروج فرماید.

و آنچه می گویند که در وجود امام غائب چه فائده هست، این سؤال بی وجه است^۲ زیرا که هرگاه غیبت های طولانی از پیغمبران سابق به روایات مسلمة بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا — صلی الله علیه و آله — مدت ها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد، هر فائده که در وجود و غیبت آن ها بود، در وجود و غیبت آن حضرت می تواند بود. و اگر فایده ای به غیر آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد به امامت و وجود آن حضرت و انتظار ظهور آن حضرت بردن، ثواب های غیر متناهی حاصل می شود کافیهست؛ چنانچه منقولست که^۳ از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — پرسیدند که: کدام عمل محبوب تر است نزد خدا؟ حضرت فرمود که: انتظار فرج. و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که^۴ فرمود: غیبت امام

۱ — اخبار طولانی عمران را در کمال الدین باب ۵۴ و بحارج ۵۱ باب ۱۴ ص ۲۲۵ و کنزالفوائد مرحوم کراجکی رحمه الله می توان ملاحظه نمود

۲ — این ادله را شیخ طوسی رحمه الله در ابواب اولیه کتاب غیبت بیان کرده و مرحوم مجلسی نیز بعضی از آن را درج ۵۱ ص ۱۶۷ آورده است.

۳ — بحارج ۵۲ ص ۱۲۲

عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه سأل عند رجل أئى الاعمال أحب إلى الله عزوجل قال انتظار الفرج.

۴ — همان مدرک حدیث ۴

عن أبي حمزة الثمالی، عن أبي خالد الکابلی، عن علي بن الحسين — علیهما السلام — قال: تمتد الغيبة بولي الله الثاني عشر من أوصياء رسول الله — صلی الله علیه و آله — والأئمة بعده، یا أبا خالد إن أهل زمان غیبتہ، القائلون بامامتہ، المنتظرون لظهوره أفضل أهل کل زمان، لأن الله تعالى ذكره

دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او، که قائل باشند به امامت او و یا انتظار ظهور آن حضرت کشند، بهترین اهل زمان خواهند بود، زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر به ایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده است و خدای عزوجل ایشان را در آن زمان به منزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا به شمشیر، ایشانند مخلصان به حق و شیعیان مایند بر راستی و دعوت کنندگان خلق را به سوی دین خدا در پنهان و آشکار. و فرمود: که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرج هاست. و ایضاً از آن حضرت منقولست که^۳ هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قائم ما، عطا کند حق تعالی به او ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد. و به سندهای بسیار از حضرت صادق منقولست^۴ که: هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد به منزله کسی که در زیر خیمه حضرت قائم — علیه السلام — به آن حضرت باشد، بلکه مثل کسی است که در خدمت حضرت رسول شهید شود^۵ و از حضرت صادق منقولست^۶ که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود امام



أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله — صلى الله عليه وآله — بالتيف أولئك المخلصون حقاً، وشيعتنا صدقاً والدُّعاة إلى دين الله سرّاً وجهراً، وقال — عليه السلام —: انتظار الفرج من أعظم الفرج.

۳ — بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ و کمال الدین ص ۳۲۳ ح ۷

الهمداني، عن علي، عن أبيه، عن بسطام بن مروة، عن عمرو بن ثابت قال: قال سيد العابدين — عليه السلام —: من ثبت على ولايتنا في غيبة قائمنا أعطاه الله أجر ألف شهيد مثل شهداء بدر وأحد.

۴ — بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ حديث ۱۴

السندي عن جده قال: قلت لأبي عبد الله — عليه السلام — ما تقول فيمن مات على هذا الأمر منتظراً له؟ قال هو بمنزلة من كان مع القائم في فسطاطه ثم سكت هنيئاً ثم قال: هو كمن كمان مع رسول الله — صلى الله عليه وآله —.

۵ — این اخبار را میتوان در مواضع زیر مطالعه نمود:

بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ و ص ۱۲۶ ح ۱۸ و ص ۱۳۱ ح ۳۰ و ص ۱۴۱ ح ۵۳ و ص ۱۴۲ ح ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ص ۱۴۴ ح ۶۴ و کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۴ ح ۱ و غیبت نعمانی ص ۲۰۰ ح ۱۵ و کافی ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۵۰۲ و ۵۰۶ و ۷

۶ — کمال الدین ص ۳۳۰ ح ۱۵ و بحارج ۵۲ ح ۶۶

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن المغيرة، عن المفضل بن صالح، عن جابر، عن أبي جعفر الباقر — عليه السلام — أنه قال: يأتي على الناس زمان يغيب عنهم إمامهم، فيطوبى للثابتين على أمرنا في ذلك الزمان، إن أدنى ما يكون لهم من الثواب أن يناديهم البارئ جلّ جلاله فيقول: عبادي وإمائي! آمتمت بسرّي وصدّقتم بغيبي، فأبشروا بحسن الثواب مني، فأنتم عبادي وإمائي حقاً منكم أتقبل، وعنكم

ایشان، پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان، کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که: ای بندگان من ایمان آوردید به سرّ من و تصدیق نمودید به غیب من، پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من، به درستی که شما ئید بندگان و کنیزان من از شما قبول می کنم عبادت را و بس، و از شما عفو می کنم گناه را نه از غیر شما، و شما را می آمرزم و بس، و به برکت شما باران می فرستم از برای بندگان خود، و به سبب شما دفع می کنم بلا را از ایشان، اگر شما نمی بودید عذاب خود را بر ایشان می فرستادم. راوی گفت: یا بن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند؟ فرمود: زبان را نگاهداشتن و ملازم خانه ها بودن. و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است، با آنکه از کجا معلوم است که منافع آن حضرت ظاهرا نمی رسد^۱ بر وجهی که او را نشانند، چنانچه وارد شده است که^۲ آن حضرت هر سال به حج می آید و مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند و چون آن حضرت ظاهر شود گویند که: ما او را می دیدیم و نمی شناختیم. پس چه استبعاد دارد که در وقتی از اوقات حجت خود را پنهان کند و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی قرش ها گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را به ایشان بشناساند.

و متکلمان می گویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است^۳ و اگر مردم او را به خوف اندازند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که

→
أعفو، ولكم أغفر، وبكم أسقي عبادي الغيث وأدفع عنهم البلاء ولولاكم لأنزلت عليهم عذابي: قال جابر: فقلت: يا ابن رسول الله فما أفضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان؟ قال: حفظ اللسان ولزوم البيت.

۱- مرحوم مجلسی در توضیح روایتی که در صفحات پیش از جابر انصاری از رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد توضیحاتی بسیار مفید دارند و علت تشبیه آن حضرت را به خورشید چنانچه در روایت وارد شده است بیان فرموده اند و هشت جهت را در این باره وارد کرده است که مطالعه آن بسیار سودمند است رجوع شود به بحار ج ۵۲ ص ۹۳

۲- رجوع شود به بحار ج ۵۲ باب ۲۳ «من ادعى الرؤية في الغيبة الكبرى» و «انه يشهدو يرى الناس ولا يرونه و سائر احواله عليه السلام في الغيبة احاديث ۲- ۳- ۴- ۹- ۱۶ و نیز رجوع شود به غیبت نعمانی ص ۱۷۵ احادیث ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- و مناسب این کلام روایتی است که در غیبت نعمانی ص ۱۶۳ ح ۴ نقل شده و آن را ابن بابویه در کمال الدین ج ۱ ص ۱۴۴ و ص ۳۴۱ ح ۲۱ و بحار ج ۵۱ ص ۱۴۲ ح ۱ نقل کرده است.

۳- رجوع شود به غیبت شیخ طوسی ص ۵ و کلام او درباره قاعده لطف.

در این باب تقصیری نداشته باشند، به ثوابهای عظیم فایز خواهند گردید، خصوصاً در وقتی که مسائل دین را منتشر گردانند و بیان کنند مثل فقها و راویان اخبار. پس چه حیرتی برای شیعیان خواهد بود، چنانچه حضرت صادق — علیه السلام — فرموده که^۱: حق تعالی در هر عصری عادلانی چند از روایان احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی می کنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدآن را و تأویل کردن جاهلان را. و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب علیه السلام به شیعیان رسید که^۲: در ایام غیبت ما رجوع کنید به راویان احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر همه. والله یهدی من یشاء.

و از جمله معجزات حضرت صاحب — علیه السلام — بعد از وفات حضرت عسکری — علیه السلام — شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی (ره) روایت کرده است^۳ از ابوالادیان که گفت: من خدمت حضرت امام حسن عسکری می کردم و نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقاء ارتحال فرمودند، مرا طلبیدند و نامه ای چند نوشتند به مداین و فرمودند که: بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند. ابوالادیان گفت که: ای سید

۱ - اصول کافی ج ۱ ص ۳۹ حدیث ۲

۲ - بحار ج ۲ ص ۹۰ حدیث ۱۳

۳ - کمال الدین ج ۲ ص ۴۷۵ و بحار ج ۵۲ ص ۶۷ حدیث ۵۳

وحدّث أبوادیان قال: كنت أخدم الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن موسى بن جعفر ابن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن ابي طالب — عليه السلام — وأحمل كتبه إلى الأمصار فدخلت عليه في علته التي توفي فيها صلوات الله عليه فكتب معي كتاباً وقال: امض بها إلى المدائن فإنك ستغيب خمسة عشر يوماً وتدخل إلى سرّ من رأى يوم الخامس عشر وتسمع الواعية في داري وتجدني على المغتسل. قال أبوادیان: فقلت: يا سيدي فإذا كان ذلك فمن؟ قال: من طالبك بجوابات كتبي فهو القائم من بعدي، فقلت: زدني، فقال: من يصلّي عليّ فهو القائم بعدي، فقلت: زدني، فقال: من أخبر بما في الهميان فهو القائم بعدي، ثمّ متعنتي هيته أن أسأله عمّا في الهميان.

وخرجت بالكتب إلى المدائن وأخذت جواباتها ودخلت سرّ من رأى يوم الخامس عشر كما ذكر لي — عليه السلام — فإذا أنا بالواعية في داره وإذا به على المغتسل وإذا أنا بجعفر بن عليّ أخيه باباب الدار والشيعة من حوله يعزّونه ويهتّونه، فقلت في نفسي: إن يكن هذا الإمام فقد بطلت الإمامة، لأنّي كنت أعرفه يشرب النبيذ ويقامر في الجوسق وبلعب بالطنبور، فتقدّمت فعزّيت وهتّيت فلم يسألني عن شيء، ثمّ خرج عقيد فقال: يا سيدي قد كفّن أخوك فقم وصلّ عليه فدخل جعفر بن عليّ والشيعة من حوله

هرگاه این واقعه هائله رو دهد امر امامت با کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند، او امامست بعد از من. گفتم: دیگر علامتی بفرما. گفت: هر که بر من نماز کند او جانشین منست. گفتم: دیگر بفرما. فرمود: هر که بگوید در همین چه چیز است او امام شماست. مهابت حضرت مانع شد مرا که پرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب ها گرفتم و برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل متور آن امام مظهر بلند شده بود و چون به در خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده اند و او راتعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می گویند، پس من در خاطر خود گفتم که: اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلّیت امامت دارد، زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤالی از من نکرد. در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که: ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن. جعفر برخاست و شیعیان با او همراه

یقدمهم السّمان والحسن بن علیّ قتیل المعتصم المعروف بسلمة.

فلما صرنا فی الدار إذا نحن بالحسن بن علیّ صلوات الله علیه علی نمشه مکفناً فتقدّم جعفر بن علیّ لیسألنی علی أخیه، فلما همّ بالتکبیر خرج صبیّ بوجهه سمره، بشعره قطط، بأسانه تغلیج، فحبذ برداء جعفر بن علیّ وقال تأخراً عَمَ فانا أحقّ بالصلاة علی أبی، فتأخّر جعفر، وقد اربّد وجهه واصفرّ فتقدم الصبیّ وعلیّ علیه ودفن إلى جانب قهرأبیہ — علیهما السلام — ثمّ قال: یا بصریّ هات، جوابات الکتب الّتی معک، فدفعتها إلیه، فقلت فی نفسی: هذه بیّتان بقي الهمیان، ثمّ خرجت إلى جعفر بن علیّ وهو یزفر، فقال له حاجز الوشاء: یا سیّدی من الصبیّ لنقیم الحجة علیه؟ فقال: واللّٰه ما رأیته قطّ ولا أعرفه. فنحن جلوس اذ قدم نفر من قمّ فسألوا عن الحسن بن علیّ — علیهما السلام — فعرفوا موته فقالوا: فمن [نعزّی]؟ فأشار الناس إلى جعفر بن علیّ فسلموا علیه وعزّوه وهتّوه وقالوا: إنّ معنا کتباً و مالاً، فتقول ممّن الکتب؟ و کم المال؟ فقام ینفض أثوا به ویقول: تریدون ممّا أن نعلم الغیب، قال: فخرج الخادم فقال: معکم کتب فلان و فلان [و فلان] و همیان فیہ ألف دینار و عشرة دنانیر منها مطلیّة، فدفعوا إلیه الکتب و المال وقالوا: الّذی وّجه بک لأخذ ذلک هو الإمام، فدخل جعفر بن علیّ علی المعتمد و کشف له ذلک، فوجه المعتمد بخدمه فقبضوا علی صقیل الجاریة فطالّبوها بالصبیّ فأنکرته و ادّعت حبلاً بها لتفطی حال الصبیّ فسلّمت إلى ابن أبی الشوارب القاضی، و بغتهم موت عبید الله بن یحیی بن خاقان فجأة، و خروج صاحب الزّنج بالبصرة فשغلوا بذلک عن الجاریة، فخرجت عن أیدیهم، والحمد لله ربّ العالمین.

شدند و چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند. پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر أظهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان، مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی — علیه السلام — دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که: ای بصری بده جواب نامه‌ها را که با تست. پس تسلیم کردم و با خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم. پس حاجزوشا به جعفر گفت: — برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست — که: کی بود آن طفل؟ جعفر گفت که: والله من هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم.

پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن — علیه السلام — چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که: امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر، پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعتست و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم. جعفر برخاست و گفت: از ما علم غیب می‌خواهند. در این حال خادم بیرون آمد از جانب صاحب الامر — علیه السلام — و گفت: با شما فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده‌اند. این جماعت نامه‌ها و مال‌ها را تسلیم خادم کردند و گفتند: هر که تو را فرستاده است که این نامه‌ها و مال‌ها را بگیری، او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن — علیه السلام — همین همیان بود.

پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع رانقل کرد. معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صقیل کنیز حضرت امام حسن — علیه السلام — را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده! او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آن حضرت به این سبب او را باین ابی الشوراب سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند، بناگاه عبیدالله بن یحیی

وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان به حال خود در آمدند و کنیزک از خانه قاضی به خانه خود بازگشت.

و شیخ طوسی علیه الرحمه به روایت از رشیق روایت کرده است که^۱ معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را به جنب بکشیم و سبکبار به تعجیل برویم به سامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را به ما نشان داد و گفت: به در خانه می رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیاید سرش را برای من بیاورید. پس چون به خانه حضرت رسیدیم در دهلز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم که: کی در این خانه است؟ گفت: صاحبش؛ و هیچگونه ملتفت نشد به جانب ما و از ما پروائی نکرد. پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم، و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود. چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی به نظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است، و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است، نیکوترین مردم به حسب هیأت، و مشغول نماز است و هیچ گونه التفات به جانب ما ننمود. و احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آن غرق شد و بعد از ساعتی به هوش باز آمد. پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت.

پس من متحیر ماندم و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم:

معذرت می طلبم از خداوند و از توای مقرب درگاه خداوند، والله که ندانستم که نزد کی می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه کردم به سوی خدا از این کردار.

پس بهیچوجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود. ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما را می کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم برسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید؟

۱ - غیبت شیخ ص ۱۴۹ مؤلف این حدیث را در ص ۵۳ کتاب آورده و ما اصل آنرا در همانجا نقل کردیم

۲ - در متن چنین است

و با کسی حرفی گفتید، گفتیم: نه! پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را به دیگری نقل کردید هرآینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او.

و محمد ابن یعقوب کلینی — رحمه الله — روایت کرده است^۱ از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه به سر من رأی آمد و در خانه امام عسکری — علیه السلام — را شکست، بعد از فوت آن حضرت، پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبر زینی در دست مبارک داشت و به سیماء گفت که: چه میکنی در خانه من؟ سیماء بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر میگردیم. پس از خانه بیرون آمدم. علی ابن قیس راوی حدیث می گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن نقل کرد، آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه. گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نماند. والسلام علی من استقر علی ولایتهم و انتظر فرج آل محمد علیهم السلام

ابن بابویه (ره) بعد از نقل این حدیث می گوید که^۲: این خبر دلالت می کند بر آنکه خلیفه می دانسته که امر خلافت و امامت چگونه است. و جایش کجاست، و از این جهت بود که بازداشت از آن جماعت و از آنچه با ایشان بود و اموال خصم را دفع کرد و جعفر کذاب را از مطالبه امر نکرد و امر نکرد بر وکیلان که مال را تسلیم جعفر کذاب نمایند، الا آنکه بر او لازم بود که از برای پاس دولت مخفی دارد این امر را، یعنی ظاهر نکند که امامت و خلافت حق ائمه معصومین — علیهم السلام — است، که مبدا شهرت کند و مردان ایشان را بشناسند و میل به ایشان کنند. و حال آنکه در آن وقت که امام — علیه السلام — رحلت کرد، جعفر کذاب بیست هزار مثقال طلا از برای خلیفه برد و گفت: ای امیرالمؤمنین توقع دارم که مرتبه و جای برادرم امام حسن را به من بدهی. خلیفه گفت: مرتبه و منزلت برادرت با ما و به دست ما نبود؛ بلکه از جانب خدا بود و

۱ — کافی ج ۲ ص ۱۲۴ حدیث ۱۱، مؤلف این حدیث را در ص ۶۳ کتاب نیز آورده است و ما اصل آنرا در باورقی ذکر نمودیم.

۲ — از این جا کلام مرحوم ابن بابویه شروع می شود که اصل آن در کمال الدین ج ۲ ص ۴۷۹ بچشم می خورد. لیکن باید گفت که این کلام ابن بابویه پس از حدیث مذکور در کتاب نیامده است.

ما جهد و کوشش در انحطاط درجه او می نمودیم و سعی داشتیم که او را از آن مرتبه نازل سازیم، اما خدا از اراده ما ایبا داشت و هر روز مرتبه او را زیاده می گردانید به سبب آنچه در او بود از صیانت و دینداری و امامت و پرهیزکاری و حسن سمت و علم و عبادت. پس اگر تورا نزد شیعه برادرت مرتبه و منزلت او هست، هیچ احتیاج بما نیست و مفتقر به آن نیستی که ما این مرتبه را به تو بدهیم و اگر آن حال و رتبه که او داشت ترا نیست، به دادن ما آن مرتبه تورا هرگز حاصل نمی گردد.

(الحديث السادس عشر)

قال أبو محمد بن شاذان، حدّثنا الحسن بن سالم، عن أبيه عن أبي حمزة الثمالي، عن سعيد بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا أَطْلَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْهَا فَجَعَلَنِي نَبِيًّا، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ مِنْهَا عَلِيًّا فَجَعَلَهُ إِمَامًا ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أَخُذَهُ أَخًا وَوَصِيًّا وَخَلِيفَةً وَزَيْرَافَعْلَى مَنِي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَهُوَ زَوْجُ ابْنَتِي وَأَبُوسَبْطَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَلَا وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنِي وَإِيَّاهُمْ حُجَجًا عَلَى عِبَادِهِ وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْرِي وَيَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي، الثَّاسِعَ مِنْهُمْ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي، وَمَهْدَى أُمَّتِي، أَشْبَهَ النَّاسَ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَأَقْوَالِهِ وَأَفْعَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ وَحِيرَةٍ مُضَلَّةٍ فَيَعْلَنُ أَمْرُ اللَّهِ، وَيَظْهَرُ دِينَ اللَّهِ وَيُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللَّهِ وَيَنْصُرُ بِمَلَائِكَةِ اللَّهِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

يعنى: عبد الله عباس كُفِّتَ كَهْ پيغمبر، صلى الله عليه وآله، فرمود كه: چون

حق تعالی دنیا را آفرید علمش تعلق گرفت بر زمین، پس برگزید مرا از همه عالمیان و مرا پیغمبری داد. پس مرتبه دیگر نظر فرمود و علی را اختیار فرمود و مرا امر کرد که او را فراگیرم به برادری و وصایت و خلافت و وزارت، پس علی از من است و من از علی می باشم و او شوهر دختر منست و پدر دو سبط من حسن و حسین است آگاه باشید که خداوند عالمیان مرا و ایشان را حجتها گردانیده بر بندگان خود، و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که پای دارند آمر مرا و حفظ می کنند وصیت مرا و نهم آن امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه ترین مردمان است به من در شمائل و اقوال و افعال ظاهر خواهد شد بعد از غایب بودن دراز و حیرت مضله (و گویا مراد که در زمان غیبت آن حضرت مردمان را حیرت دست دهد از بعد از غایب بودن آن حضرت به سبب طول کشیدن مدت زمان غیبت آن حضرت که مردمان به حیرت افتند و کار ایشان به ضلالت کشد، مگر کسانی که قلوب ایشان ممتحن به ایمان بوده باشد) پس مهدی آشکار کند امر خدا را و ظاهر گرداند دین حق تعالی را و مؤید گردد، به یاری نمودن خدا و ملائکه او را، و پر کنند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جفا، والسلام.



سنته سنتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم إلی کتاب الله عزّوجلّ من أطاعه أطاعنی و من عصاه عصانی و من أنکره فی غیبه فقد أنکرنی و من کذّبه فقد کذّبنی و من صدّقه صدّقنی الی الله أشکوا المکذّبین لی فی أمره و الجاحدین لقولی فی شأنه و المضلّین لأمتی عن طریقه و «سیعلم الذّین ظلّموا آی منقلب ینقلبون.» (بحار ج ۵۱ ص ۷۳ حدیث ۱۹) [م]

عن جابر قال أقبل رجل إلى أبي جعفر عليه السلام و ساق الحديث إلى أن قال عليه السلام وإنما سمي المهدي لأنه يهدي لأمر خفي يستخرج عليه السلام التوریه و سایر کتب الله من غار بانطاکیه فیحکم بین أهل التوریه بالتوریه و بین أهل الانجیل و بین أهل الزبور بالزبور و بین أهل القرآن بالقرآن و تجمع إليه أموال الدنيا کلّها ما فی بطن الأرض و ظهرها فيقول للناس تعالوا إلی ما قطعتم فيه الأرحام و سفکتم فيه الدماء، و رکبتم فيه محارم إلیه فیعطی شیئاً لم یعط أحداً کان قبله.

و قوله عليه السلام یحکم بین أهل التوریه لا ینافی ما ذکر فی الأخبار فی أنّه علیه السلام لا یقبل من أحد إلاّ الأسلام لأنّ هذا محمول علی أنّه یقیم الحجّة علیهم بکتابهم أو یفعل ذلك فی بدو الأمر قبل أن یعلو أمره و یتمّ حجّته (منه غفر الله ذنوبه) (بحار ج ۵۱ ص ۲۹ حدیث ۲ بنقل از علل الشرایع)

از این کلام مستفاد می شود که هر کاری که پیغمبر به آن قیام می فرماید امام نیز به آن قیام می فرماید و فرق در میان پیغمبر و امام نیست الا باین که میان پیغمبر و خدا واسطه نیست و میان امام و خدا پیغمبر واسطه است و این معنی از بسیاری از احادیث مستفاد می شود (منه اغفر الله ذنوبه). [م]

(الحديث السابع عشر)

حدثنا الحسن بن علي بن فضال (رض)، عن عبد الله بن بكير، عن عبد الملك بن إسماعيل الأسدي عن أبيه عن سعيد بن جبیر قال: قيل لعمار بن ياسر: ما حملك على حبّ علي بن أبي طالب؟ قال قد حملني الله ورسوله وقد أنزل الله تعالى فيه آيات جليّة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله فيه أحاديث كثيرة. فقبل له: هلاّ تحدّثني بشيء ممّا قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: وليم لا أحدث ولقد كنت بريئاً من الذين يكتمون الحق ويظهرون الباطل. ثم قال: كنت مع رسول الله فرأيت عليّاً عليه السلام في بعض الغزوات قد قتل عدّة من أصحاب الراية قریش فقلت لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا رسول الله إنّ عليّاً قد جاهد في الله حق جهاده. فقال: وما يمنعه منه أنّه متي وأنا منه وإنّ واثني وقاضی دینی ومنجز وعدی وخليفتي من بعدی ولولاه لم يعرف المؤمن المحض في حياتي وبعد وفاتي، حربه

۱ - كفاية المهتدي حديث ۱۵.

ضمناً شبهه این روایت را در بحار ج ۳۶ ص ۳۲۶ ح ۱۸۳ آورده است و در منتخب الاثر در فصل دوم باب ۲۷ ص ۲۶۴ ح ۲۲ پس از نقل این حدیث احتمال داده که حدیث مزبور را مرحوم خاتون آبادی از ابن شاذان نقل کرده باشد و چنانچه در مقدمه آمد این کتاب دو حدیث السابع عشر دارد.

حربی و حربی حرب الله، و سلمه سلمی و سلمی سلم الله، و یخرج الله من صلبه
 الائمة الراشدون فاعلم يا عمار ان الله تبارک و تعالی عهد الی أن یعطینی إثنی عشر
 خلیفه منهم علی و هو اولهم و سیدهم. فقلت: و من الاخرون منهم یا رسول الله؟ قال
 الثانی منهم الحسن بن علی بن ابی طالب و الثالث منهم الحسین بن علی بن
 ابی طالب و الرابع منهم علی بن الحسین زین العابدین و الخامس منهم محمد بن علی ثم
 ابنه جعفر، ثم ابنه موسی، ثم ابنه علی، ثم ابنه محمد، ثم ابنه علی، ثم ابنه الحسن، ثم
 ابنه الذی یغیب عن الناس غیبة طویلة و ذلک قوله تبارک و تعالی: «قل رأیتهم ان
 أصبح ماؤکم غوراً فمن یتیکم بماء معین»^۱ ثم یخرج و یملأ الدنیا قسطاً و عدلاً
 کما ملئت جوراً و ظلماً، یا عمار سیكون بعدی فتنة فإدا کان ذلک فاتبع علیاً و حزبه
 فإنه مع الحق و الحق معه و انک ستقاتل التاکثین و القاسطین معه ثم تقتلک الفتنه
 الباغیه و یكون آخر زادک من الدنیا شربه من لبن تشربه. قال سعید بن جبیر: فکان
 کما أخبره رسول الله صلی الله علیه و آله.

یعنی: سعید بن جبیر گفت: گفتند به عمار بن یاسر، چه چیز ترا بدان
 داشت که دوست داری علی بن ابی طالب را؟ گفت در جواب که: خدا و رسول
 او بر آن داشته اند مرا و به تحقیق که حق تعالی آیات جلیله در شأن آن حضرت
 فرو فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده.

گفتند که: آیا خبر نمی دهی ما را به چیزی از آنچه پیغمبر -
 صلی الله علیه و آله - در حق او گفته؟ عمار گفت: چرا خبر ندهم و حال آنکه من
 بیرام از آنهایی که حق را پنهان می دارند و باطل را ظاهر می سازند. بعد از آن
 گفت که: با رسول خدا بودم، علی علیه السلام را دیدم در بعضی از غزوات که
 چندین تن را از صاحبان علمهای قریش به قتل رسانیده، پس با رسول خدا گفتم:
 بدرستی که علی - علیه السلام - حق جهاد در راه خدای تعالی به فعل آورد.
 پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که: چه چیز او را از این امر باز تواند داشت
 بدرستی که او از من است و من از اویم و او وارث من است و قاضی و
 حکم کننده دین من است، و وفا کننده به وعده منست و خلیفه منست بعد از من، و
 اگر او نمی بود مؤمن محض شناخته نمی شد در زمان حیات من و بعد از وفات من،
 جنگ او جنگ منست و جنگ من جنگ خداست، آشتی او آشتی منست و

آشتی من آشتی خدا است، بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب او ائمه راشدین را، بدان ای عمار که خدای تعالی عهد کرده با من که عطا کند به من دوازده خلیفه، از جمله ایشان علیست و اول آن خلیفه هاست و بهترین ایشان است.

پس گفتم: دیگران کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: دویم از ایشان حسن بن علی ابن ابی طالب است و سیم حسین بن علی بن ابی طالب است و چهارم علی بن الحسین است که زینت عبادت کنندگان است. پنجم ایشان محمد بن علیست بعد از آن پسر او جعفر، بعد آن پسر او موسی، بعد از آن پسر او علی، بعد از آن پسر او محمد، بعد از آن پسر او علی، بعد از آن پسر او حسن، بعد از آن پسر او، آن که غایب شود در زمان طولانی، و اینست معنی قول خدای تعالی که فرمود: «قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین^۱» بعد از آن بیرون آید و پرکند دنیا را از عدل و داد، آنچنانکه پرشده باشد از جور و ظلم. ای عمار! زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد، چون فتنه آشکار شود تابع باش علی و حزب علی را که علی با حق است و حق با اوست و زود باشد که کارزار و مقاتله نمائی باتفاق علی با ناکشین و قاسطین و بعد از آن بکشند ترافئه باغیه و گروه ستم پیشه، و باشد آخرین زاد تو یک جرعه شیر که بیاشامی آنرا.

سعید بن جبیر گفت همچنان شد که پیغمبر — صلی الله علیه وآله — خبر داده بود.

صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.

(الحديث السابع عشر)

قال الشيخ الفقيه أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن الحسين بن شاذان القمي (ره) في المائة التي جمعها من طرق العaque: حَدَّثَنَا أحمد بن محمد بن عبيد الله الحافظ، قال: حَدَّثَنَا علي بن سنان الموصلي، قال: حَدَّثَنَا أحمد بن محمد بن صالح قال: حَدَّثَنَا سليمان بن أحمد قال: حَدَّثَنَا ريان بن مسلم قال: حَدَّثَنَا عبد الرحمن بن يزيد بن جابر قال: حَدَّثَنَا سلامة عن أبي سليمان راعى رسول الله، صلى الله عليه وآله، قال:

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِى بى إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لى الْجَلِيلُ، جَلَّ جَلالُهُ، آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. قُلْتُ: وَ الْمُؤْمِنُونَ. قال: صدقت يا مُحَمَّدٌ مَنْ خَلَقْتَ فى أَمْتِكَ؟ قلت: خيرها. قال: علي بن أبي طالب؟ قلت: نعم، يا رب.

قال: يا محمد، انى أطلعت على أهل الارض فاخترتك منها فشقيقت لك اسماً من أسمائى فلا أذكر فى موضع إلا ذكرت معى فأنا المحمود وأنت محمد ثم أطلعت ثانية فاخترت منها علياً فشقيقت اسماً من أسمائى وأنا الأعلى وهو على يا

محمد، اینی خلقتک و خلقت علیاً و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة من ولده من سنخ نوری و عرضت و لایتکم علی اهل السّموات و اهل الارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان من الکافرین، یا محمد لوانّ عبداً من عبیدی عبدنی حتّی ینقطع و یصیر کالشّن البالی ثم اُتانی جاحداً بولایتکم ما غفرت له حتّی یقرّ بولایتکم. یا محمد تحبّ أن تراهم؟ قلت: نعم یا ربّ. فقال لی: التفت عن یمین العرش.

فالتفت فأرا علی و فاطمة و الحسن و الحسين و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی فی ضحضاح من نور قیام یصلون و فی وسطهم یضیی المهدی کأنّه ککوب درّی فقال یا محمد هو لا الحجاج و هو الناصر من عترتک، و عزّتی و جلالی أنّه الحجة الواجبة لأولیائی و المنتقم من اعدائی.

یعنی: شیخ که از بزرگان علماء طائفه ناجیه است به سند مزبور روایت می کند از ابی سلیمان که شبان سیّد عالیمان بود، که او گفت: پیغمبر — صلی الله علیه و آله — فرمود که: در شبی که مرا بردند به جانب آسمان، حضرت ملک جلیل — جلّ جلاله — فرمود که: «آمن الرّسول بما أنزل إلیه من ربّه»^۱ گفتیم و المؤمنون.

حضرت معبود فرمود که: راست گفתי یا محمد، که را خلیفه ساختی و به نیابت خود در زمین گذاشتی که به سمای اکرام و عرش إعظام ما بر آمدی؟ گفتم: بهترین امت را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من.

فرمود که: یا محمد من در نگرستم به زمین (یعنی اراده خود را به جهت برگزیدن متعلّق به زمین ساختم) پس تو را برگزیدم از اهل زمین، آنگاه بیرون آوردم از برای تو نامی از نام های خود، پس یاد نمی کنند مرا در هیچ محل و موضعی الا آنکه یاد می کنند تو را با من، منم محمود و توثی محمد، بعد از آن به نظر قدرت بر زمین نگرستم و علی را از اهل زمین برگزیدم و از برای او نیز اسمی از اسماء حسناى خود مشتق ساختم، پس منم اعلی و اوست علی، یا محمد

آفریدم ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامان را که از اولاد حسین اند، از اصل نوری از نور خود، و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمان ها و اهل زمین، پس هر کس که قبول کرد دوستی شما را نزد من از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است.

یا محمد، اگر بنده ای از بندگان من عبادت کند مرا تا منقطع شود (یعنی نزدیک گردد که قطع حیاتش شود) و (از غایت ریاضت عبادت) بدنش چون مَشک کهنه گردد، پس به جانب من آید (یعنی بازگشت به من نماید) در حالتی که منکر باشد به ولایت شما، نیامرزم او را تا وقتی که اقرار کند به ولایت شما.

یا محمد، دوست می داری که ببینی ایشان را و به نظر در آوری آل و اوصیای خود را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من. فرمود: که توجه کن و التفات نما به جانب راست عرش! چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم، در میان آب تنگی از نور که همه ایستاده بودند و به نماز قیام می نمودند و در میان همه مهدی می درخشید، چنانکه گویا کوکب درخشنده بود. پس حضرت ملک و دود به من خطاب نمود که: یا محمد، ایشان حجت های منند و مهدی طلب خون کننده عترت تو است، به عزت و جلالم قسم که مهدی حجت واجب الأتباع از برای دوستان من و انتقام کشنده است از دشمنان من.

ابن بابویه رحمه الله این حدیث را به سند دیگر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابی سلیمان راعی به اختلاف عبارات نقل نموده که در آخر آن واقع است که: «فیخرج اللّات والعزّی طریقین فیحرقهما فلفتنه التّاس یومئذ بهما أشدّ من فتنه العجل و السّامریّ» یعنی: بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزّمان لات و عزّی را تر و تازه، پس خواهد سوخت ایشان را و هر آینه فتنه مردمان در آن روز به سبب ایشان سخت تر خواهد بود از فتنه گوساله سامری. مراد از لات و عزّی که در این حدیث واقع است ابی بکر و عمر است علیهما ما علیهما. و السّلام علی من اتّبع الهدی.

وایضاً ابن بابویه (ره) در کتاب خصال حدیثی روایت کرده^۱ که صد و بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بر سماء و ارتقاء بر عرش حضرت حق تعالی روی داده، و آن حدیث اینست که: «عرج بالنبی صلی الله علیه و آله مائة و عشرين مرة، ما من مرة الا وقد اوصى الله تعالى فيها النبي - علیه السلام - بالولاية لعلى والأئمة - عليهم السلام - اكثر مما أوصاه بالفرايض»

یعنی: عروج فرمودند حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - صد و بیست مرتبه، و هیچ مرتبه از آن مراتب نبود الا آنکه سفارش فرمود حضرت الله تعالی در آن پیغمبر را به ولایت و دوستی امیرالمؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام، زیاده از آنچه سفارش فرمود آن حضرت را به فرايض. می تواند بود که مراد از ولایت در این حدیث والی شدن حضرت شاه ولایت باشد بر اُمت و تکرار سفارش از جهت تأکید باشد، چنانچه حضرت رسالت نیز مکرر نصوص جلیه و خفیه در باب امامت و خلافت آن حضرت بیان فرمودند.

(الحديث الثامن عشر)

قال أبو محمد شاذان عليه الرَّحمة: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَقْرِبْنُ الْهَذِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ مَهْرَانَ الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنَا مَوْزِقٌ قَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: دَخَلَ جَنْدَلُ بْنُ جَنْدَةَ الْيَهُودِيَّ مِنْ خَيْبَرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَعَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَعَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَمَّا مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكٌ، وَأَمَّا مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظَلَمٌ، وَ أَمَّا مَا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ مَعَاشِرَ الْيَهُودِ: إِنَّ عَزِيرًا ابْنَ اللَّهِ. وَاللَّهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ وَلَدًا.

فَقَالَ جَنْدَلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي التَّوَمِ مُوسَى ابْنَ عِمْرَانَ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — فَقَالَ لِي: يَا جَنْدَلُ أَسْلَمَ عَلَى يَدِ مُحَمَّدٍ، اسْتَمْسَكَ بِالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَقَدْ أَسْلَمْتُ وَرَزَقَنِي اللَّهُ ذَلِكَ

فأخبرني بالأوصياء بعدك لأستمسك بهم، فقال: يا جندل، أوصيائي من بعدى بعدد نقباء بنى إسرائيل.

فقال: يا رسول الله إنهم كانوا إثني عشر هكذا وجدنا في التوراة. قال: نعم الذين هم أوصيائي من بعدى إثنا عشر. فقال: يا رسول الله، كلهم في زمن واحد؟ قال:

لا خلف بعد خلف فإنك لن تدرك منهم إلا ثلثه. قال: فستهم لى يا رسول الله. قال: نعم إنك تدرك سيد الأوصياء ووارث علم الأنبياء وأبا الأئمة الأتقيا على بن أبى طالب بعدى ثم، ابنه الحسن والحسين فاستمسك بهم من بعدى فلا يغرنك جهل الجاهلين، فإذا كانت وقت ولادة ابنى على بن الحسين زين العابدين يقضى الله عليك ويكون آخر زادك من الدنيا شربة لبن تشربه. فقال: يا رسول الله فما أسامى الأوصياء الذين يكونون أئمة المسلمين بعد على بن الحسين؟ قال — صلوات الله عليه وآله — فإذا انقضت مدة على قام بالأمر محمد ابنه يدعى بالباقر فإذا انقضت مدة محمد قام بالأمر بعده جعفر ابنه يدعى بالصادق فإذا انقضت مدة جعفر قام بالأمر بعده موسى ابنه يدعى بالكاظم فإذا انقضت مدة موسى قام بالأمر بعده على ابنه يدعى بالرضا فإذا انقضت مدة على قام بالأمر بعده محمد ابنه يدعى بالتقى فإذا انقضت مدة محمد قام بالأمر على ابنه يدعى بالتقى، فإذا انقضت مدة على قام بالأمر بعده الحسن ابنه يدعى بالزكى، ثم يغيب عن الناس إمامهم. قال: يا رسول الله يغيب الحسن منهم؟

قال: لا ولكن ابنه الحجة، يغيب عنهم غيبةً طويلةً. قال: يا رسول الله فما اسمه؟ قال: لا يسمى حتى يظهره الله. فقال جندل: قد بشرنا موسى بن عمران بك و بالأوصيا من ذريتك. ثم تلى رسول الله صلى الله عليه وآله: «وعدا الله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكّن لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدّلهم من بعد خوفهم أمناً»^١ قال جندل: فما خوفهم؟

قال: يا جندل فى زمن كل واحد منهم شيطان يعتريه ويؤذيه فإذا اذن الله الحجة خرج و طهر الأرض من الظالمين فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً،

طوبی للصابرین فی غیبتہ، طوبی للسالکین فی محبتہ والثابتین فی موالاتہ ومحبتہ اولئک مَن وصفہم اللہ فی کتابہ فقال «الذین یؤمنون بالغیب»^۲ و قال «اولئک حزب اللہ ألا إنَّ حزب اللہ هم المفلحون»^۳

ثم قال جابر: عاش جندل بن جنادة الى أيام الحسين بن علي — عليهما السلام — ثم خرج إلى القائف فمرض فدعا بشربة من لبن فشربه وقال: وكذا عهد الى رسول الله — صلى الله عليه وآله — أنه يكون آخر زادي من الدنيا شربة من لبن. ثم مات ودفن بالقائف في الموضع المعروف بالكوراء، رحمه الله تعالى.

يعني شيخ رفيع مقام، به سند مذکور، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که او گفت: داخل شد مردی از یهود به مجلس پیغمبر — صلی الله علیه و آله — که جندل نام او بود و جناده نام پدرش بود و از یهود خیبر بود، پس گفت: یا محمد خبر ده مرا از آنکه نیست از برای خدا و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه آنرا خدا نمی داند.

پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آنچه نیست از برای آن پس نیست از برای خدا شریک، و اما آنچه نیست نزد خدا آن ظلمت او است، اما آنچه خدا نمی داند آن قول شما جماعت یهود است که می گویند اینکه عزیر پسر خدا است قسم به خدا که خدا نمی داند از برای خود فرزندی.

پس جندل چون آن جواب شنید، گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله حقاً»

پس گفت: یا رسول الله، من در خواب دیدم موسی بن عمران (ع) را که با من گفت: ای جندل به دست محمد — صلی الله علیه و آله — مسلمان شو و به اوصیای او متمسک بجوی، پس به تحقیق خدا توفیق عطا فرمود و به شرف اسلام مشرف شدم و روزی کرد مرا خدای تعالی اینها را، پس خبر ده مرا به اوصیاء بعد از تو، از برای اینکه متمسک بشوم به ایشان.

پس پیغمبر — صلی الله علیه و آله — فرمود: ای جندل اوصیاء از بعد من به عدد نقباء بنی اسرائیل اند. جندل عرض کرد: یا رسول الله نقباء بنی اسرائیل

دوازده نفرند اینچنین من در تورات خواندم.

حضرت پیغمبر فرمود: بلی اوصیای از بعد از من دوازده نفرند. جندل گفت: همه آنها در یک زمانند؟ حضرت پیغمبر در جواب فرمودند: خلف بعد خلف اند (یعنی یکی بعد از یکی خواهند بود) پس به درستی که تودرک نخواهی کرد از ایشان مگر سه نفر ایشانرا. پس عرض کرد جندل: اسم اوصیا را تعلیم من فرما.

فرمود که: تو إدراک می کنی و مشرف می شوی خدمت سید اوصیاء و وارث علم پیغمبران سابق و پدر ائمه اتقیاء علی بن ابی طالب، بعد از من، و بعد از آن إدراک می کنی دو فرزندان او حسن و حسین را، پس تمسک بجوی به ایشان و دست از دامن ولای ایشان برمدار، پس فریفته نگرداند تورا جهل جاهلان، پس وقت ولادت فرزندم، علی بن الحسین زین العابدین شود حکم می کند خدا بر توبه أجل محتوم و می باشد آخر توشه تو از دنیا یک جرعه شیر که می آشامی.

پس جندل اسامی اوصیاء که ائمه مسلمین بعد علی بن الحسین می باشند فرمود پیغمبر — صلوات الله علیه و آله^۱: پس هرگاه گذشت مدت امامت علی بن الحسین قائم می گردد به امر امامت محمد پسر او که ملقب به باقر است، پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم می شود به امر امامت بعد از او امام جعفر پسر او که ملقب به صادق است، پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم گردد به امر خلافت و امامت فرزند او موسی که ملقب به کاظم است. پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم می گردد امر امامت از بعد از آن به محمد فرزند او که ملقب به تقی است، پس هرگاه منقضی گردد مدت امامت او، قائم می شود امر امامت بر فرزند او علی که ملقب به نقی است، پس هرگاه منقضی گردد زمان امامت او قائم می شود امر امامت از بعد از ایشان به حسن فرزند او، که ملقب به زکی است پس غائب می شود از مردمان ایشان.

عرض کرد جندل: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) غائب می گردد جناب حسن از ایشان؟ فرمود: غایب نمی گردد حسن، ولكن فرزند او حجت غایب می گردد از ایشان، غیبت طولانی. عرض کرد: یا رسول الله، اسم آن

حجت چیست؟ فرمود: اسم برده نمی شود تا آنکه ظاهر بگرداند او را خدای.
 پس گفت: به تحقیق بشارت داد ما را موسی بن عمران به تو و به اوصیاء
 از ذریت تو. پس تلاوت فرمود جناب پیغمبر — صلی الله علیه و آله — این آیه را
 که:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ
 بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» جندل گفت: پس خوف ایشان از چه چیز است؟ آن حضرت
 فرمود:

ای جندل در زمان هریک از ایشان شیطانی می باشد که آزار کند و بر
 ایشان جفا کند، پس هرگاه خدای تعالی اذن بدهد حجت را خارج می گردد و
 ظاهر می شود و پاک می گرداند زمین را از ظالمین و پر می کند زمین را از عدل و
 داد همچنانکه پر شده بود از جور و ظلم. خوشا حال آن کسانی که در زمان غیبت
 او صبر کردند، و خوشا حال آن کسانی که سالک در حجت و در طریقه او باشند
 و در مودت و محبت او ثابت باشند، این جماعت از جمله کسانی هستند که حق
 تعالی وصف کرده در قرآن و در تعریف ایشان فرموده: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» و
 در جائی دیگر در قرآن می فرماید: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ»

پس جابر گفت: بعد از آن جندل زنده بود تا زمان حضرت امام حسین —
 علیه السلام — پس بیرون رفت به طرف طائف، پس در آنجا بیمار شد و در آن
 بیماری شیر طلبید و جرعه ای آشامید و گفت اینچنین عهدیست که رسول الله —
 صلی الله علیه و آله — فرموده بود که آخرین توشه من از دنیا جرعه شیر باشد.

پس وفات نمود و در طائف در موضعی که معروف است به «کوراء»
 مدفون گردید، رحمه الله علیه والسلام.

و شیخ حسن بن سلیمان — رحمه الله — در کتاب منتخب البصائر
 روایت کرده است^۱ به سند معتبر از مفضل بن عمر که گفت: سؤال کردم از

۱ — بحار ج ۵۳ باب ۲۵

منتخب بصائر الدرجات تألیف حسن بن سلیمان حلی رحمه الله است؛ که متأسفانه همچون بسیاری دیگر از کتب حدیثی ناشناخته
 این کتاب از کتب بسیار نفیس حدیث است، که متأسفانه همچون بسیاری دیگر از کتب حدیثی ناشناخته

حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را می کشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام، وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ فرمود که: حق تعالی ایبا نموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است.

مفضل گفت: ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت؟ فرمود که: بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی به اسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود، با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را نمی دانستیم. پس خدا او را بر همه دین ها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ یعنی: حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دین ها هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می آورند. در آیه دیگر فرموده است: «فَاتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دین ها همه از برای خدا. پس فرمود که: واللّه ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دین ها اختلاف را و



است، این کتاب منتخب یا مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبدالله اشعری قمی است که او از اصحاب امام یازدهم علیه السلام است و قصه تشرف او به خدمت حضرت حجت علیه السلام مشهور می باشد.
بصائر الدرجات نام دو کتاب است یکی بصائر الدرجات کُبری تألیف حسن بن صفار که از موثقین رجال شیعه است و دیگر آن که ذکرش در قبل به میان رفت.

۱- توبه/ ۳۳ و فتح/ ۲۸ و صف/ ۹

۲- توبه/ ۳۳

همه دین‌ها به یک دین حق برگردد و از هیچ کس به غیر دین حق قبول نکند، چنانکه حق تعالی فرموده است: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ یعنی: هر که طلب کند غیر دین اسلام را، پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران باشد

مفضل پرسید که: در آیام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت؟ فرمود که: ملائکه و مؤمنان از جن، و امر و نهی اش بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعانش برسانند. واللّه ای مفضل، گویا می بینم آن حضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و درپاهایش دو نعل حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد و بزی چند درپیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و به این هیئت بیاید به نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق، پس چون شب درآید و دیده‌ها به خواب رود، جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائک بر او نازل شوند، پس جبرئیل گوید که: ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست.

پس حضرت صاحب الامر — علیه السلام — دست بر روی مبارک کشد و گوید: حمد و سپاس خداوندی را سزااست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم. پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا. پس بایستد میان رکن حجر الأسود و مقام ابراهیم، به صدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین، بیایید به سوی من. پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند. پس بشنوند همه به یک آواز و همگی متوجه خدمت آن حضرت شوند و به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در مابین رکن و مقام. پس عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه‌های مؤمنان درآید و جان‌های ایشان به آن فرح

یابد، اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است. پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت حاضر شده اند، همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم روشن کند، پس گوید که: هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است. پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایر ملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جنّ به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقباء به مبايعت سرافراز گردند، آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که: کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او یند؟ پس بعضی گویند که همان صاحب برهانست که داخل مکه شد. گویند که: هیچیک از اصحابش را می شناسید؟ گویند که: نمیشناسیم هیچیک را، مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می شناسیم. و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند ندا کند که اهل آسمان ها و زمین ها بشنوند که: ای گروه خلائق، این مهدی آل محمد است — و به نام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی — علیه السلام —، با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او و نمائید که گمراه می شوید. پس اول کسی که آن ندا را لبیک می گوید و اجابت می کند ملائکه اند، پس مؤمنان جنّ، پس سیصد و سیزده نفر که نقباء آن حضرتند می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و هیچ صاحب گوشى از خلائق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه می شوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابان ها. پس چون نزدیک غروب آفتاب شود، از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عتب^۱ است، از فرزندان یزید بن معاویه — علیهم اللّٰعنة — با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت نکنید که گمراه بشوید. پس ملائکه و جنّ و نقباء همه تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند: شنیدیم اما باور نکردیم. پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود. و در تمام

آنروز حضرت صاحب علیه السلام پشت به کعبه داده، گوید: که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیت و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند به من، که علم و کمال همه با منست، و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام، پس نظر کند به من و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست، و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر می دهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را می خواهد، بیاید و از من بشنود. پس ابتدا کند و صحف آدم و شیت را بخواند اُمت آدم و شیت گویند: اینست و الله صحف آدم و شیت که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمی دانستیم. پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را، پس علمای آن ملت‌ها همه شهادت دهند که: اینست آن کتاب‌ها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند. پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد، چنانچه در قرآن‌های دیگر شده، پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت گشته باشد و بگوید که: ای سید من منم بشیر، امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم به هلاک شدن لشگر سفیانی. پس حضرت فرماید که: قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن. بشیر گوید که: من و برادرم در میان لشگر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر درهم شکستیم و اشترهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم و مجموع لشگر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را به قتل رسانیم، پس چون به صحراء بیداء رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است، آخر شب فرود آمدیم، پس صدائی از آسمان آمد که: ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکار را! پس زمین شکافته شد و تمام لشگر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادر. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی، پس با برادرم گفت که: ای نذیر برو به سوی سفیانی معلون در دمشق، و او را بترسان به

ظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السّلام، خبر ده او را که لشگرش را حق تعالی دریداء هلاک گردانید. و با من گفت که: ای بشیر ملحق شوبه حضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه تو را قبول می فرماید. پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد به حالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشگر آن سرور بماند.

مفضل پرسید که: ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟ فرمود که بلی واللّه ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد. مفضل پرسید که: ملائکه و جن با او خواهند بود؟ فرمود که: بلی واللّه ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن (و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن) و خدا به این لشگر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

مفضل پرسید که: آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد؟ فرمود که: اوّل ایشا نرا به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان، و بیرون آید و متوجه مدینه طیّه شود. مفضل پرسید که: خانه کعبه را چه خواهد کرد؟ فرمود که: خراب می کند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا می کنند و از نومی سازند و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می کنند و مسجد کوفه را خراب می کنند و از اساس اوّلش بنا می کنند، و قصر کوفه را خراب می کنند که هر که آنرا بنا نهاده ملعونست.

مفضل پرسید که: در مکه معظمه اقامت خواهند نمود؟ فرمود که: نه ای مفضل، بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید، پس بیایند به خدمت آن حضرت سر در زیر افکنده و گریان، و تضرّع کنند و گویند: ای مهدی آل محمد توبه می کنیم، توبه ما را قبول فرما. پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید. باز آن والی را بکشند. آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند به

حق. پس هر که ایمان آورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید. پس چون عسکر فیروزی اثر به سوی مکه باز گردند از صد کس یک کسی ایمان نیاورد، بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضل پرسید که: ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود که: پای تخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمت ها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود. مفضل پرسید که: جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود که: بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد. یا دلش مایل به سوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه به کربلای معلی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد، و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمت ها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا فرماید. پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که: ای مفضل به درستی که بقعه های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند، پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد، حق تعالی وحی فرمود به کعبه که: ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای «آئی انا الله» از شجره مبارکه به موسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم علیها السلام و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند، در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه هایی است که حضرت رسول - صلی الله علیه و اله - از آنجا خروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام.

مفضل گفت که: ای سید پس مهدی دیگر به کجا متوجه خواهد شد؟ فرمود که: به سوی مدینه جدّم رسول خدا صلی الله علیه و اله، و چون وارد مدینه

شود امری عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد. مفضل پرسید که: آن چه امر است؟ فرمود که: چون به نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که: ای گروه خلائق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ گویند: بلی ای مهدی آل محمد. گوید که: کیستند اینها که با او دفن کرده اند؟ گویند که: دو مصاحب و دو هم خوابه او ابوبکر و عمر. پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که: کیست ابوبکر و کیست عمر و به چه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جد دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد. پس مردم گویند: ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست، ایشان را از برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آن حضرت بودند. پس فرماید که: آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد؟ گویند: بلی ما به صفت می شناسیم. باز فرماید که: آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند؟ گویند: نه. پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو از قبر بدر آورند، پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند به همان صورت که داشته اند. پس بفرماید که کفن ها از ایشان بکشایند و ایشان را به حلق کشند بر درخت خشکی. پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ آورد و شاخه هایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند، گویند که: اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبت ایشان. و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل به قدر حبه ای از محبت ایشان داشته باشد، حاضر شود، پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که: هر که این دو مصاحب و دو هم خوابه حضرت رسول را دوست می دارد از میان مردم جدا شود و به یک جانب بایستد، پس خلق دو طایفه شوند؛ یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان. پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که: بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه به عذاب الهی گرفتار می شوید. ایشان جواب گویند که: ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم، چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند، بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان به تو آورده است و از هر که ایمان به ایشان نیاورده و از هر که ایشان

را به این خواری بدر آورده و بردار کشید. پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را به هلاکت رساند. پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را به قدرت الهی زنده گردانند، و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند. پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن به در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن علیه السلام و کشتن امام حسین علیه السلام و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی ریخته شده و هر فرجی که به حرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جورى که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را برایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه به حق نمی کردند، اینها در عالم نمی شد.

پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند. پس ایشان را بفرماید بر درخت برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشانرا بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را به دریاها پاشد. مفضل گفت که: ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود.

فرمود که: هیئات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هُداة، همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده، همگی زنده خواهند شد، و از برای جمیع ائمه و

قال: أقول لعلَّ السَّببَ في إلزامه ما تأخَّرَ عنهما من الآثام ظاهر لأنهما بمنع أمير المؤمنين عليه السلام عن حقه و دفعه عن مقامه، صارا سبباً لاختفاء سائر الأئمة و مغلوبيتهم و تسلط أئمة الجور و غلبتهم إلى زمان القائم عليه السلام و صارا سبباً لكفر من كفر و ضلال من ضلَّ و فسق من فسق لأن الأمام مع إقتداره و إستيلائه و بسط يده بمنع عن جميع ذلك و عدم تمكن أمير المؤمنين — صلوات الله عليه — من بعض تك الأمور في أتمام خلافته إنما كان لما أسسه من الظلم و الجور. و اما ما تقدم عليهما فلائهما كانا راضيين بفعل من فعل مثل فعلهما من دفع خلفاء الحق عن مقامهم و ما يترتب عما ذلك من الفساد ولو كانا منكبين لذلك لم يفعلا مثل فعلهم و كلَّ من رضى بفعل فهو كمن أتاه كما دلَّت عليه الآيات الكثيرة و استفاضت به أخبار الخاصة و العامة. [م]

مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا به هر جائی که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند. پس از اینجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقباء. مفضل پرسید که زو راء که بغداد باشد^۱ در آنوقت چگونه خواهد بود؟ فرمود: که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد، از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن می گردد، واللّه که بر آن شهر نازل شود اصناف عذاب ها که بر امت های گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشم ها ندیده باشد و گوش ها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد، طوفان شمشر خواهد بود. واللّه که یقوتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و قصرهای بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خداوند روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه ها و لشگرها به مرتبه ای که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است. پس خروج کند جوان روی حسنی^۲ به جانب دیلم و قزوین و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره ای را که از شما یاری می طلبد. پس اجابت نمایند او را گنج های خدا در طالقان، چه گنجها نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اُشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشد ظالمان را تا به کوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می شود و به او خبر می رسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیدند، پس به اصحاب خود می گوید که: بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می خواهد. واللّه که خود می داند که مهدی آل محمد است، اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود

۱ - زوراء را گاهی بغداد و گاهی هم ری گفته اند.

۲ - ظاهراً جوان «خوش» روی حسنی صحیح است چنانچه در اصل چنین است: ثُمَّ يَخْرُجُ الْحُسَيْنُ الْفَتَى الصَّبِيحَ.

ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را. پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و می گوید که: اگر راست می گوئی که توئی مهدی آل محمد، کجاست عصای جدت رسول خدا — صلی الله علیه وآله — و انگشتر او و برد و زره او که آن را فاضل می نامند و عمامه اش که سحاب می گفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا می گفتند و استرش که دلدل می گفتند و حمارش که یعفور می نامیدند و براق و دگر مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟ پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران.

پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند. پس حسنی گوید: الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا. پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند؛ آنها گویند که: اینها سحر بزرگ بود. پس مهدی علیه السلام هرچند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز. پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

مفضل پرسید که: پس دیگر چه کار خواهد کرد؟ فرمود که: لشکرها بر سرسفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند. پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و برای اوقبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه؛ پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله با هر که ایمان آورده است با آن حضرت از مهاجران و انصار غیر ایشان و هر که در

جنگهای آن حضرت شهید شده باشند پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او یاد رد گفته او می نمودند و می گفتند: «ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید» و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند و همچنین بر می گرداند یک یک از ائمه را تا صاحب الأمر علیهم السّلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تا ویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که: «نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض» تا آخر آیه. مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که: مراد ابوبکر و عمر است.

مفضل پرسید که: حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الأمر علیهم السّلام خواهند بود؟ فرمود: بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه که در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را آنجا بر پا دارند. پس فرمود: گویا می بینیم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت

۱- قصص/ ۵

ثمّ تبدى فاطما عليها السّلام و تشكوا ما بالها من ابى بكر و عمر و أخذ فدك منها و مشيها إليه فى جمع من المهاجر و الأنصار، و خطابها له فى أمر فدك، و ممّا ردّ عليها من قوله: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا تَوَرَّتْ» و إحتجاجها بقول زكريّا و يحيى عليهما السّلام و قصّة داود و سليمان عليهما السّلام. و قول عمر: هاتى صحيفتك التى ذكرت أنّ أباك كتبها لك داخراً بها الصحيفة و أخذها إياها منها، و نشره لها على رؤس الأشهاد من قریش و المهاجرين و الأنصار و سائر العرب و نقله فيها و تزييفه إياها و بكتائها، و رجوعها إلى قبر أبيها رسول الله صلى الله عليه و آله باكية حزينّة تمشي على الرّمضاء قد أقلتها ابنتك فاطمة تكذب و تضرب و يقتل جنين فى بطنها. و خروج أميرالمؤمنين عليه السّلام من داخل الدّار محمّراً العين حاسراً، حتّى ألقى ملاءته عليها و ضمتها إلى صدره و قوله لها: يا بنت رسول الله قد علمتى أنّ أباك بعثه الله رحمة للعالمين فالله الله أن تكشفى خمارك و ترفعى ناصيتك فوالله يا فاطمة إن فعلت ذلك لا أبقى الله على الأرض من يشهد أنّ محمداً رسول الله. ولا موسى ولا عيسى ولا إبراهيم ولا نوح ولا آدم دأبته تمشي على الأرض ولا طائر فى السماء ولا ملائكة الله. ثمّ قال يابن الخطّاب لك الوليل فى يومك هذا و ما بعده و ما يليه أخرج قبل أن أشهر سيفى فانتى غابر الأمة فخرج عمر و خالد بن الوليد و

کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و رد گفته‌های ما، و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود، و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما، پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که: ای فرزندان من نازل نشده است به شما مگر آنچه به جد شما پیش از شما واقع شده بود.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها برایشان اقامت کردم، سود نداد و نامه ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نحس خود را بر او انداخت و پاره کرد و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر، و شکایت ایشان را به تو کردم و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند، پس چون آمدند که او را برای بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بردر خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که: ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمائی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟ عمر گفت: که بس کن ای فاطمه که محمد صلی الله علیه و آله حاضر



قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر فصاروا من خارج الدار و صاح امیرالمؤمنین بفضة: یا فضة مولاتک فأقبلی منها ما تقبله النساء فقد جائها المخاض من الرمة و رده الباب فاسقطت محسناً فقال امیرالمؤمنین علیه السلام فانه لاحق بجده رسول الله صلی الله علیه و آله فیشکوا لیه. و حمل امیرالمؤمنین لها فی سواد اللیل والحسن والحسین وزینب و أم کلثوم إلى دور المهاجرین و الأنصار یدکرهم بالله و رسوله و عهده الذی بایعوا لله و رسوله و بایعوه علیه فی أربعة مواطن فی حیاة رسول الله و تسلیمهم علیه بامرة المؤمنین فی جمیعها فکل بعد بالتصر فی یومه المقبل فإذا أصبح قعد جمعهم عنه ثم یشکوا لیه امیرالمؤمنین علیه السلام العظيمة التي امتحن بها بعده (ماخوذ من البحار بتمامه).

و استعانتها بالله و بأبیها رسول الله صلی الله علیه و آله و تمثلها بقول رقیة بنت صفی:

قد کان بعدک أبناہ — الی آخر القصيدة — و تقص علیه قصة أبی بکر و إنفاذ خالد بن الولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جمعه الناس لأخراج امیرالمؤمنین من بیهة الی البیعة فی سقیفة بنی ساعده و اشتغال امیرالمؤمنین علیه السلام بعد وفاة رسول الله و جمع القرآن و قضاء دینه و إنجاز عداته و فی ثمانون ألف درهم باع فیها تلیده و طارقه و قضاها عن رسول الله — صلی الله علیه و آله — و قول عمر یا علی اخرج الی ما أجمع علیه المسلمون و إلا قتلناک و قول فضة جارية فاطمة ان امیرالمؤمنین مشغول و الحق له ان أنصفت من أنفسکم و أنصفتموه و جمعهم الجزل و الحطب علی الباب لاحتراق بیت امیرالمؤمنین علیه



نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند، علی را بگوبیاید و بیعت کند و گرنه آتشی می اندازم در خانه و همه را می سوزانم. پس من گفتم در حالتی که گریان بودم: خداوندا به تو شکایت می کنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند. پس عمر صدا زد که: حرفهای احمقانه زنان را بگذار، خدا پیغمبری و امامت را هر دو به شما نداده است. پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد، و من فریاد می کردم که: وا آبتاه، وا رسول الله، دختر تو فاطمه را دروغ گو می نامند و تازیانه بر او می زنند و فرزندش را شهید می کنند و خواستم گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسباند و گفت: ای دختر رسول الله پدرت رحمت عالمیان بود به خدا سوگند می دهم تو را که مقنعه از سرنگشائی و سر به آسمان بلند نکنی، والله که اگر بکنی خدا یک جنبه بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد؛ پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین به خانه مهاجر و أنصار رفتیم از آنهایی که مکرر، توبیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک به نصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم، و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که: «ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف

→ السلام و فاطمة و الحسن و الحسين زينب و أم كلثوم و فضة و إضرابهم التار على الباب و خروج فاطمة عليها السلام إليهم و خطابها لهم من وراء الباب و قولها و يحك يا عمر ما هذه الجرة على الله و على رسوله تريد أن تقطع نسله من الدنيا و تفنيه و تطفى نور الله، والله متم نوره و إنتهارة لها و قوله كفى يا فاطمة فليس محمداً حاضراً و لا الملائكة آتية بالأمر و النهي و الزجر من عند الله و ما على إلا كاحد من المسلمين فاختاری ان شئت خروجه لبيعة أبي بكر أو إحراقكم جميعاً. فقالت وهي باكية: اللهم إني لا أشكوك و رسولك و صفوتك و ارتداد أمتي علينا و منهم إيتانا حقنا الذي جعلته لنا في كتابك المنزل على نبيك المرسل. فقال لها عمر دعني عنك يا فاطمة حمقات النساء فلم يكن الله ليجمع لكم التوبة و الخلافة و أخذت التار في خشب الباب و إدخال قنفذ يده امته الله يروم فتح الباب و ضرب عمر لها بالسوط على عضدها حتى صار كالدمالج الأسود و ركل الباب برجله حتى أصحاب بطنها و هي حاملة بالمحسن لسته أشهر و إسقاطها إياه و هجوم عمر و قنفذ و خالد بن الوليد و صفقه خذها حتى بدا قرطائها تحت خمارها و هي تجهر بالبكاء و تقول و آبتاه و رسول الله.

گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند^۱» پس صبر کردم از برای خدا، و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود، تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم. پس حضرت امام حسن علیه السلام بر خیزد و گوید که ای جد، چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند، پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاویه خواندم بغیر از بیست

مضمون الخطبة: واجتمع الناس فحمدت الله وأثنت عليه وقلت: معشر الناس عفت الديار و محبت الآثار و قل الأصطبار فلا قرار على همزات الشياطين وحكم الخائنين الساعة والله صحت البراهين وتفصلت الآيات وبانت المشكلات ولقد كنا نتوقع تمام هذه الآية تأويلها قال الله عز وجل: «وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل إنقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً وسيجزى الله الشاكرين» فلقد مات والله جدى رسول الله و قتل أبى عليهما السلام و صاح الوسواس الختاس فى قلوب الناس و نعى ناعق الفتنة و خالفتم السنة، فيالها من فتنة صماء عمياء لا تسمع لداعيتها ولا يجاب مناديتها ولا يخالف و إليها ظهرت كلمة النفاق و سيرت رايات أهل الشقاق و تكالبت جيوش أهل المراق من الشام والعراق، هلموا رحكم الله إلى الأفتتاح والتور الوضاح والعلم الحجاج والتور الذى لا يطفى والحق الذى لا يخفى أيها الناس تيقظوا من رقدة الغفلة ومن تكاثيف الظلمة فوالذى خلق الحبّة وبرء التسمّة و تردى بالظلمة لأن قام إلى منكم عصبة بقلوب صافية ونيات مخلصّة لا يكون فيها شوب نفاق ولا نية إفتراق لأجاهدن بالسيف قدماً قدماً ولأضيّقن من السيوف جوانبها ومن الزّماح أطرافها ومن الخيل سناكبها. فتكلّموا رحمكم الله فكأنما الجموا بلجام الصّمت عن إجابة الدّعوة إلا عشرون رجلاً فإنّهم قاموا إلى فقالوا يابن رسول الله ما نملك إلا أنفسنا و سيوفنا فما نحن بين يديك لأمرك طائعون و عن رأيك صادرون فمرنا بما شئت فنظرت يمنة ويسرة فلم أر أحداً غيرهم فقلت لى اسوة بجدى رسول الله صلى الله عليه وآله حين عبد لله سراً و هو يومئذ فى تسعة و ثلاثون رجلاً فلما أكمل الله له أربعين صار فى عدّة و أظهر لأمر الله فلو كان معى عدّتهم جاهدت فى الله حقّ جهاده ثم رفعت رأسى نحو السماء فقلت: اللهم اتى قد دعوت و انذرت وأمرت ونهيت و كانوا عن إجابة الدّاعى غافلين و عن نصرته قاعدين و عن طاعته مقصّرين و لأعدائه ناصرين اللهم فأنزل عليهم رجزك و بأسك و عذابك الذى لا يرد عن القوم الظّالمين و نزلت ثم خرجت عن الكوفة راحلاً إلى المدينة فجأؤنى يقولون ان معاوية اسرى سراياه إلى الأنبار والكوفة و شن غاراته على المسلمين و قتل من لم يقاتله و قتل النساء والأطفال فأعلمتهم أنّه لا وفاء لهم فأنفذت معهم رجلاً وجوشاً و عرفتهم أنّهم يستجيبون لمعاوية و ينقضون عهدي و بيعتى فلم يكن إلا ما قلت لهم و اخبرتهم (من البحار). [م]

کس کسی جواب من نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند، خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را. پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم.

پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشکرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتیم به ایشان که: شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد، که با معاویه صلح کنم، آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم. پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیه السلام با خون خود خضاب کرده، با جمیع شهدائی که با او شهید شدند. پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمان ها و زمین به گریه آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزنند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول — صلی الله علیه و آله و علیهم — بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به سینه خود بچسباند و بگوید: فدای تو شوم ای حسین، دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد. و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد ما در امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان، و حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — آیه ای تلاوت فرماید که آن اینست: «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» آلیوم، «تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش: «اینست آن روز شما که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد»

پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که: روشن مباد دیده‌ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. پس مفضل گریست و گفت: یا مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟ فرمود که: ثواب غیر متناهی، اگر شیعه باشد. مفضل پرسید که: دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که: حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — برخیزد و بگوید: خداوندا وفا کن به وعده‌ای که با من کرده‌ای در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و به جزع آوردند به ستم‌هایی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگویند بر او ملائکه آسمان‌های هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند، پس مانند احدی از کشندگان ماو ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستم‌های ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

مفضل گوید که: عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان و دشمنان در آتروز زنده خواهند شد. فرمود که: مگر نشنیده‌اند سخن جدّ ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرّر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشنیده‌اند این آیه را که «ولنذیقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر» فرمود که عذاب پست‌تر عذاب رجعتست و عذاب بزرگ‌تر عذاب قیامتست. پس حضرت فرمود که: جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می‌گویند که: معنی رجعت آنست که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود. وای بر ایشان، کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد؟ پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبّر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده‌اند این آیه کریمه را که «نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض» (تا آخر آیه کریمه که ترجمه‌اش گذشت) والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند. پس فرمود که: بعد از آن برخیزد جدّم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهم السلام، پس شکایت کنند به جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله

آنچه ازستمکاران برایشان واقع شده است. پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه ازمنصور دوانیقی به من رسیده است. پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند به جدش ازهارون الرشید. پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند. از مأمون ملعون، پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون ملعون. پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل. پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز. پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه وآله — در روزی که پیشانی نورانش را در جنگ اُحدمجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند به خون آلوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند، پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم. پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرماید «الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض نَبَوًا من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين»^۱ و گوید که: آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی: «وهو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»^۲ پس بخواند: «إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر و يُتِمَّ نعمته عليك ويهديك صراطاً مستقيماً وينصرك الله نصرًا عزيزاً»^۳ مفضل پرسید که: چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که حق تعالی می فرماید که: تا پیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه وآله دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و

۱ — زمر/ ۷۴

۲ — توبه/ ۳۳ و فتح/ ۲۸ و صف/ ۹

۳ — سوره فتح آیه ۱ تا ۴

آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید. پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما امامان ما. حضرت فرمود که: ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فائده بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی در قرآن می فرماید قال الله تعالی فینا: «لایشفعون إلا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون»^۱ یعنی که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان از خشیت الهی ترسانند.

مفضل پرسید که: این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهند خواند که: «لیظهره علی الدین کله» مگر آن حضرت بر همه دین ها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که: ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیای و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد بود: «وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ويكون الدین کله لله»^۲ پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که پس گردد حضرت مهدی آل محمد صلوات الله علیه به سوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنج های زمین را از طلا و نقره و جواهر. مفضل پرسید که: اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد؟

۱ — انبیاء/ ۲۸

۲ — بقره/ ۱۹۳

فی البحار بعده دون من قتل فی سبیل الله فإنه لا ینوق الموت و هو کما قال عزوجل «ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون. فرحین بما آتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (آل عمران/ ۱۶۹)

فی البحار یوم القیمة الذین تبدل الأرض غیر الأرض و السموات و برزوا لله الواحد القهار [م].

فی البحار و لا فرقة و لا خلاف و لا شک و لا شرک و لا عبدة أصنام و لا أوثان و لا اللات و لا العزی و لا عبدة الشمس و القمر و لا التجوم و لا التار و لا الحجارة. فقال المفضل: أشهد أنکم من علم الله علمتم و بسلطانه و بقدرته قدرتم و بحکمه نطقتم و بأمره تعملون.

حضرت فرمود که: اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا می فرماید در تمام عالم که هر که فرضی بریکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را اداء فرماید، حتی یک کله سیر و یک دانه خردل. مفضل پرسید که: دیگر چه کار می کند؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: می آید حضرت قائم علیه السلام به کوفه بعد از گردش او جمیع شرق و غرب زمین را و مسجد کوفه ای که یزید بن معاویه بعد از قتل حضرت امام حسین بنا کرده بود، خراب می فرماید.

مفضل پرسید: مدت سلطنت آن حضرت چقدر است؟ حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: سلطنتی است دائمی لاینفد و حکمی است که منقطع نمی شود و امریست که باطل نمی شود مگر به اراده و اختیار و مشیت خدای تعالی که علم ندارد احدی غیر خدا و بعد از آن قیامت است.

فی البحار: قال المفضل: فكم تكون مدة ملكه عليه السلام؟ فقال: قال الله عز وجل «فمنهم شقى وسعيد فأما الذين شقوا ففي التار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السموات والارض. إلا ما شاء ربك» فقال لما يريد وأما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والارض. إلا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ» والمجذوذ المقطوع أى عطاء غير مقطوع منهم بل هو دائم أبداً وملك لا ينفد و حكم لا ينقطع و أمر لا يبطل إلا بإختيار الله و مشيئته و إرادته التى لا يعلمها إلا هو ثم القيامة.

من البحار منقول منه فسر قوله تعالى «إلا ما شاء ربك» بزمان الرجعة بأن يكون المراد بالجنة و النار ما يكون فى عالم البرزخ كما ورد فى خبر آخر و استدلل بها على أن هذا الزمان منوط بمشيئة الله كما قال تعالى غير معلوم للخلق على التعيين وهذا أظهر الوجوه التى ذكروها فى تفسير [م]

(الحديث التاسع عشر^١)

فى كتاب كمال الدين وتام التعمة: حدّثنا موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى، قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعى، عن عمّه الحسن بن يزيد التوفلى، عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن آبائه عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

حدّثنى جبرئيل عن ربّ العزة جلّ جلاله أنّه قال: من علم أنّ لا إله إلاّ أنا وحدى، وأنّ محمّداً عبدي ورسولي وأنّ علىّ بن أبى طالب خليفتي، وأنّ الأئمة من ولده حججى، أدخلته الجنة برحمتى، ونجّيته من التّاربغوى، وأبحت له جوارى، وأوجبت له كرامتى، وأتممت عليه نعمتى، وجعلته من خاصّتى وخالصتى، إن نادانى لبيته وإن دعانى أجبتّه، وإن سألنى أعطيتّه، وإن سكّت إبتدأته، وإن أساء رحمته، وإن فرّمتى دعوته، وإن رجع إلّى قبلته وإن قرع بابى فتحتّه. ومن لم يشهد أنّ لا إله إلاّ أنا وحدى أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ محمّداً عبدي ورسولي، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ علىّ بن أبى طالب خليفتي، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ الأئمة من ولده

حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر بآیاتی و کتبی و رسلی، إن قصدنی حجبته و إن سألنی حرمته، و إن نادانی لم أسمع ندائه، و إن دعانی لم أستجب دعائه، و إن رجانی خیبتنه، و ذلک جزائه منی و ما أنا بظلام للعبيد.

فقام جابر بن عبدالله الأنصاری فقال یا رسول الله و من الأئمة من ولد علی بن أبی طالب؟ قال: الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسين، ثم الباقر محمد بن علی، فستدرکه یا جابر، فإذا أدركته فأقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم الكاظم، موسی بن جعفر، ثم الرضا علی بن موسی. ثم التقی، محمد بن علی، ثم النقی علی بن محمد، ثم الزکی حسن بن علی، ثم ابنه القائم بالحق مهدي أمتی، الّذی یملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. هؤلاء یا جابر خلفائی و أوصیائی و أولادی و عترتی؛ من أطاعهم فقد أطاعنی، و من عصاهم فقد عصانی، و من أنكر واحداً منهم فقد أنكرنی، بهم یمسک الله السماء أن تقع علی الأرض إلا بإذنه و بهم یحفظ الله الأرض أن تمید بأهلها.

به سند مذکور ابن بابویه — رحمة الله علیه — از حضرت امام جعفر علیه السلام و آن حضرت از آباء گرام خود نقل فرموده، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله — از حضرت جبرئیل از خداوند جلیل که فرموده: هر کس گواهی دهد که نیست خدائی مگر خدای یگانه فرد و محمد بنده و رسول من است و علی بن ابی طالب خلیفه منست و امامان از فرزندان علی بن ابی طالب حجت های منند، داخل می سازم او را به رحمت خود در بهشت، و نجات می دهم او را از آتش دوزخ به عفو خود، و مباح می گردانم بر او حواری و حوریان بهشتی را و واجب می سازم از برای او کرامت خود را، و تمام می گردانم بر او نعمت خود را و می گردانم او را از زندگان خالص خود؛ اگر ندا کند آن بنده مرا، در جواب او لبیک گویم، و اگر بخواند مرا اجابت کنم او را، و اگر از من چیزی خواهد، عطا کنم به او، و اگر خاموش شود ابتدا کنم به خطاب کردن با او، و اگر بد کند رحمت کنم بر او، و اگر از من بگریزد و دوری نماید من بخواهم او را، و اگر بازگشت به من نماید قبول کنم او را، و اگر در رحمت مرا بکوبد بگشایم بر روی او. و آن کسی که شهادت ندهد به اینکه نیست خدائی بغیر من و مرا واحد و یگانه نداند یا باین معنی شهادت بدهد و شهادت ندهد که محمد بنده و رسول

منست، یا به این هم شهادت بدهد و شهادت ندهد که علیّ ابن ابی طالب خلیفه منست، یا باین نیز شهادت بدهد و شهادت ندهد که امامان از فرزندان علیّ ابن ابیطالب حجت های منند، پس به تحقیق که انکار کرده است نعمت مرا، و خورد و کوچک و حقیر شمرده عظمت مرا، و کافر شده به آیات و کتاب ها و پیغمبران من؛ آن بنده اگر قصد من کند و روی به من آورد، در پرده شوم ازو (یعنی اگر روی به درگاه رحمت من کند ازو پنهان دارم رحمت خود را) و اگر از من چیزی بخواهد، آن را بر او حرام کنم و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را، و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب نکنم دعای او را، و اگر امیدوار شود به من نا امید گردانم او را، و این جزای اوست از من، و نیستم من ظلم کننده بر بندگان.

پس برخاست جابر بن عبد الله انصاری و گفت: یا رسول الله، چه کسانی امامان از فرزندان علی ابن ابیطالب؟ پیغمبر فرمود: که حسن و حسین اند دو سید جوانان بهشت، پس بعد از آن امام زین العابدین امام زمان خود است، پس بعد از آن امام محمد باقر، و زود باشد که درک کنی او را ای جابر و سلام مرا به او برسان، بعد از او امام جعفر، پس کاظم موسی بن جعفر، پس حضرت امام رضا، بعد از او امام محمد تقی، بعد از او امام علی نقی، بعد از او امام حسن عسکری، بعد از او قائم بحق مهدی امت من، آنکه پر کند زمین را از عدل و داد، همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. ای جابر ایشان خلیفه های من و اوصیای من و اولاد و عترت من می باشند، هر که اطاعت نماید ایشان را مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی کند ایشان را حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و به من عاصی شده، و هر که انکار کند ایشان را یا انکار نماید یکی از ایشان را، به تحقیق که انکار من کرده. به سبب ایشان نگاه می دارد خدای تعالی آسمان را که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر به اذن او، و همچنین به سبب ایشان نگاه می دارد زمین را از آنکه بجنباند اهلش را.

و ابن شاذان — علیه الرّحمه — این حدیث را به سند صحیح از حضرت امام جعفر — علیه السلام — روایت کرده و از جمله نصوص داله بر امامت ائمه اثنی عشر — علیهم السلام — شمرده.

(الحديث العشرون^١)

قال الشيخ الصدوق عروة الاسلام أبوجعفر إبن بابويه، رحمه الله تعالى: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ — رحمه الله تعالى — قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ^٢، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيْمَانٌ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنِّي أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيَّةِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى؟ قَالَ: إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا، فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟ قَالَ: الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَظْهَرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأَرْضُ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ، وَيَقْدَسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغِيَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ، فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بَنُورِهِ، وَوُضِعَ مِيزَانُ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي يَطْوِي لَهُ الْأَرْضَ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ، وَهُوَ الَّذِي يَنَادِي مَنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ

١— كمال الدين ج ٢ ص ٣٧١ حديث ٥

٢— درمصدر: علي بن معبد

بالدعاء إليه: أَلَا إِنَّ حِجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ، فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۱

یعنی: حسین بن خالد گفت که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: دین نیست آن کسی را که ورع نیست او را، و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را، بدرستی که گرامی ترین شما آن کسیست که بهتر به تقیه عمل کند. گفتند با آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا تقیه تا کی باید کرد؟ فرمود: الی یوم الوقت المعلوم، و آن روز خروج قائم ما است پس هر کس که ترک تقیه کند پیش از خروج قائم ما نیست آن کس از ما.

گفتند: ای فرزند رسول خدا، کیست قسائم از شما اهل بیت؟ فرمود که: چهارمین از فرزندان من، پسر سیده اماء، پاک می گرداند خدای تعالی به اوزمین را از جور (یعنی او را امداد می نماید تا زمین را از ستم پاک کند) و پاکیزه می سازد خدای تعالی به اوزمین را از همه ظلمی، و اوست آن کسی که شک کنند مردمان در ولادت او، و او صاحب غایب بودن است پیش از خروج او، پس چون خروج کند روشن شود زمین به نور او و میزان عدل در میان مردم گذاشته شود و ظلم نکند کسی بر کسی و اوست آن کسی که زمین نور دیده شود از برای او، و او را سایه نباشد و اوست آن کسی که منادی ندا کند از آسمان بخواند مردمان را بمتابعت او چنانکه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند و آن منادی گوید که: بدانید و آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، باید که تابع شوید او را به درستی که حق با اوست و در اوست و اشاره به این معنی است کلام خدای عزوجل که میفرماید: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» اللهم ارزقنا لقاء حجتك خاتم الأوصياء، والسلام علی من اتبع الهدی.

(الحديث الحادى والعشرون^١)

ما رواه أبو محمد بن شاذان، عن سهل بن زياد الأدمى، عن عبد العظيم -
رضى الله عنه - قال: دخلت على سيدى على بن محمد عليهما السلام، فلما بصرنى
قال لى: مرحباً بك يا أبا القاسم، أنت ولينا حقاً. فقلت له: يا بن رسول الله، إنى أريد
أن أعرض عليك دينى فإن كان مرضياً ثبتت عليه حتى ألقى الله عز وجل. فقال: هات
يا أبا القاسم. فقلت: إنى أقول إن الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثلته شئى، خارج
عن الحدين حدّ الأبطال وحدّ التشبيه وإنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر،
بل هو مُجَسَّم الأجسام ومصوّر الصور وخالق الأعراض والجواهر وربّ كلّ شئى و
مالكه وجاعله ومحدثه وإنّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبيين فلا نبيّ بعده إلى يوم
القيمة، وأقول إنّ الإمام والخليفة ولىّ الأمر بعده أمير المؤمنين على بن أبى طالب
عليه السلام، ثمّ من بعده ولده الحسن والحسين، ثمّ على بن الحسين، ثمّ محمّد بن
علىّ الباقر، ثمّ جعفر بن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ علىّ بن موسى، ثمّ محمّد بن
علىّ، ثمّ أنت يا مولاي. فقال عليه السلام: ومن بعدى الحسن ابنى فكيف للناس
بالخلف من بعده؟ قال فقلت: فكيف ذالك يا مولاي؟ قال: لانه لا يرى شخصه ولا يحلّ

ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. قال: فقلت: أقررت و أقول إنَّ ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله، و أقول انَّ المعراج حقَّ و المسائلة فی القبر حقَّ و إنَّ الجنة حقَّ و النار حقَّ و الصراط حقَّ و المیزان حقَّ و إنَّ الساعة آتیة لا ریب فیها و إنَّ الله یبعث من فی القبور، و أقول إنَّ الفریض الواجبة بعد الولاية: الصلوة و الزکوة و الصوم و الحجَّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر. فقال علی بن محمد علیهما السلام: یا ابا القاسم، هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فأثبت علیه، ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة.

یعنی: امام زاده واجب التعظیم عبدالعظیم بن عبدالله حسنی — رضی الله عنه — گفت که: درآدم به مجلس حضرت امام علی نقی علیه السلام، چون نظر مبارک آن حضرت بر من افتاد فرمود که: مرحباً بک یا ابا القاسم، حقا که تو دوست مائی. گفتم: یا بن رسول الله اراده دارم به تو عرض کنم معالم دین خود را، اگر مرضی و پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم تا آنکه ملاقات کنم به خدای خود. آن حضرت فرمود که: بیار آنچه داری یا ابا القاسم. گفتم که: میگویم که خدای تبارک و تعالی یکیست و او را مثل و مانند نیست و خارج از دو حد است که آن دو حد یکی حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و او سبحانه و تعالی جسم نیست و صورت نیست و عرض نیست و جوهر نیست، بلکه او — جلّ جلاله — جسم دهنده جسم ها و صورت بخشنده صورت ها و آفریننده اعراض و جواهر است، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است و می گویم که محمد — صل الله علیه و آله — بنده و رسول اوست و خاتم التبیین است و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و می گویم که شریعت او مهر کننده شریعت هاست و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا به روز قیامت، و می گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است، و بعد از او فرزند او حسن، بعد از او حسین، پس علی بن الحسین، آنگاه محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی، پس تو ای مولای من. پس امام علیه السلام فرمود که: بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است، پس مردمان را چگونه است عقیده درباره خلیفه بعد از او؟ گفتم: بر چه وجه است آن ای مولای من؟ فرمود که: از آن جهت

که نبیند شخصِ او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او، تا آنکه خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور ظلم. عبدالعظیم سلام الله علیه، گفت: پس گفتم که: اقرار کردم (یعنی به امامت حضرت حسن و خلف او — علیهما السلام — نیز قائل شدم) و می گویم که دوست این امامان، دوست خداست، و دشمن ایشان، دشمن خداست، و طاعت ایشان طاعت خداست، و معصیت ایشان معصیت خدا، و می گویم که معراج حقست و سؤال در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت حق است و آمدنی است و شکی در آن نیست و خدای تعالی بر می انگیزاند از قبرها هر کس را که مرده است، و اقرار می کنم که فرایض واجبه بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس امام علیه السلام فرمود که: ای ابو القاسم به خدا قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود، پس ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد ترا به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت.

(الحديث الثاني و العشرون)

قال أبو محمد بن شاذان: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ (رض) قال: قلتُ لِسَيِّدِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ — جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ — أَحَبُّ أَنْ أَعْلَمَ أَنَّ الْأَمَامَ وَحِجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ مَنْ بَعْدُكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَمَامَ وَالْجِئَةَ بَعْدِي ابْنِي سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَكُنْيَتُهُ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — الَّذِي هُوَ خَاتَمُ حُجَجِ اللَّهِ وَآخِرُ خُلَفَائِهِ. فقلتُ: مَتَى يَتَوَلَّدُ هُوَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ مِنْ ابْنَةِ ابْنِ قَبِيصِرٍ مَلِكِ الرُّومِ، إِلَّا أَنَّهُ سَيُولَدُ فَيُغَيَّبُ عَنِ النَّاسِ غَيْبَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ يَظْهَرُ وَيَقْتُلُ الدَّجَالَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا، كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا، فَلَا يَحِلَّ لِأَحَدٍ أَنْ يَسْمِيَهُ أَوْ يَكْنِيَهُ قَبْلَ خُرُوجِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

يعنى: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ كَفَّتْ: كَفْتُمْ بِهِ خَوَاجِهِ وَمَوْلَايَ خُودِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: كِه: اِي فِرَزْنَدِ رَسُولِ خُدَا، فِدَايَ تُو كِرْدَانْدِ مِرَا خُدَايَ تَعَالَى، دُوسْتِ مِي دَارَمِ كِه بَدَانَمِ كِه اِمَامِ وَحِجَّتِ خُدَا بَرِنْدِ گَانِ خُدَا بَعْدِ از تُو كِيَسْتِ؟ اَن حَضَرْتِ فِرْمُودِ كِه اِمَامِ وَحِجَّتِ بَعْدِ از مَن پَسِرْمَنْسِتِ كِه هَمِ نَامِ وَهَمِ

کنیت رسول الله است، آنکه او خاتم حجت های خداست و آخرین خلیفه های اوست. گفتیم: از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم، بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال^۱ را پس پر کند زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، و حلال نیست احدی را که پیش از خروج، او را به نام و به کنیت ذکر کند. صلوات خدا باد برو — صاحب کشف الغمه، شیخ الفاضل علی بن عیسیٰ اربلی — رحمه الله علیه — می گوید: من العجب انَّ الشَّيْخَ الطَّبْرَسِيَّ وَالشَّيْخَ الْمَفِيدَ — رحمهما الله — قَالَا لَا يَجُوزُ ذِكْرُ اسْمِهِ وَلَا كُنْيَتِهِ، ثُمَّ يَقُولَانِ اسْمُهُ اسْمُ النَّبِيِّ وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتُهُ وَهُمَا يَقْضِيَانِ أَنَّهَا لَمْ يَذْكُرَا اسْمَهُ وَلَا كُنْيَتَهُ وَهَذَا عَجِيبٌ (انتهی)^۲

چه بسیار عجب است که این فاضل با کمال فضل از این معنی غافل شده که اشاره به اسم و کنیت نمودن جد است و تلفظ به اسم و کنیت نمودن جدا، و حال آنکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نهی از تسمیه و تکنیه.^۳

و در همان احادیث مذکور است که حضرت خاتم الأوصیاء همانم و هم

۱ — از موضوعات اخبار مربوط به علائم ظهور و حوادث آخر الزمان، یکی خبر دجال است. باید دانست که این موضوع بیشتر بین اهل سنت مطرح بوده به جهت اخبار زیادی که در کتب معتبره آنان وارد شده. در خبری که مرحوم مجلسی در بحار ج ۵۲ ص ۱۹۳ از کمال الدین وارد کرده چنین است: سپس أصْبَغُ بنِ نَبَاتَةَ برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آن حضرت فرمود: بدانید که دجال صائِدُ بَنِ الْقَيْدِ است و هر که او را تصدیق کند شقی است. و سپس در ص ۱۹۹ چنین گوید: اهل سنت در این که ابن صیاد همان دجال است یا دیگری اختلاف کرده اند بعضی از آنها معتقدند که او غیر ابن صیاد است زیرا روایت شده که او توبه نمود و در مدینه وفات کرد، بعضی از آنها هم اعتقاد دارند که او همان دجال است و این معنی را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند.

لازم به تذکر است که دجال در میان اقوام و ملل دیگر هم شهرت دارد و هر کدام از آنها به نحوی او را تفسیر کرده اند، در اخبار اسلامی اشاره به این مطلب است که: دجال از اصفهان یا سیستان می باشد و دارای هیئت عجیبی است. تفصیل بیشتر این موضوع را در خبر آخر این کتاب در باره علائم ظهور حضرت می توان یافت.

۲ — کشف الغمه ج ۲ ص ۵۱۹

۳ — این کلام و بطور کلی تفصیل این موضوع در ذیل خبر هفتم این کتاب گذشت.

کنیت است با رسول الله، صلوات الله علیه وآله و علی جمیع الأنبیاء^۱

۱- در منتخب الاثر ص ۱۸۲ چهل و هشت حدیث در این باره وارد کرده است.

(الحديث الثالث والعشرون^١)

قال الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه - رحمه الله - في كتاب كمال الدين وتمام النعمة: حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: سمعت دِعل بن علي الخُزاعي يقول: أنشدت مولاي الرضا علي بن موسى - عليه السلام - قصيدتي التي أولها: مدارس آيات خلت من تلاوة ومهبط وحى مقفر العرصات فلما انتهيت إلى قولي:

خروج إمام لا محالة خارج يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على التعماء والتقمات
بكي الرضا، بكاء شديداً، ثم رفع رأسه إلى فقال: يا خُزاعي نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين، فهل تدري من هذا الإمام ومتى يقوم؟ فقلت: لا يا مولاي، إلا أني سمعت بخروج إمام منكم يطهر الأرض من الفساد ويملاءها عدلاً. فقال: يا دِعل الإمام بعدى محمد إني، وبعد

محمد ابنه علی، وبعد علی ابنه الحسن، وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه، المطاع فی ظهوره، لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتی یخرج ویملأها عدلاً كما ملئت جوراً، وأما متی فی اخبار عن الوقت، وقد حدّثنی أبی، عن أبیه، عن آبائه — علیهم السلام — أنّ النبی — صلی الله علیه وآله — قیل له: یا رسول الله، متی یخرج القائم من ذریّتك؟ قال: مثله مثل الساعة لا یُجلّیها إلا الله لا تأتیکم إلا بغتة.

ابن بابویه — رحمه الله — به سند مذکور نقل کرده از عبدالسلام بن صالح هروی؟ که او گفت: شنیدم از دِعبِل بن علی خزاعی^۱ که او گفت: خواندم بر مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام قصیده ام را که اولش اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوة
و مهبط وحی مقفرا لعرصات
چون منتهی شدم به گفتارم که شعر:

خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله والبركات
یمیز فینا کل حق و باطل ویجزی علی التعمات والتقمات^۲
امام رضا علیه السلام سخت گریست و بعد از آن سر بر آورد و به جانب من نگرست و فرمود که: ای خزاعی روح القدس به زبان تو ناطق شده است به این دو بیت، آیا می دانی کیست این امام که خروج خواهد کرد و کی قیام به امر امامت خواهد نمود؟ گفتم: نمی دانم ای مولای آنکه شنیده ام که امامی از شما خروج کند که پاک سازد زمین را از فساد و پر کند از عدل. آن حضرت فرمود: ای دِعبِل امام بعد از من پسر من محمد است، و بعد از او پسر او علی، و بعد از او پسر او حسن، و بعد از حسن پسر او حجت قائم که منتظر است در زمان غایب بودنش و مطاع است در زمان ظهورش، اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز، هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا آن امام ظهور کند و پر کند زمین را از

۱- دِعبِل بن علی خزاعی شاعر معروف است که مورد تمجید صاحب کتب رجال است و او در ایمان و بلند مرتبگی اشتہار دارد و او را کتاب طبقات الشعراء می باشد. (جامع الرواة ج ۱ ص ۳۱۱).

۲- ترجمه مضمون شعر چنین است:

قیام امامی که حتماً باید خارج شود حتمی است، او به نام خدا و برکات او قیام کند و در میان ما هرق و باطلی را از یکدیگر جدا نماید و او بر نعمات و تقمات پاداش دهد.

عدل همچنانکه پر شده باشد از ستم.^۱ اما آنکه کی ظهور خواهد کرد، آن خبر دادنست از وقت^۲ و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از پیغمبر — صلی الله علیه وآله — که پرسیدند که: قائم از ذریت تو کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت فرمود که: مثل او مثل قیامت است که هویدا نمی گرداند کسی آن را مگر حق تعالی و نمی آید به شما مگر ناگاه و بیخبر.

و احادیث متعدده معتبره چند دلالت می کند که ظهور حضرت صاحب الامر را کسی بغیر از خداوند عالمیان — جلّ جلاله — نمی داند و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی علیه — یک باب در این مطلب ایراد نموده در کتاب کافی در باب کراهیه التوقیت^۳، از آن جمله:

شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی قال: حدّثنا محمد بن أبی عمیر رضی الله عنه، عن حمّاد بن عیسی، عن أبی شعبة الحلّبی، عن أبی عبد الله علیه السلام، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن عمّه الحسن بن علی بن أبی طالب — علیهم السلام — قال: سألت جدی رسول الله — صلی الله علیه وآله — عن الأئمة بعده فقال صلی الله علیه وآله: الأئمة بعدی عددنقباء بنی اسرائیل اثنی عشر اعطاهم الله علمی وفهمی و أنت منهم یا حسن. فقلت: یا رسول الله فمتی یخرج قائمنا أهل البیت؟ قال: یا حسن مثله مثل الساعة اخفی الله علمها علی أهل السموات والأرض لا تأتی إلا بغتة.

یعنی حضرت امام حسن علیه السلام، فرمود که: از جد خود رسول خدا — صلی الله علیه وآله — پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای جهانیان خواهند بود، آن حضرت فرمود که: امامان بعد از من به شماره نقبای بنی اسرائیل اند (یعنی آنچنانکه نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بودند امامان بعد از

۱ — این روایت از طریق عامه و خاصه به اسناد بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است.

۲ — یعنی قیامت چنانچه از جمله بعدی برمی آید.

۳ — کافی ج ۱ ص ۳۶۸ و کافی مترجم ج ۲ ص ۱۹۵ (ترجمه آقای مصطفوی)

مرحوم کلینی رحمه الله در این باب ۷ حدیث وارد کرده و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت ص ۲۶۱ می فرماید اما وقت خروج او بطور تفصیل برای ما معلوم نیست بلکه او از ما غایب است تا آن که خدای او را اذن به فرج دهد و سپس ۶ حدیث در این مورد آورده است.

و نعمانی در کتاب غیبت ص ۲۸۸ پانزده روایت وارد کرده که بعضی از آنها هم در مورد نهی از تسمیه صاحب الامر علیه السلام است. نیز منتخب الاثر ص ۴۶۳ هفت حدیث در این باره وارد کرده است.

من دوازده نفرند) خداوند عالم عطا فرموده است به ایشان فهم و دانش^۱، و توازن جمله ایشان. پس گفتم که: کی ظهور خواهد کرد قائم ما اهل بیت؟ آن حضرت فرمود که: ای حسن مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است خدای تعالی علم آنرا بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بیخبر (یعنی آنچنانکه کسی بغیر از خداوند عالم نمی داند که چه وقت خواهد آمد، نمی داند وقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را

و از آن جمله شیخ ابو جعفر طوسی — رضی الله عنه — در کتاب غیبت

می فرماید:

أَمَّا وقت خروجه فليس بمعلوم لنا على التفصيل بل هو مغيب عنا إلى أن يأذن الله بالفرج^۲ قال الشيخ ابو جعفر (رض) أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري عن علي بن محمد عن الفضل بن شاذان عن أحمد بن محمد وعبيس عن كرام عن الفضل^۳ قال: سألت أبا جعفر عليه السلام هل لهذا الأمر وقت؟ فقال عليه السلام: كذب الوقتون، كذب الوقتون، كذب الوقتون^۴.

یعنی فضل گفت: پرسیدیم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که: آیا وقت ظهور حضرت را وقت معینی هست؟ حضرت امام محمد باقر علیه السلام سه مرتبه از روی مبالغه فرمود که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان. و در روایت دیگر: «كذب الموقتون ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل» یعنی ما در زمان گذشته وقت قرار نداده ایم و در زمان آینده وقت قرار نخواهیم داد. و ابن شاذان به چند سند صحیح روایت کرده است، و شیخ طوسی بعد از ذکر این حدیث می گوید: ^۵ و بهذا الأسناد عن عبد الرحمن بن كثير قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه مهزم الأسدي، فقال: أخبرني جعلت فداك متى هذا الأمر الذي تنتظرونه؟ فقد طال فقال: يا مهزم كذب الوقتون وهلك المستعجلون ونجى المسلمون وإلينا يصيرون.

۱- در متن چنین است: اعطاهم الله فهمی و علمی که در این صورت در ترجمه نقص است.

۲- غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۱، ترجمه کلام شیخ درپاورقی مربوط به خبر قبل گذشت.

۳- در اصل: عن الفضل

۴- همان مدرک ص ۲۶۱ و بحار ج ۵۲ ص ۱۰۳ ح ۵

۵- همان مدرک ص ۲۶۲ و کافی ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۲

یعنی: خبر ده مرا که این امری که انتظار آن می کشید کی خواهد بود (یعنی امر ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام)؟ پس بدرستی که مدت انتظار بطول کشیده آن حضرت فرمود که: ای مهزم دروغ گفتند وقت قرار دهندگان و هلاک شدند شتاب کنندگان و رستگار شدند تسلیم کنندگان و به سوی ما میل می کنند آن تسلیم کنندگان.

و ایضاً محمد بن عثمان گفت: بیرون آمد توقیع که حضرت فرموده که: هر کس در مجمعی نام مرا به زبان جاری کند بر او باد لعنت خدا.^۱ و در جواب سؤال از ظهور فرج کی خواهد بود بیرون آمد که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان.^۲ میرداماد—رحمه الله—می فرماید که این حدیث را به عینه شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی—رحمهم الله—به سندهای صحیح روایت کرده اند. و ایضاً محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن عثمان رحمه الله علیه که در جمله جواب مسائل در توقیع بیرون آمد که: اما ظهور الفرج فإنه الى الله تعالى و کذب الوقا تون.^۳ یعنی به اراده و مشیة الهی است.

و ایضاً حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود^۴ که: پیغمبر—صلی الله علیه و آله—به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته بودند از کینه و عداوتی که در زمان من پنهان کرده بودند آنرا ظاهر سازند و مجتمع شوند برستم نمودن بر تو و غلبه کردن. پس اگر اعوان و انصار بیایی جهاد کن با ایشان و اگر نیایی بازدار دست خود را و نگاه دار خون خود را، بدرستی که شهید خواهی شد و بدان که فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آن جماعتی که بر تو و اولاد تو و شیعه تو ظلم کرده اند و خداوند عالم در دار آخرت آنها را به عذابهای شدید گرفتار خواهد گردانید. سلمان فارسی گفت: یا رسول الله آن فرزند تو که این کار خواهد کرد کیست؟ فرمود که: فرزند نهمین از اولاد من حسین است و ظاهر گردد بعد از غیبت طولانی پس ظاهر سازد دین خدا را و انتقام کشد از دشمنان خدا و پرکند زمین را از

۱— کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۳ ح ۳

۲— همان مدرک

۳— کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۴

۴— کفایة المهتدی

عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. سلمان گفت: کی ظهور خواهد کرد؟ فرمود: آن را کسی نمی داند مگر خدای تعالی و ولیکن آن را نشانه هایی چند است که از جمله آنها ندائیت است که از آسمان به زیر می آید و فرو رفتن جمعی به زمین در مشرق و فرو رفتن گروهی به زمین در مغرب و فرو رفتن طائفه ای به زمین در بیداء. و السَّلام علی من اتَّبَعَ الهدی.

و ایضاً از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که می گفت: امام بعد از من پسر من علیست، امر او امر منست و قول او قول منست و طاعت او طاعت منست، و بعد از او امام پسر او حسن است، امر او امر پدر اوست و قول او قول پدر اوست، طاعت او طاعت پدر اوست، بعد از او امام — علیه السلام — خاموش شد. پس گفتم: یا بن رسول الله، امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت گریست، گریستنی شدید، و فرمود که: امام بعد از حسن پسر اوست قائم بحق که منتظر است. گفتم: این فرزند رسول خدا، او را چرا قائم گویند؟ فرمود: به جهت آنکه قیام خواهد نمود به امر امامت بعد از موت ذکرش و مرتد شدن اکثر قائلین به امامتش. گفتم: چرا او را منتظر گویند؟ فرمود: از جهت آنکه از برای اوست غیبت طولانی و زمانی بسیار که انتظار خواهند کشید خروج او را مخلصان از شیعیان، و انکار خواهند کرد او را شک کنندگان، و استهزا خواهند کرد یاد کردن او را جاحدون، و دروغ می گویند و قاتون، و هلاک خواهند شد مستعجلون، و نجات خواهند یافت تصدیق کنندگان.^۲

وحسن بن حمزة علوی طبری در کتاب الغیبة روایت کرده: قال أبوعلی محمد بن همام: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَأَلْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ — أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، فَإِنَّ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: إِنِّی هُوَ الْأَمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِی، مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ

۱- بیداء زمینی است مابین مکه و مدینه و آن از ابادة بمعنی إهلاك یعنی هلاک کردن است و در حدیث نهی از نماز گذاردن در آن شده است و از مکانهایی است که مورد غضب خداست (مجمع البحرین ارحلی ص ۱۸۹) و آن سرزمینی است که سفیانی و سپاه او در آن به زمین فرو خواهند رفت (مستدرک سفینه البحار ج ۱ ص ۳۶۹)

امام زمانه مات مینه جاهلیه، اما انّ له غیبه یحار فیها الجاهلون و یهلك فیها المبطلون و یکذب فیها الوقاتون، ثم یرج، کأنی انظر إلی الأعلام الّتی تحقق فوق رأسه بنجف الکوفه.

یعنی: عثمان بن سعید که از وکلای حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان — علیهما السلام — بوده، گفت که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از آبای گرام آن حضرت که ایشان فرموده اند که: خالی نمی ماند زمین از حجتی که مرخدای را باشد بر خلق تا به روز قیامت، بدرستی که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشاخته باشد مرده است مردن جاهلیت. آن حضرت فرمود که: این حق است همچنانکه روز حق است (یعنی ظاهر و روشن است) پس گفتند: یا بن رسول الله پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن حضرت فرمود: فرزند من، اوست امام و حجت بعد از من، هر کس بمیرد و او را نشاخته باشد مرده است به مردن جاهلیت (و حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده است) و از برای آن حجت است غیبت طولانی که حیران خواهند شد در آن جاهلان و هلاک خواهند شد در آن مبطلان و دروغ خواهند گفت و قاتون. بعد از آن خروج خواهد نمود گویا می بینم به علمهائی که می درخشد بر بالای سر او در نجف اشرف.

و ایضا مفضل سؤال کرد «أفلا یوقت فقال علیه السلام: یا مفضل لا أوقت له وقتاً ولا نوقت له وقتاً إنَّ من وقت لیمهّدینا وقتاً لقد شارک الله فی علمه و ادّعی أنّه ظهر علی سرّه.^۱

و احادیث در این باب بسیار است، همه منافی با اختصار است و مؤید این حکایت است، حدیث خالد کابلی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام^۲ که خالد گفت: یا مولای روایت کرده اند از برای ما از حضرت امیر المؤمنین — صلوات الله علیه — که آن حضرت فرموده که: زمین خالی نمی ماند از حجتی بر بندگان. پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن حضرت فرمود که: پسر محمد که نامش در صحف اولی باقر است، خواهد شکافت علم را شکافتنی

۱- بحار ج ۵۳ ص ۳

۲- کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۹ ح ۲

حدّثنا علی بن عبد الله الرّاق قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصّوفی، عن عبد الله بن موسی،

او حجت و امام است بعد از من، و بعد از محمد پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است. گفتم: ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه کلّ شما صادقانید؟ فرمود که: حدیث کرد از برای من پدرم امام حسین از پدرش از پیغمبر که فرمود که: چون فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام متولد شود او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر باشد، دعوی امامت خواهد



عن عبد العظیم بن عبد الله الحسني رضى الله عنه قال: حدّثني صفوان ابن يحيى، عن إبراهيم بن أبي زياد، عن أبي حمزة الشامي، عن أبي خالد الكابلي قال: دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام فقلت له: يا ابن رسول الله أخبرني بالذين فرض الله عزّوجلّ طاعتهم و موذّتهم، وأوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال لي: يا كنكراً إنّ أولي الأمر الذين جعلهم الله عزّوجلّ أئمةً للناس وأوجب عليهم طاعتهم: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين ابنا علي بن أبي طالب، ثمّ انتهى الأمر إلينا. ثمّ سكت.

فقلت له: يا سيدي روي لنا عن أمير المؤمنين [عليّ] عليه السلام أنّ الأرض لا تخلو من حجة لله جلّ وعزّ على عباده، فمن الحجة والامام بعدك؟ قال: ابني محمد وإسمه في التوراة باقر، يقرّ العلم بقرّاً، هو الحجة والام بعدك، ومن بعد محمد ابني جعفر، واسمه عند أهل السماء الصادق، فقلت له: يا سيدي فكيف صار اسمه الصادق وكلّكم صادقون، قال: حدّثني أبي، عن أبيه عليهما السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام فسمّوه الصادق، فإنّ للخامس من ولده ولداً اسمه جعفر يدعي الامامة احتراء على الله وكذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المفترّ على الله عزّوجلّ، والمدّعي لماليس له بأهل، المخالف على أبيه والحاسد لأخيه، ذلك الذي يروم كشف سقر الله عند غيبة وليّ الله عزّوجلّ، ثمّ بكى عليّ بن الحسين عليهما السلام بكاء شديداً، ثمّ قال: كأتى بجعفر الكذاب وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر وليّ الله، والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم أبيه جهلاً منه بولادته، وحرصاً منه على قتله إن ظفر به، [و] طمعاً في ميراثه حتّى يأخذه بغير حقّه.

قال أبو خالد: فقلت له: يا ابن رسول الله وإنّ ذلك لكائن، فقال: إي وربّي إن ذلك لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المحن التي تجري علينا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله. قال أبو خالد: فقلت: يا ابن رسول الله ثمّ يكون ماذا، قال: ثمّ تمتدّ الغيبة بوليّ الله عزّوجلّ الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمة بعده.

يا أبا خالد إنّ أهل زمان غيبته القائنين بإمامته والمنتظرين لظهوره أفضل من أهل كلّ زمان، لأنّ الله تبارك و تعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، وأولئك المخلصون حقّاً وشيعتنا صدقاً، والدّعاة إلى دين الله عزّوجلّ سرّاً وجهراً. وقال علي بن الحسين عليهما السلام: إنتظار الفرّج من أعظم الفرّج.

کرد، از روی دلیری کردن به خدا و دروغ بستن بر او، پس او نزد حق تعالی جعفر کذاب است افترا زننده است بر خدا جلّ جلاله و دعوی کننده چیزی است که اهلیت آن چیز را ندارد و مخالف است با پدر خود و حسود است بر برادر خود و طلب خواهد کرد ظاهر ساختن سرّ خدا را نزد غایب بودن ولیّ خدا. آنگاه امام بسیار گریست و بعد از آن فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را که طاغی و از حد در گذر نموده و تفتّح و تفتیش می نماید امر ولیّ خدا و پنهان بودن او را از روی جهلی که به رتبه ولیّ خدا و حرصی که به قتل آن جناب دارد، اگر ظفر یابد بر او، و طمعی که دارد به میراث برادر تا بگیرد آن میراث را بغیر حق. ابوخالد گفت: یا بن رسول الله این امور واقع شدنیست؟ آن حضرت فرمود: بلی واقع شدنیست به پروردگار قسم که این امور نوشته شده است نزد ما در نامه ذکر محنت ها که جاری می شود بر ما بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوخالد گفت: یا بن رسول الله بعد از آن چه واقع می شود؟ آن حضرت فرمود که: بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد یافت به ولیّ خدا که دوازدهمین است از اوصیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ای ابوخالد اهل زمان غیبت او هر که به امامت او قائل باشد و منتظر ظهور او باشد فاضلتر و بهتر است از اهل هر زمانی، از جهت آنکه خدای تعالی به ایشان عطا کرده است معرفت و عقل و فهم که پنهانی حجت مانند حاضر بودن و مشاهده کردن است و خدایتعالی ایشان را در آن زمان به منزله جهاد کنندگان به شمشیر در پیش رسول الله قرار داده است، حقّاً که مخلصان شیعیان مایند و داعیان به دین خدای عزوجل سروجهر او^۱ حضرت امام فرمود که انتظار فرج کشیدن از فاضل ترین فرج است.

انشاء الله تعالی حق تعالی در این انتظار فرج کشیدن اجر عظیم کرامت فرماید جمیع شیعیان را؛ والسلام علی من اتبع الهدی.

(الحديث الرابع والعشرون^١)

قال الشيخ المذكور - رحمه الله - في كتاب كمال الدين حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْنِ الْمَغِيرَةِ^٢، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَطُوبَى لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يُنَادِيَهُمُ الْبَارِي جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولُ: عِبَادِي وَإِمَائِي آمَنْتُمْ بِسَرِّي وَصَدَّقْتُمْ بِغَيْبِي فَأَبْشَرُوا بِحَسَنِ الثَّوَابِ مَنْتَى فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا، مِنْكُمْ أَتَقْبَلُ وَعَنْكُمْ أَغْفُو لَكُمْ أَغْفِرُ بِكُمْ أَسْقَى عِبَادِي الْغَيْثَ وَأُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ لَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمَلُ^٣ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: حَفِظَ اللِّسَانَ وَلَزِمَ الْبَيْتَ^٤.

١- كمال الدين ج ١ ص ٣٣٠ ح ١٥

٢- در اصل: عن المغيرة

٣- در اصل: ما يستعمله المؤمن

٤- این حدیث را مؤلف در صفحات قبل هم آورده است.

یعنی: جابر روایت کرده از حضرت امام محمد باقر—علیه السلام— که فرمود که: بیاید بر شیعیان من زمانی که غایب باشد از ایشان امام ایشان، پس خوشا حال آن جماعتی که در آن زمان ثابت باشند بر امر ما (که قائل بودن بر امامت است) به درستی که کمتر چیزی از ثواب که از برای ایشان هست این است که ندا می کند خداوند عالم ایشان را پس می گوید: ای بندگان من و ای کنیزان من، ایمان آوردید به سر من و تصدیق نمودید به امر غیب من، پس بشارت باد بر شما به بهترین ثواب ها از جانب من، پس شماها بندگان و کنیزان منید حقاً، از شماها قبول می کنم حسنات و خیرات و میراث را و عفو میکنم از شماها سیئات را و می آمرزم شماها را، و به سبب وجود شما می فرستم باران رحمت را بر بندگان دیگر و سیراب می گردانم آنها را و به سبب وجود شما دفع می کنم بلا را، و اگر نبودید شما هر آینه می فرستادم عذاب بر ایشان جابر گفت که: گفتم: یا بن رسول الله چه چیز بهتر و فاضل تر است که مؤمن در آن زمان به عمل آورد؟ آن حضرت فرمود که: نگاه داشتن زبان و لزوم خانه (که کنایه از گوشه نشستن در کنج خانه و معاشرت نکردن با خلق است که مبادا فریفته و ساوس شیطانی از اینسی و جتنی گردد) والسلام.

(الحديث الخامس والعشرون^۱)

قال أبو محمد شاذان — رحمه الله — حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ (رض) عن سيف بن عميرة، عن علقمة بن محمد الحضرمي، عن الصادق عليه السلام قال: الأئمة إثنا عشر. قُلْتُ: يا بن رسول الله فستهم لي فداك أبي و أمي قال: من الماضين عليّ بن أبي طالب والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمد بن عليّ، ثُمَّ أَنَا قُلْتُ: مَنْ بَعْدَكَ يا بن رسول الله؟ فقال: أَنِّي أَوْصِيْتُ إِلَى وَلَدِي مُوسَى وَهُوَ الْأَمَامُ بَعْدِي. قُلْتُ: فَمَنْ بَعْدَ مُوسَى؟ قال: عَلِيّ ابْنُهُ يَدْعَى بِالرِّضَا يَدْفَنُ فِي أَرْضِ الْغُرَبَةِ مِنْ خِرَاسَانَ ثُمَّ مِنْ بَعْدِ عَلِيٍّ^۲ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ ابْنُهُ وَاتَّه إِذَا خَرَجَ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا عِدَدُ رِجَالِ بَدْرٍ وَإِذَا كَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ يَكُونُ لَهُ سَيْفٌ مَغْمُودٌ خَرَجَ مِنْ غَمْدِهِ فَنَادَاهُ: قُمْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ اقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ.

یعنی علقمة بن محمد روایت کرده از حضرت امام جعفر علیه السلام، که آن حضرت فرمود که: امامان دوازده‌اند. گفتیم: ای فرزند رسول خدا، نام کن

۱- کفایة المهتدی حدیث ۲۳ و منتخب الاثر باب هشتم ص ۱۳۳ ح ۴۴

۲- این حدیث سقط بسیاری داشت که بنا بر مصدر آن تکمیل شد.

ایشان را از برای من (یعنی به بنام ایشان را ذکر کن) پدر و مادرم فدای تو باد. آن حضرت فرمود: از گذشتگان علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، و بعد از آن من گفتم: کیست بعد از توای فرزند رسول خدا؟ فرمود که:

من وصیت کردم به فرزندم موسی و او امام است بعد از من گفتم: کیست امام بعد از موسی؟ فرمود که: پسرش علی که او را رضا گویند، دفن کرده خواهد شد در زمین غربت از خراسان، بعد از آن پسر او محمد، و بعد از او پسر او علی، بعد از و پسر او حسن، بعد از آن پسر او مهدی، و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن بعد مردان بدر و چون زمان خروجش باشد، او را شمشیر یست در غلاف، از غلاف، بیرون آید، پس ندا کند او را که: ای ولی خدا برخیز و بکش دشمنان خدا را.

مترجم گوید که: سیف بن عمیره که اینطور حدیثی نقل کند چون تواند بود که واقعی باشد؟ از امثال این احادیث که او نقل کرده صفای عقیده اش ظاهر می گردد. والسلام. (۱)

۱- در بعضی کتب رجال او را واقعی گفته اند لیکن او را مؤثق شمرده اند. چنانچه در رجال نجاشی و دیگر کتب وارد شده (نجاشی ص ۱۳۵ و جامع الرواة ج ۱ ص ۳۹۵) در جامع الرواة نیز او را ثقة گفته و این قول را از فهرست شیخ و نجاشی و خلاصه آورده است او از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده و از امام صادق علیه السلام روایت می کند در جامع الرواة گوید که او واقعی است و بعضی او را ضعیف شمرده اند ولیکن صحیح آنست که او مورد وثوق است. مؤلف محترم این شخص را طبق قرائنی واقعی نمی داند و از جمله روایتی است که در اینجا از او نقل می کند.

(الحديث السادس والعشرون^١)

قال الشيخ الصدوق، عماد الدين، أبو جعفر بن بابويه - رحمه الله - حدثنا محمد بن الشيباني، عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال: قلت لمحمد بن علي بن موسى عليهم السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد - صلى الله عليه وآله - الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً. فقال عليه السلام: يا أبا القاسم ما مِثْلُ إِيَّا قَائِمٍ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَطْهَرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتِهِ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ وَيَحْرَمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتَهُ وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكِتَبِهِ الَّذِي تَطْوِي لَهُ الْأَرْضُ وَيَذُلُّ كُلُّ صَعْبٍ، يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^٢، فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ، ظَهَرَ أَمْرُهُ، فَإِذَا اكْتَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ

١- كمال الدين ج ٢ ص ٣٧٧ ح ٢

٢- بقره/١٤٨

رجل خرج بإذن الله عزَّوجلَّ، فلا يزال يقتل أعداء الله حتَّى يرضى الله عزَّوجلَّ. قال عبد العظیم: فقلت: یا سیدی و کیف یعلم أنَّ الله تعالی قد رضی؟ قال: یلقى فی قلبه الرَّحمة فإذا دخل المدینة أخرج اللَّات والعزی فأخرقهما.

یعنی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی — سلام الله علیه — گفت: گفتم به حضرت امام محمد تقی علیه السَّلام که: من امیدوارم که تو باشی قائم از اهل بیت محمد، آنکه پر می گرداند زمین را از عدل و داد، آن چنانکه پر شده از جور و ظلم. آن حضرت فرمود که: همه ما قائم به امر خدائیم و هادی به دین خدائیم، لیکن آن قائمی که پاک می سازد خدای تعالی به سبب او زمین را از اهل کفر و انکار و پر می گرداند زمین را از عدل و داد، او آن کسی است که مخفی و پوشیده خواهد شد بر مردمان ولادت او، و غایب خواهد شد بر مردمان شخص او، و حرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او، و همنام و هم کنیت پیغمبر است، اوست که زمین در هم نور دیده می شود از برای او، و نرم و آسان می گردد از برای او هر دشواری، جمع می گردند نزد او از اصحاب به شماره اهل بدر، سیصد و سیزده کس از دورترین های زمین، و اینست معنی قول حق که می فرماید: «اینما تَکُونُوا یأت بکم الله جمیعاً إن الله علی کلَّ شیءٍ قدیر» پس چون جمع شوند نزد او این عدد، ظاهر می گردد امر او، و چون کامل شود از برای او عقد و آن ده هزار مرد است — خروج کند به اذن حق تعالی و بکشد دشمنان خدا را، تا آنکه راضی شود خدای تعالی. عبد العظیم سلام الله علیه گفت که: گفتم ای سید من چون خواهد دانست که خدا راضی شده است؟ امام فرمود که: «انداخت نسبت به آن جماعت»^۱ که دیگر از ایشان نکشد دیگر امام — علیه السلام — فرمود که، چون به مدینه داخل خواهد شد لات و عزی را بیرون خواهد آورد و خواهد سوخت. مراد از لات و عزی ابی بکر و عمر است لعنة الله علیهما و السلام علی من خالفهما.

۱- در این جمله هم ایهام و إسقاطی است و صحیح آن چنین است: «می اندازد در قلب او رحمت را»

(الحديث السابع والعشرون^١)

قال الشيخ فضل: حدثنا الحسن بن علي بن فضال، عن حماد، عن الحسن بن المختار، عن أبي بصير، عن عامر بن واثلة، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عشر قبل الساعة لابد منها: السفاني والدجال والدخان والذابة وخروج القائم وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عيسى عليه السلام وخسف بالمشرق وخسف بجزيرة المغرب ونازٍ يخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر

يعني: رسول خدا — صلى الله عليه وآله — فرمود که: ده چیز است که پیش از قیامت واجب است که بیاید: خروج سفیانی است و خروج دجال است و بیرون آمدن دخان است در طرف مغرب و خروج دابة الارض است و ظهور حضرت صاحب الزمان است و طلوع کردن آفتاب است از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی است و خسوف و فرورفتن جمعی و گروهی از مردمان در مشرق و فرقه ای در مغرب در گودی و ظاهر شدن آتشی طولانی که بیرون می آید از قعر عدن که می برد مردم را به سوی محشر.

و شیخ طوسی و ابن بابویه این حدیث را روایت کرده‌اند و جماعتی از علمای ما این حدیث را نقل کرده‌اند، اما به اختلاف ترتیب و علامات و در بعضی ذکر یأجوج و مأجوج مذکور است و این حدیث از احادیث معتبره است و متلقی به قبول است.

(الحديث الثامن والعشرون^١)

قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان - قدس سره - حدثنا محمد بن أبي عمير رضي الله عنه قال: حدثنا جميل بن درّاج قال: حدثنا زرارة بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال إسمعيل بن أبا لله من شر السفينائي والدجال وغيرهما من أصحاب الفتن. قيل له: يا ابن رسول الله أما الدجال ففرناه وقد بين من مضامين أحاديثكم شأنه، فمن السفينائي وغيره من أصحاب الفتن وما يصنعون؟ قال عليه السلام: أول من يخرج منهم رجل يقال له أصهب بن قيس يخرج من بلاد الجزيرة له نكاية شديدة في الناس وجور عظيم ثم يخرج الجرهمي من بلاد الشام ويخرج القحطاني من بلاد اليمن ولكل واحد من هؤلاء شوكة عظيمة في ولايتهم ويغلب على أهلها الظلم والفتنة منهم فبيناهم كذلك إذ يخرج عليهم السمرقندي من خراسان مع الزبابات السود والسفيناوي من الوادي اليابس من أوذية الشام وهو من ولد عتبة بن أبي سفيان وهذا الملعون يظهر الزهد قبل خروجه وينفش ويتنقع بخبز الشعير والملح الجريش ويبذل الأموال فيجلب بذلك قلوب الجهال والأرذال ثم يدعى الخلافة فيها يعونه ويتبعهم العلماء الذين يكتمون الحق ويظهرون الباطل

فبقولون أنّه خير أهل الأرض وقد يكون خروجه وخروج اليماني من اليمن مع الرّيات البيض في يوم واحد و شهر واحد و سنة واحدة فأوّل من يُقاتل السّفياني القحطانيّ فينهزم و يرجع إلى اليمن فيقتله اليمانيّ ثمّ يقرّ الأصهب و الجرهمي بعد محاربات كثيرة من السّفياني فيتبعهما و يقرهما كلّ من ينازعه و يحاربه إلا اليمانيّ ثمّ يبعث السّفياني جيوشاً إلى الأطراف و يسخر كثيراً من البلاد و يبلغ في القتل و الفساد و يذهب إلى الرّوم لدفع الملك الخراسانيّ و يرجع منها منتظراً في عنقه صليب، ثمّ يقصد اليمانيّ فينهض اليمانيّ لدفع شرّه فينهزم السّفياني بعد محاربات عديدة و مقاتلات شديدة فيتبعه اليمانيّ فتكثر الحروب و هزيمة السّفياني فيجده اليمانيّ في آخر الأمر مع ابنه في الأسارى فيقطعها أرباً أرباً ثمّ يعيش في سلطنة فارغاً من الأعداء ثلاثون سنة ثمّ يفوّض الملك بابه السّعيد و ياوى مكة و ينتظر ظهور قائمنا حتّى يتوقّى فيبقى ابنه بعد وفات أبيه في ملكه و سلطانه قريباً من أربعين سنة و هما يرجعان إلى الدّنيا بدعاء قائمنا عليه السّلام. قال زرارّة: فسألته من مدّة ملك السّفياني. قال عليه السّلام: تمّة إلى عشرين سنة.

يعنى: حضرت امام جعفر — عليه السلام — فرمود كه: استعاذه نمايد و پناه بريد به خدای تعالی از شرّ سفياني و دجال و غير ايشان از اصحاب فتنه ها. پس گفتند به آن حضرت كه: اى فرزند رسول خدا ما شناخته ايم از مضامين و معانى احاديث شما دجال را، پس بيان فرمائيد از براى ما كه كيستند سفياني و اصحاب فتنه ها و چه كارها خواهند كرد؟ آن حضرت فرمود: اول كس كه خروج خواهد كرد از اصحاب فتنه ها مردى خواهد بود كه او را أصهب بن قيس گویند، خروج خواهد كرد از بلاد جزيره، بد انديشى او در باره مردمان شديد و جور و ستم او عظيم خواهد بود. و بعد از آن خروج خواهد كرد جرهمى از بلاد شام و خروج خواهد كرد قحطاني از بلاد يمن و هريك از ايشان را در ولايت ايشان شوكت و قوت عظيم خواهد بود و غالب خواهد بود و غالب خواهد شد بر اهل آن ولايات ظلم و فتنه. در اثنای آن حال و مهيا شدن آن چند گروه ضالّ، از براى محاربه و قتال خروج خواهد كرد بر ايشان سمرقندى از جانب خراسان، با علم هاى سياه، سفيانى از وادى يابس كه از وادى هاى شام است و ابن سفيانى از نسل عتبة بن أبى سفيان است، و اين معلون پيش از آنكه خروج كند اظهار زهد خواهد كرد و به جامه درشت بسر خواهد برد، و به نان جو و نمك كوفته قناعت خواهد نمود، و

مال‌ها بمردم خواهد بخشید، و به این افعال دل‌های جهال و ارذال را جذب و به خود مائل خواهد کرد. بعد از آن دعوی خلافت خواهد کرد و آن جاهلان و مردمان رذل دون با او بیعت خواهند کرد، و آنان از علماء که حق را پنهان دارند و باطل را آشکار کنند، تابع جهال و ارذال خواهند شد و تتبع ایشان نموده سربرخط فرمان سفیانی ملعون خواهند گذاشت؛ پس خواهند گفت آن علمای دین به دنیا فروخته که: سفیانی بهترین اهل زمین است. و چنان اتفاق خواهد افتاد که در روزی که سفیانی در شام خروج کرده باشد، یمانی در یمین با علم‌های سفید خروج کند، و اول کسی که با سفیانی جنگ کند قحطانی خواهد بود. پس قحطانی شکست یافته گریخته به یمین مراجعت نماید و در دست یمانی کشته شود. بعد از آن بعد از جنگ‌های بسیار که در میان اصبه و جرهمی و سفیانی نابکار واقع گردد و اصبه و جرهمی از سفیانی بگریزند و سفیانی از پی ایشان رفته ایشان را مقهور سازد و هر کس که با سفیانی نزاع نماید سفیانی او را مغلوب و مقهور گرداند، إلا یمانی که از او برنیاید، پس سفیانی لشکرهای بسیار به اطراف عالم بفرستد و شهرهای بسیار را مستخر سازد و در قتل و فساد مبالغه نماید، و از برای آنکه ملک و پادشاهی را از خراسانی (یعنی سمرقندی که از طرف خراسان با علم‌های سیاه خروج کرده) بگیرد به جانب روم ابن سفیانی شوم در حرکت آید.

(از این حدیث شریف چنان مستفاد می‌شود که در آن زمان سمرقندی بلاد روم را به تصرف درآورد باشد، اما مشخص و معلوم نیست که قتال در میان آن دو مضرّ ضالّ واقع خواهد شد یا با هم صلح خواهند کرد یا بی‌تلاقی فتنین و وقوع أحد الأمرین سفیانی صرفه در برگشتن خواهد دید و بالجمله امام علیه السلام فرمود که:)

بر خواهد گشت سفیانی از جانب روم در حالتی که نصرانی شده باشد و صلیب در گردن افکنده باشد پس قصد یمانی کند و یمانی از جهت دفع شر او از جا درآید و به نیت فرو نشانیدن آتش فتنه نهضت فرماید و بعد از محاربات عدیده و مقاتلات شدیده سفیانی بگریزد و یمانی از پی او برود و جنگها و گریختن سفیانی بسیار شود (یعنی مکرر در میان ایشان جنگ و پیکار وقوع یابد و در هر مرتبه سفیانی شکست یافته فرار برقرار اختیار نماید) پس بیابد یمانی

سفیانی را با پسرش در میان اسیران در آخر کار و بفرماید که ایشان را بند از بند جدا کنند. بعد از آن در پادشاهی فارغ البال از دشمنان بد بال سی سال زندگانی کند بعد از آن ملک و پادشاهی را به فرزند خود سعید تفویض نماید و در مکه معظمه مسکن و مأوی گیرد و انتظار ظهور قائم ما می کشیده باشد تا از این جهان فانی در گذرد و پسرش بعد از وفات پدر نزدیک به چهل سال پادشاهی کند. و ایشان رجعت خواهند نمود به دنیا به دعای قائم ما علیه السلام. زراره گفت که: پس سؤال کردم از آن حضرت از مدت ملک سفیانی. آن حضرت فرمود که: خواهد کشید مدت ملک و سلطنت او به بیست سال.

(الحديث التاسع والعشرون^۱)

قال الشيخ الجليل شيخ أبوجعفر طوسی فی کتاب الغيبة: حدّثنا سيف بن عميرة عن بكر بن محمد الأزدي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خروج الثلاثة الخراسانيّ والسفّيانيّ واليمانيّ في سنة واحدة في شهر واحدة يوم واحد فليس فيها راية بأهدى من راية اليماني تهدي إلى الحق.

يعني حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود كه: خروج اين سه نفر كه خراساني و سفّيانى و يمانى اند در يكسال و يكماه و يكروز خواهد بود و عَلمى راه نماينده تر از علم يمانى نخواهد بود و اين علم راه نماينده است مردمان را به سوى حق.

ببايد دانست كه احاديث در باب علامت ظهور حضرت صاحب الزمان — صلوات الله عليه — بسيار است: از آنجمله مرحوم شيخ محمد بن محمد بن التّعمان در كتاب إرشاد ذكر كرده حديثى كه ترجمه آن اينست^۲ كه: بعضى از علامات زمان قيام قائم عليه السلام خروج سفّيانى است و قتل حسنى و اختلاف بنى

۱- غيبت شيخ ص ۲۷۱

۲- إرشاد مفيد رحمه الله ج ۲ ص ۳۴۴

عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف عادات و فرورفتن جمعی از مردمان به زمین در پیدا و گروهی در مغرب و فرقه‌ای در مشرق و رکود و ایستادن آفتاب نزد زوال تا وسط اوقات عصر و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که به ظهور آید در پشت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان و کشته شدن مردی هاشمی میان رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان، و خروج یمانی و ظهور مغربی به مصر و مالک شدن او شامات را و نزول ترک به جزیره و نزول روم برمله و طالع شدن ستاره به مشرق که نور دهد مثل نور قمر، بعد از آن منعطف گردد، چنانچه نزدیک باشد که هر دو طرف آن بهم رسد و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز و کندن عرب عنان‌های خود را و مالک شدن ایشان بلاد را و خروج ایشان بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر امیر خود را، و خرابی شام و آمد و شد سه رایات درو، و دخول رایات قیس و عرب به مصر و رایات گنده به خراسان و ورود خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود بفناء حیره و اقبال رایات سیاه از مشرق و زیادتی آب فرات تا آب داخل شود در کوچه‌های کوفه و خروج شصت کذاب که همه دعوای نبوت کنند و خروج دوازده نفر از آل ابیطالب که همه دعوای امامت کنند از برای خود، و احراق مردی عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان حلولا و خانقین و بستن جسر از آنچه در بلی کرخ است به مدینه بغداد و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف شود بسیار از خلائق و ترسی که شامل اهل عراق باشد و موت به سرعت و نقص نفس و اموال و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تابایید برزخ و غلات، و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند و اختلاف عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از اطاعت سیدان و کشتن ایشان خواجگان را و مسخ قومی از اهل بدع که بگردند بوزینگان و خوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و ندا کردن از آسمان که بشنوند اهل زمین اهل هر لغتی به لغت ایشان یعنی آن ندارا به زبان خود بشنوند به قدرت الهی و روئی و سینه‌ای ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا رجوع به دنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و ترویج نمایند. بعد از آن ختم شود آن به بیست و چهار باران پیاپی پس زنده شود

زمین بعد از مردن او و معلوم گردد برکات آن و زایل شود بعد از این هر آفت و عاهتی که باشد از معتقدان حق یعنی از شیعه مهدی علیه السلام. پس بدانند نزد این علامات ظهور او را به مکه پس متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او همچنانکه اخبار به این وارد است و بعضی از این احوالات متحتم اند و بعضی مشترط، واللّٰه عالم بما یکون و نسأل التوفیق والهدایة.

مؤلف کتاب کشف الغمّه (ره) ذکر این علامات را از شیخ مفید نقل کرده، بعد از آن می گوید^۱: بلاشک این حوادث بعضی از آن قبیل است که عقل آنرا محال می داند و بعضی دیگر را منجمان محال می شمارند لهذا شیخ مفید (ره) اعتذار فرموده در آخر ایراد آن، و آنکه من می بینم آنست که صحیح است طرقات آن و آنها منقول است از نبی یا امام — علیهما السلام — پس سزاوار آنست که تلقی کرده شود به قبول، زیرا که اینها معجزات اند و معجزات خوارق عادات اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا، واللّٰه أعلم.

ابن ابی عمیر از حضرت رسول روایت می کند که فرمود که: قائم نگرود قیامت تا بیرون آید مهدی علیه السلام از ولدمن و بیرون نیاید مهدی تا بیرون آید شصت کذاب که هریک از ایشان گویند منم پیغمبر^۲.

وایضاً از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام مرویست که خروج سفیانی از واجبات است؟ فرمود که: نعم، ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی عباس در دولت و قتل نفس زکیّه و خروج قائم از آل محمد همه از محتوم و واجبات است. گفتم که: ندا چگونه باشد؟ گفت که: ندا کند منادی از آسمان در اول روز که: بدانید و آگاه باشید که حق با علیست و شیعه او، و بعد از آن ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که: حق با عثمان است و شیعه او. پس نزدیک این به شک می افتند اهل حق به باطل^۳.

۱- کشف الغمّه إربلی رحمه الله ج ۲ ص ۴۵۸

۲- ارشاد ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۲ و کشف الغمّه ص ۴۵۹

و روی یحیی بن ابطالب عن علی بن عاصم عن عطاء بن السائب عن ابیه عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدی، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقولون: أنا نبی.

۳- همان مدرک حدیث ۳

حدثنی الفضل بن شاذان عن عن رواء عن ابی حمزة الثمالی قال: قلت لأبى جعفر علیه السلام: خروج

بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغمه می گوید که: شک نمی کند الا جاهل، چه منادی آسمان اولی به قبول است از منادی زمین^۱.
وایضاً شیخ مفید از ابی خدیجه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که: بیرون نیاید قائم، تا بیرون آیند پیش از او دوازده کس از بنی هاشم که هر یک بخوانند مردم را به سوی خود^۲.

و به سندهای معتبر از ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين روایت شده در روایات متعدده که در پیش از قائم موت احمر که سیف است و موت ابيض که طاعون است^۳ و ملخ در غیر محل خود همچو الوان خود و اختلاف بنی عباس در دولت و منادی که ندا کند از آسمان و فرورفتن قریه ای از قرای شام که آنرا جاییه می گویند و نزول ترک در جزیره و نزول روم در رمله و اختلاف بسیار نزد آن وقایع در هر زمین تا خراب شود شام و سبب خرابی آن اجتماع سه رایات است: رایات اُصهب و رایات ابقع و رایات سفیانی است^۴.
و وارد است که سالی که قیام خواهد نمود علیه السلام بیست و چهار باران ببارد که دیده شود آثار آن و برکات آن^۵، و فرمود که: قیام قائم

→
السفیانی من المحتوم؟ قال: نعم، والنداء من المحتوم، و طلوع الشمس من مغربها من المحتوم، و اختلاف بنی العباس فی الدولة من المحتوم، و قتل النفس الزکیة محتوم، و خروج القائم من آل محمّد صلی الله علیه و آله محتوم، قلت: و کیف یكون النداء؟ قال: ینادی من السماء أول النهار: ألا ان الحق مع علی و شيعته، ثم ینادی ابليس فی آخر النهار من الأرض: ألا ان الحق مع عثمان و شيعته فعند ذلك یرتاب المبطلون.

۱- کشف الغمه ج ۲ ص ۴۵۹

۲- ارشاد ج ۲ ص ۳۴۸ ح ۴

الحسن بن علی الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لا یخرج القائم حتی یرجع قبله اثنی عشر من بنی هاشم، کلهم یدعو الی نفسه.

۳- همان مدرک ج ۵

محمّد بن ابی البلاد عن علی بن محمّد الأزدی عن ابیه عن جدّه قال: قال أمير المؤمنين علیه السلام بین یدی القائم علیه السلام موت أحمر، و موت ابيض، و جراد من حیثه، و جراد فی غیر حیثه کأنّ الوان الدم فأما الموت الأحمر فالسیف، و أما الموت الأبيض فالطاعون.

۴- ارشاد ج ۲ ص ۳۴۸ ح ۶

۵- همان کتاب ص ۳۴۹ ح ۹

عبدالله بن بکیر عن عبد الملك بن اسماعیل عن ابیه عن سعید بن جبیر قال: انّ السنة التي يقوم

علیه السلام در سالی باشد پرباران که فاسد شود در آن سال ثمر درنخل پس شک مکنید در آن و پیش از قیام قائم علیه السلام در نیمه رمضان آفتاب منکسف شود و در آخر ماه رمضان قمر منخسف شود. راوی عرض به امام جعفر علیه السلام نمود که: یابن رسول الله قمر در آخر ماه و آفتاب در نیمه ماه؟ آن حضرت فرمود که: من دانایم به آنچه می گویم و نبوده است این دو آیت از زمان هبوط آدم (ع) ^۱ سؤال کردند از حضرت امام جعفر که: کی واقع خواهد شد ظهور آن جناب؟ فرمود که: چون بسیار شود کشتن میان حیره و کوفه، این امر متوقع است ^۲ و فرمود که هرگاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه آنکه دریلی خانه عبدالله بن مسعود است پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن، خروج قائم علیه السلام ^۳، و پانزده شب پیش از قیام قائم، قتل نفس زکیه است.، و بنابر روایت شیخ مفید مراد به نفس زکیه غیر محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است و خروج ثلاثه که آن خروج سفیانی و خراسانی و یمانی است در یک سال و یک ماه و یک روز واقع می شود و نباشد رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی زیرا که او دعوت به حق میکند ^۴

و ابی الحسن علیه السلام فرمود که گویا می بینم رایتی را که از مصر آیند همه سبز رنگ تا بیایند به شامات، ^۵ پس راه نموده شوند و نرود و زایل نگردد ملک

۱- همان کتاب ص ۳۴۹ ح ۱۰

الفضل بن شاذان عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ثعلبة الأزدی قال: قال أبو جعفر علیه السلام: آیتان تكونان قبل القائم علیه السلام، كسوف الشمس في النصف من شهر رمضان، وخسوف القمر في آخره قال: قلت: يابن رسول الله تكسف الشمس في آخر الشهر والقمر في النصف؟ فقال أبو جعفر علیه السلام: أنا أعلم بما قلت، أنهما آيتان لم تكونا منذهب آدم علیه السلام.

۲- همان کتاب ص ۳۵۰ ح ۱۲

عمرو بن شمر عن جابر قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: متى يكون هذا الأمر؟ فقال: أتى يكون ذلك يا جابر، ولما يكثر القتل بين الحيرة والكوفة.

۳- همان مدرک ح ۱۳

محمد بن سنان عن الحسين بن المختار عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اذا هدم حائط مسجد الكوفة مّا یلی دار عبدالله بن مسعود فعند ذلك زوال ملک القوم، وعند زواله خروج القائم علیه السلام.

۴- همان مدرک ح ۱۴

۵- همان مدرک ص ۳۵۱ ح ۱۶

این جماعت تا عرض کرده شوند مردم به کوفه در روز جمعه، گویا نظرمی کنم به سرها که مبادرت می نمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است.^۱

و سؤال کرد مردی از ابی الحسن — علیه السلام — از فرج، فرمود که: مجمل آن اینست که هرگاه مرکوز گردد ریاات قیس به مصر و ریاات کنده به خراسان.^۲

و سال فتح گسسته شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچه های کوفه^۳ و فرمودند که: پیش از قیام قائم امتحان و آزمایش کند حق تعالی بندگان را به خوف از ملوک بنی فلان و به جوع و گرسنگی از گرانی اسعار و به نقص از اموال از کساد تجارت و قلت زیادت درو، و به نقص انفس به موت سریع و کمی ثمرات به قلت ربع زرع و قلت برکت ثمار و فرمود که «بشر الصابرين» نزد این امور به تعجیل خروج قائم^۴ علیه السلام و فرمود که: زجر کرده

الفضل بن شاذان عن معمر بن خلاد عن أبي الحسن عليه السلام قال: كَأَنِّي بِرِيَاضَاتِ مِصْرَ مَقْبَلَاتِ خَضِرٍ مُصْبَغَاتٍ حَتَّى تَأْمِيَ الشَّامَاتُ فَتَهْدِي إِلَى ابْنِ صَاحِبِ الْوَصِيَّاتِ.

۱ — همان مدرک ح ۱۷

حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن أبي بصير عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: لا يذهب ملك هؤلاء حتى يستعرضوا الناس بالكوفة في يوم الجمعة. لكأني أنظر إلى رؤس تنديفها بين باب الفيل وأصحاب الصابون.

۲ — همان مدرک ح ۱۸

علي بن اسباط عن أبي الحسن بن الجهم قال: سئل رجل أبا الحسن — عليه السلام — عن الفرج فقال: تريد الاكثار أم أجمل لك؟ فقال: بل تجمل لي، قال: اذا ركزت ريات قيس بمصر، و ريات كنده بخراسان.

۳ — همان کتاب ص ۳۵۲ ح ۲۱

ابراهيم بن محمد عن جعفر بن سعد عن أبيه عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: سنة الفتح ينشبق الفرات حتى يدخل في أَرْقَةِ الكوفة.

۴ — همان مدرک ح ۲۲

و في حديث محمد بن مسلم قال: سمعت ابا عبد الله — عليه السلام — يقول: انَّ قَدَامَ الْقَائِمِ — عليه السلام — بَلَوٌ مِنَ اللَّهِ، قُلْتُ: وَ مَا هُوَ جَعَلْتَ فِدَاكَ؟ فَقَرَأَ «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشَرِ الصَّابِرِينَ» ثُمَّ قَالَ: الْخَوْفُ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ، وَ الْجُوعُ مِنْ غَلَاءِ الْأَسْعَارِ، وَ نَقْصُ الْأَمْوَالِ مِنْ كَسَادِ التِّجَارَاتِ وَ قَلَّةُ الْفَضْلِ فِيهَا، وَ نَقْصُ الْأَنْفُسِ بِالمَوْتِ الذَّرِيعِ، وَ نَقْصُ الثَّمَرَاتِ بِقَلَّةِ رُبْعِ الزَّرْعِ، وَ قَلَّةُ بَرَكَةِ الثَّمَارِ، ثُمَّ قَالَ: «وَبَشَرِ الصَّابِرِينَ» عِنْدَ ذَلِكَ بِتَعْجِيلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ — عليه السلام —.

شوند مردمان پیش از قیام قائم علیه السلام از معاصی خودشان به آتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی که فرو گیرد آسمان را و وقوع فرو رفتن در بغداد و بصره و خون‌هایی که در آنجا ریخته شود و خانه‌های آن بلاد خراب گردد و فنا واقع شود در اهل آن و شامل شود اهل عراق را خونی که نباشد مرایشان را قرار^۱ و بیرون نیاید قائم علیه السلام مگر در سال و تر از سال‌ها^۲ و فرمود ندا کرده شود به اسم قائم در شب بیست و سوم^۳ و از چند حدیث معلوم می‌شود که شب بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود و قائم گردد در روز عاشورا و آن روز بیست که کشته شده است در آنروز امام حسین گویا می‌بینم او را که در روز شنبه دهم محرم که ایستاده باشد در میان رکن و مقام، جبرئیل (ع) بردست او ندا کند که: بیعت کنید از برای خدای تعالی. پس روان گردد به سوی آن حضرت شیعه او از اطراف زمین و نور دیده شود از برای ایشان زمین تا بیعت کنند او را پس برگرداند خدای تعالی زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم^۴

شیخ مفید علیه الرحمه از امام محمد باقر — علیه السلام — روایت نمود که آن حضرت فرمود که: قائم علیه السلام از مکه سیر می‌فرماید به نجف کوفه با

۱- همان مدرک ص ۳۵۳ ح ۲۳

الحسین بن سعید عن منذر الجوزی عن ابی عبدالله — علیه السلام — قال: سمعته يقول: یزجر الناس قبل قیام القائم — علیه السلام — عن معاصیهم بنار تظهر فی السماء و حمرة تجلّی السماء، و خسف ببغداد و خسف ببلدة البصرة، و دماء تسفک بها، و خراب دورها، و فناء یقع فی اهلها، و شمول اهل العراق خوفاً لایکون لهم معه قرار.

۲- همان مدرک

روی الحسن بن محبوب عن علی بن ابی حمزة عن أبی بصیر عن أبی عبدالله — علیه السلام — قال: لا یمخرج القائم — علیه السلام — إلا فی و ترمن السنین، سنة احدى، او ثلاث او خمس، اوسع، اوسع.

۳- همان مدرک

آلفضل بن شاذان عن محمد بن علی الکوفی عن وهب بن حفص عن أبی بصیر قال: قال أبو عبد الله — علیه السلام —: ینادی باسم القائم — علیه السلام — فی ليلة ثلاث و عشرين، و یقوم فی يوم عاشوراء، و هو الیوم الذي قتل فيه الحسين بن علی — علیهما السلام — لکانتی فی يوم السبت العاشر من المحرم، قائماً بین الرکن و المقام، جبرئیل — علیه السلام — عن یمینه، ینادی: البیعة لله، فتصیر الیه شیعة من أطراف الأرض، تطوی لهم طياً، حتی یمایعوه فیملأ الله به الأرض عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.

۴- رجوع شود به مدرک قبلی.

پنج هزار از ملائکه، و جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال، و مؤمنان در پیش او و متفرق کند لشکر را در بلاد^۱

و فرمودند که: داخل شود به کوفه و با او سه رایت باشد و بیایند تا آنکه بر منبر برآید و خطبه بلیغ بخواند و مردم ندانند که آن حضرت چه فرمود از بسیاری گریه. چون جمعه دوم شود التماس کنند مردم که آن حضرت نماز جمعه با ایشان بگذارد، پس امر فرماید که خط بکشند از برای او مسجدی را بر غربی و نماز بگذارد در آنجا با مردم. بعد از آن امر فرماید که بکشند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهري را که جاری شود تا بغرین و آب به نجف بیاید و بر کنار و دهنه آن پلها و آسیاها بسازند و پیره زنان آیند و گندم در آنجا آرد کنند بی کرایه^۲

و فرمودند که: مسجد سهله منزل صاحب ما است هرگاه بیاورد اهل خود را.^۳

و فرمودند که: هرگاه قیام نماید قائم آل محمد — علیه السلام — فرماید در پس کوفه مسجدی را که آن را هزار در باشد و متصل شود خانه های اهل کوفه به دو نهر کربلا!^۴

۱ — همان کتاب ص ۳۵۴ ح ۱

و روی الحجال عن ثعلبة عن ابي بكر الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام قال: كاتني بالقائم عليه السلام على نجف الكوفة، قد سار اليها من مكة في خمسة آلاف من الملائكة جبرئيل. عن يمينه و ميكائيل عن شماله، و المؤمنون بين يديه، و هو يفرق الجنود في البلاد.

۲ — همان مدرک ح ۲

و في رواية عمرو بن شمر عن ابي جعفر — عليه السلام — قال: ذكر المهدي فقال: يدخل الكوفة و بها ثلاث رايات قد اضطربت، فتصفوله و يدخل حتى يأتي المنبر، فيخطب فلا يدري الناس ما يقول من البكاء، فاذا كانت الجمعة الثانية سئل الناس ان يصلّي بهم الجمعة، فيأمر ان يخط له مسجد على الغرى، و يصلّي بهم هناك، ثم يأمر من يحفر من ظهر مشهد الحسين — عليه السلام — نهراً يجري الى الغرين، حتى ينزل الماء في النجف، و يعمل على فوخته القناطير والأرجاء، فكانت بالمعجوز على رأسها مکتل فيه بر تأتي تلك الأرجاء فتطحنه بلا كرى.

۳ — همان مدرک

و في رواية صالح بن ابي الأسود عن ابي عبد الله — عليه السلام — قال: ذكر مسجد السهلة فقال اما أنه منزل صاحبنا اذا قدم باهله.

۴ — همان مدرک

و في رواية المفصل بن عمر قال: سمعت ابا عبد الله — عليه السلام — يقول: اذا قام قائم آل

و حضرت امام رضا — علیه السلام — فرمود در جواب سؤال «ما علامة القائم اذا خرج؟» پس فرمود که: علامت خروج آن حضرت اینست که شیخ سن که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا به مرتبه ای که نظر کننده بر آن حضرت گمان می کند فرزند چهل ساله یا کمتر است و اینکه از علامات ظهور آن حضرت اینست که پیر نمی شود به مرور ایام و شب بر آن حضرت، تا برسد اجل آن حضرت.^۱

محمّد — علیه السلام — بنی فی ظهر الکوفة مسجداً له ألف باب، واتصلت بیوت أهل الکوفة بنهری کربلا.

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۲ ح ۱۲ و بحار ج ۵۲ ص ۲۸۵ ح ۱۶
 حدّثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن علی الأنصاری، عن أبي الصلت الهروي قال: قلت للرضا عليه السلام: ما علامات القائم منكم إذا خرج؟ قال: علامته أن يكون شيخ السنّ، شابّ المنظر حتّى أنّ الناظر إليه لیحسبه ابن أربعین سنة أو دونها، وإنّ من علاماتہ أن لا یهرم بمرور الأیام و الیالی حتّى یأتیه أجله.

(الحديث الثلاثون^١)

علامات ظهور حضرت صاحب الأمر عليه السلام
«قال فضل بن شاذان عليه الرحمة: حدّثنا صفوان بن يحيى (رض) قال: حدّثنا محمد بن حمران قال: قال الصادق جعفر بن محمد، عليهما السلام: إنّ القائم منّا - عليه السلام - منصورٌ بالرّعب، مؤيّد بالتّصرّ، تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز كلّها، ويظهر الله تعالى به دينه على الدّين كلّه ولو كره المشركون ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب فلا يبقى في الأرض خراب إلاّ عمر وينزل روح الله عيسى بن مريم - عليهما السلام - فيصلى خلفه.

قال ابن حمران قيل له: يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وركب ذات الفروج السروج، وقبلت الشهادة الزور، وردّت شهادة العدول، واستخفت الناس بالدماء وإرتكاب الزّناء وأكل الرّباة والرّشاء وإستيلاء الأشرار على الأبرار وخروج السفّيانى من الشّام واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء وقتل غلام من آل محمد - صلى الله عليه وآله بين الرّكن والمقام إسمه محمد بن محمد ولقبه التّقيّ الزكيّ و

جائت صیحه من السماء بأنّ الحقّ مع علی و شیعه فعند ذلك خروج قائمنا، فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع ثلثمائة وثلاثة عشر رجلاً وأول ما ينطق به هذه الآية «بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين» ثم يقول أنا بقية الله و حجّته و خليفته عليكم فلا یسّم علیه مسلم إلا قال السّلام علیک یا بقية الله في أرضه فإذا اجتمع له العقد - وهو عشرة آلاف رجل خرج من مكّة فلا یبقی فی الأرض معبود دون الله عزّوجلّ من صنم و وثن و غیره إلا فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبة طویلة.

یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که: قائم ما علیه السّلام منصور است به رعب (یعنی حضرت الله تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دل های دشمنان می اندازد) و مؤیّد است به نصر (یعنی حضرت عزت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفر دادن بر اعداء) طی می کنند و درهم می پیچند از برای او به امر حضرت حق تعالی زمین را تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکره ظفر مائرش قطع نمایند، و ظاهر می شود از برای آن حضرت کلّ گنج های عالم و غالب خواهد گردانید حق تعالی به سبب او دین خود را بر جمیع دین ها و اگر چه کاره باشند مشرکان؛ و خواهد رسید سلطنت و پادشاهی آن حضرت به مشرق و مغرب جهان، و در روی زمین خرابه و موضع ویرانی نخواهد بود، الا آنکه در زمان ظهور آن سرور جهانیان معمور و آبادان خواهد گردید و عیسی بن مریم - علیهما السلام - فرود خواهد آمد از آسمان و اقتداء به آن حضرت نموده و با او نماز خواهد گذارد.

و محمد بن حمران - که راوی این حدیث معتبر است - روایت کرده که: گفتند به آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا، قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت وقتی برای ظهور تعیین نفرمود بلکه بیان علامتی چند فرمود: بر اینوجه که: «إذا تشبه الرجال بالنساء» یعنی هرگاه شبیه سازند خود را مردان به زنان و شبیه سازند زنان خود را به مردان و مردان اکتفا کنند به مردان و زنان به مقاربت زنان اکتفا نمایند، و صاحبان فروج بر سروج نشینند (یعنی زنان بر اسبانی زینی سوار شوند) و گواهی دروغ را قبول کنند، و شهادت عدول را رد نمایند، و مردمان خون ریختن و زنا کردن و ربا و رشوه خوردن را سبک گیرند، و این

اعمال و افعال را که از گناهان کبیره است سهل پندارند و دیگر از جمله نشانه‌ها مستولی شدن شیران و بدکاران است بر نیکوکاران، و خروج سفیانی است از شام، و خروج یمانی است از یمن، و فرو رفتن جمعی از اهل کین به زمین در بیداء، و کشتن پسری از آل محمد — صلی الله علیه و آله — در میان رکن و مقام، که نامش محمد بن محمد باشد و لقبش نفس زکیه، و ندا از جانب آسمان بیاید که: حق با علی و شیعه علیست. پس نزد ظهور این امور، هنگام خروج قائم ما است. چون آن حضرت خروج نماید پشت مبارک به کعبه معظمه اندازد و جمع شوند نزد آن جناب سیصد و سیزده مرد یک جهت یکدل از اصحاب او، و اول چیزی که آن سرور زبان معجز بیان را به آن جاری سازد این آیه کریمه باشد که: «بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين^۱» بعد از آن بیان فرماید که منم بقية الله و حجت و خلیفه او بر شما؛ پس سلام نکند بر آن حضرت مسلمانی الا آنکه گوید «السلام عليك يا بقية الله في أرضه^۲» و چون جمع شود از برای آن حضرت عقد — و آن عبارت از ده هزار مرد دین دار است — آن حضرت از مکه بیرون آید به عزم دفع کردن کفار و برانداختن اشرار، و نهضت فرماید پس نماند در زمین غیر از خداوند عالمیان از آن چیزهائی که می‌پرستند مشرکان از صنم و وثن و غیر آن، الا آنکه آتش در آن افتد پس بسوزد و این بعد از غایب بودن طولانی خواهد بود.

۱- هود/ ۸۶

۲- این سلامی است که به آن توصیه شده است و بهتر است بعد از هر نمازی بدین گونه سلام داده شود و در الزام الناصب شریف ج ۱ ص ۲۷۱ از تنزیه الخاطر نقل میکند که در مجلسی نزد امام رضا علیه السلام ذکر قائم شد و آن حضرت در آن حال برخاسته و دست خود را بر سر شریفش گذاشت و فرمود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و سپس بعضی از خصوصیات دولت حضرت مهدی علیه السلام را ذکر فرمود.

(الحديث احدى و الثلاثون^۱)

قال الشيخ الجليل فضل بن شاذان بن الخليل (ره): حَدَّثَنَا عَبْد الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَحْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: الْمَفْقُودُونَ عَنْ فَرَسِهِمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ فَيَصْبَحُونَ بِمَكَّةَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا»^۲ وَهُمْ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

یعنی: جماعتی که از جامه های خواب خود ناپدید خواهند گردید، سیصد و سیزده نفرند. پس صبح می کنند در مکه معظمه نزد آن حضرت حاضر خواهند بود. یعنی شب در شهرها و منزل های خود پراکنده می شوند و در صبح در مکه معظمه خدمت آن حضرت خواهند بود و این نیز یکی از معجزات آن حضرت است.

و اما اینکه این سیصد و سیزده نفر هر یک از کدام بلدند در روایات مختلف وارد شده است: از آنجمله شیخ محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب

۱ - کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۴ ح ۲۱ این حدیث را عیناً بدین صورت از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است. نیز منتخب الاثر ص ۴۷۶ ح ۶ این حدیث را از همین کتاب آورده است.

۲ - بقره/۱۴۸

کبیرش به سند خو روایت می کند^۱ از جابر بن عبدالله انصاری که پرسید از حضرت امیرالمؤمنین که آن سیصد و سیزده نفر هر یک از کجا میباشند؟ آن حضرت فرمود که: چهار نفر از مکه و چهار نفر از مدینه و چهار نفر از بیت المقدس و هفت نفر از یمن و هشت نفر از مصر و سه نفر از حلب و دوازده نفر از اهل بادیه و سه نفر از آذربایجان و چهار نفر از خوارزم و دوازده نفر از طالقان و هفت نفر از دیلمان و سه نفر از بصره و سه نفر از بودسه روم و هفت نفر از جرجان و هفت نفر از جیلان و هفت نفر از طبرستان و چهار نفر از خوزستان و چهار نفر از ری و دوازده نفر از قم و یک نفر از اصفهان و سیزده نفر از سبزوار و سه نفر از همدان و چهار نفر از کرمان و یک نفر از مکران و سه نفر از غزنین و سه نفر از قاشان (یعنی کاشان) و سه نفر از قزوین و ده نفر از هندوستان و سه نفر از ماوراء النهر و هفت تن از فارس و هفت نفر از نیشابور و هفت نفر از طوس و سه نفر از دامغان و سه نفر از حبشه و هفت نفر از بغداد و دو نفر از مدائن و دوازده نفر از بلاد مغرب و دوازده نفر از حله و دوازده نفر از مدفن من (یعنی نجف کوفه) و پنج تن از مشهد فرزندان من حسین علیه السلام (یعنی کربلا) و پنج نفر از طرسوس و سه نفر از طبریه و سه نفر از بدخشان و چهار نفر از بلخ و دو نفر از بخارا و دو نفر از سمرقند و سه نفر از سیستان و دو نفر از کاشغر و هفت نفر از قیروان و پنج نفر از کشمیر و چهار نفر از بوشنج و شش نفر از طبرس و چهار نفر از کنام و دو نفر از کابل و پنج نفر از بفراح و دو نفر از مراغه و چهار نفر از جوین و سه نفر از بروجرد و شش نفر از قوس و سه نفر از نسا و دو نفر از آیورد؛ و در همان روز چهار نفر از پیغمبران نزد آن حضرت حاضر شوند: عیسی و ادریس و خضر و ایلاس — علیهم السلام.

و در باب نزول عیسی (ع) حدیث متعدد وارد است چنانچه بعضی از آن مذکور می شود انشاء الله تعالی و روایتست^۲ که حق تعالی بیست و هفت نفر را از برای آن حضرت زنده می گرداند که انصار او باشند پانزده نفر از آنها از اصحاب موسی، چنان که حق تعالی در قرآن فرمود و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون^۳ و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد أسود کندی و مالک اشتر نخعی.

۱ — شبیه این حدیث را به علاوه دو حدیث دیگر در دلائل الامامه ص ۳۰۷ وارد کرده است.

۲ — ارشاد ج ۲ ص ۳۶۱ ح ۱۰ و نیز این حدیث در دلائل الامامة طبری ص ۲۴۷ با اختلافی مختصر نقل شده است.

۳ — اعراف/ ۱۵۹

(الحديث الثّانى والثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حدّثنا أحمد بن محمد بن أبى نصر، قال: حدّثنا عاصم بن حميد، قال: حدّثنا محمد بن مسلم، قال: سأَل رجل أبا عبد الله عليه السّلام متى يظهر قائمكم؟ قال: إذا كثر الغواية وقلّ الهداية وكثر الجور والفساد وقلّ الصّلاح و السّداد واكتفى الرّجال بالرّجال والنّساء بالنّساء ومال الفقهاء إلى الدّنيا وأكثر الناس إلى الأشعار والشّعراء ومسّخ قوم من أهل البدع حتى يصيروا قردة وخنازيرو قتل السّقياني، ثمّ خرج الدّجال وبالع في الاغواء والاضلال فعند ذلك ينادى باسم القائم — عليه السّلام — فى ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان ويقوم فى يوم عاشوراء، فكأنى أنظر إليه قائماً بين الركن والمقام وينادى جبرئيل بين يديه: البيعة لله. فتقبل شيعته إليه من أطراف الأرض تطوى لهم طيّاً حتى يبايعوا ثمّ يسير إلى الكوفة فينزل على نجفها، ثم يفرق الجنود منها إلى الأمصار لدفع عمال الدّجال، فيملاء الأرض قسماً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. قال: فقلت: له: يا بن رسول الله فداك أبى و أمى، أيعلم أحداً من أهل مكّة من أن يجيئى قائمكم إليها؟ قال: لا ثمّ قال لا يظهر إلا بغتة بين الركن والمقام.

یعنی: مردی پرسید از حضرت ابی عبداللّٰه جعفر بن محمد علیهما السّلام که: قائم شما کی ظهور خواهد نمود؟ آن حضرت فرمود که: چون بسیار گردد گمراه شدن و کم باشد راه راست رفتن، و بسیار گردد جور و فساد و کم شود صلاح و سداد و اکتفا نمایند مردان به مردان و زنان به زنان و میل کنند فقها به دنیا و بیشتر مردمان به شاعران و به شعرها، و مسخ گردند قومی از اهل بدعت‌ها و به صورت خوکان و بوزینگان شوند و کشته شود سفیانی بعد از آن خروج کند دجال و مبالغه نماید در اغواء و اضلال (یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان) پس در آن زمان ندا کنند به اسم حضرت قائم علیه السّلام در شب بیست و سوم ماه رمضان و قیام نماید آن حضرت در روز عاشوراء یعنی روز دهم ماه محرم. و آن حضرت فرمود که: گویا می بینم حضرت قائم علیه السّلام را ایستاده میان رکن و مقام، و منادی می کند جبرئیل علیه السلام در پیش آن حضرت که: بیعت مرخدایراست. (یعنی هر که با صاحب الزمان علیه السلام بیعت میکند حکم آن دارد که با خدای تعالی بیعت کرده)

پس روی خواهند آورد شیعیان آن حضرت به سوی آن حجت حق تعالی، از اطراف زمین و درهم پیچیده خواهد شد زمین از برای ایشان درهم پیچده شدنی، تا در اندک زمانی خود را به خدمت آن حضرت برسانند و با آن سرور بیعت کنند پس آن حضرت به جانب کوفه توجه فرموده در نجف کوفه نزول فرماید، بعد از آن لشگرها را به جانب هر شهر و هر دیار روانی سازد از برای دفع عمال دجال، پس پر کند زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و بیداد.

محمّد بن مسلم راوی این حدیث شریف است گفت: پس گفتم با آن حضرت که ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، آیا خواهد دانست کسی از اهل مکه که قائم شما از کجا می آید به مکه؟ آن حضرت فرمود که: نه (یعنی کسی از ایشان نخواهد دانست که از کجا می آید) بعد از آن فرمود که: آن حضرت ظاهر نمی گردد مگر بناگاه و بیخبر در میانه رکن و مقام (یعنی در میان رکن کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام)

وایضاً قال ابن شاذان: حدّثنا محمّد بن أبی عمیر، عن أبی الحسن علی بن موسی علیهما السّلام، قال: إنّ القائم ینادی بإسمه لیلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان

و یقوم یوم عاشوراء فلا یبقی راقداً إلا قام ولا قائماً إلا قعد ولا قاعداً إلا قام علی رجلیه من رجلیه من ذلک الصّوت وهو صوت جبرئیل علیہ السّلام ویقال للمؤمن فی قبره: یا هذا قد ظہر صاحبک فإن تشاء أن تلحق به وإن تشاء أن تقیم فأقم.

یعنی: حضرت امام رضا — علیہ السّلام — فرمود که: در شب بیست و سوم ماه رمضان به اسم حضرت قائم — علیہ الصلوٰۃ و السّلام — ندا کنند و قیام نمایند در روز عاشورا، باقی نماز خفته ای مگر آنکه بر پای شود و بایستد و ایستاده ای نباشد مگر آنکه بنشینند و نشسته ای نباشد مگر آنکه برخیزد به دو پای خود و آن آواز از جبرئیل (ع) خواهد بود و خواهند گفت به مؤمن در قبرش که: به تحقیق که ظهور کرد صاحب اگر می خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر می خواهی مقیم باشی مقیم باش برجای خود.

(الحديث الثالث والثلاثون^١)

الطالقاني عن الجلوديّ عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيبانيّ عن الضحاك بن مزاحم، عن التّراّل بن سبرة قال: خطبنا على بن أبي طالب فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال: سلوني أيها النّاس قبل أن تفقدوني، ثلاثاً، فقام إليه صعصعة بن صوحان فقال: يا أمير المؤمنين متى يخرج الدّجال؟ فقال له على عليه السّلام: اقعد فقد سمع الله كلامك وعلم ما أردت، والله ما المسؤول عنه علم ما علم من المسائل ولكنّ لذلك علامات وهيئات يتبع بعضها بعضاً كحدو الثّعل بالنّعل وإن شئت أنباتك بها. قال: نعم، يا أمير المؤمنين. فقال: احفظ فإنّ علامة ذلك إذا أمارت النّاس الصلوة وأضاعوا الأمانة واستحلّوا الكذب وأكلوا الرّبا وأخذوا الرّشَاء وشيدوا البنيان وابعوا الدّين بالدّنيا واستعملوا السّفهاء وشاوروا النّساء وقطعوا الأرحام واتبعوا الأهواء واستحقّقوا بالدّماء وكان الحلم ضعفاً والظلم فخرًا وكانت الأمراء فجرة والوزراء ظلمة والعرفاء^٢ خونة والقراء فسقة وظهرت شهادات الرّور واستعلن الفجور وقول البهتان والاثم والطغيان وحليت المصاحف و

١ - كمال الدين ج ٢ ص ٥٢٥ ح ١ وبحار ج ٥٢ ص ١٩٢ ح ٢٦.

به نظر مي رسد مرحوم مؤلف این حدیث را از بحار آورده باشد زیرا متن آن مثل بحار است.

٢ - قال الجزرئىّ العرفاء جمع عريف وهو القيم بامور القبيلة والجماعة من النّاس على أمورهم ويتعرّف

زخرفت المساجد و طوّلت المنار و أكرم الأشرار^۱ و ازدحمت الصفوف و اختلفت
 الاهواء^۲ و نقضت العقود^۳ و اقترب الموعود و شارك النساء أزواجهنّ في التجارة
 حرصاً على الدنيا و علت أصوات الفساق و استمع منهم و كان رعيم^۴ القوم أرذلهم و
 اتقى الفاجر مخافة شرّه و صدّق الكاذب و ائتمن الخائن و اتخذت المغنيات^۵ و
 المعازف و لعن آخر هذه الامة أولها و ركب ذوات الفروج السروج و تشبه النساء
 بالرجال و الرجال بالنساء و شهد الشاهد من غير أن يستشهد و شهد الآخر قضاء الذمام
 بغير حقّ عرفه و ثقّفه لغير الدين و آثروا عمل الدنيا على الآخرة و لبسوا جلود الضأن
 على قلوب الدئاب و قلوبهم أنن من الجيف و أمرمن الصبر فعند ذلك ألوحا ألوحاء^۶
 العجل العجل خیر المساكن يومئذ بيت المقدس، ليأتينّ على الناس زمانٌ يتمي
 أحدهم أنّه من سكّانه

فقام إليه أصبغ بن نباته فقال: يا أمير المؤمنين من الدجال؟ فقال: ألا إنّ
 الدجال صائد بن صيد فالشقى من صدّقه و السعيد من كذّبه يخرج من بلدة يقال لها
 إصبهان من قرية تعرف يقال لها اليهوديّة عينه اليمنى ممسوحة و الأخرى في جهته
 تضئى كأنّها كوكب الصبح فيها علقه كأنّها ممزوجة بالدم بين عينيه مكتوب كافر
 بقرئه كلّ كاتب و أمّى يخوض البحار و تسير معه الشمس بين يدي جبل من دخان و
 خلفه جبل أبيض يرى الناس أنّه طعام يخرج في قحط شديد تحته حمار أقر خطوة
 حمار ميل تطوي له الأرض منهلاً^۷ منهلاً^۸ لا يمرّ بماء إلّا غار الى يوم القيامة، ينادى

→
 الامير منه أحوالهم [م]

این توضیح در اصل کتاب بوده و بر ما روشن نیست که از مؤلف است یا بعداً اضافه شده است.
 اما آنچه بیشتر به نظر می رسد این است که این است که در جایی کتاب اضافه شده زیرا همین توضیحات مندرج
 در ذیل این حدیث عیناً در بحار بعد از نقل حدیث مزبور آمده است.
 بنابراین توضیحات عربی پاورقی از اصل کتاب است. (رجوع شود به مقدمه ما در اول کتاب).

۱ — کمال الدین: اکرم الأشرار

۲ — = : اختلف القلوب

۳ — = : نقضت العقود

۴ — زعيم فاعل بمعنى فاعل و هوسيد القوم و رئيسهم أو المتكلم منهم [م]

۵ — در کمال الدین و بحار: واتخذت القيان

۶ — ألوحا بالمد و القصر أى الشرعة منصوبى بفعل مقدر (مجمع البحرين) [م]

۷ — منهلا و تسمى المنازل التى فى الفاويز على طريق السفار مناهل لأن فيها ماء و ما كان على غير الطريق لا يسمى
 منهلاً و منه خبر الدجال يرد كل منهل و لم يبق منهل إلا إوطاه إلا مكة و المدينة (مجمع البحرين) [م]

بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجنّ والانس والشيّاطين يقول إلىّ أوليائي «أنا الذى خلق فسوّى وقدر فهدى، انا ربكم الأعلى» وَ كَذَبَ عَدُوّ اللَّهِ إِنَّهُ الْأَعْمُورُ يَطْعَمُ الطَّعَامَ وَيَمْشَى فِي الْأَسْوَاقِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ بِأَعْمُورٍ وَلَا يَطْعَمُ وَلَا يَمْشَى وَلَا يَزُولُ إِلَّا وَآكُثَرُ أَشْيَاعِهِ يَوْمُئِذٍ أَوْلَادُ الزَّانَا^٢ وَأَصْحَابُ الْقَطَايِصَةِ الْخَضِرِ^٣ يَقْتُلُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالشَّامِ عَلَى عَقْبَتِهِ تَعْرِفُ بِعَقْبَةِ أَفَيْقٍ لَثَلْتُ سَاعَاتٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ^٤ عَلَى يَدَيَّ مَنْ يَصَلِّي الْمَسِيحَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَى خَلْفِهِ، إِلَّا إِنَّ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَةُ الْكُبْرَى. قُلْنَا: وَمَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: خُرُوجُ دَابَّةِ الْأَرْضِ عِنْدَ الصِّفَاءِ مَعَهَا خَاتَمُ سَلِيمَانَ وَعَصَى مُوسَى تَضَعُ الْخَاتَمَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَطْبَعُ فِيهِ هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا وَتَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَتَكْتُبُ فِيهِ هَذَا كَافِرٌ حَقًّا حَتَّى أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَنَادِي: الْوَيْلَ لَكَ يَا كَافِرَ. وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَنَادِي: طُوبَى لَكَ يَا مُؤْمِنَ، وَدِدْتُ أَنِّي الْيَوْمَ مِثْلَكَ فَأَفُوزُ فَوْزًا. ثُمَّ تَرْفَعُ الدَّابَّةُ رَأْسَهَا فَيَرَاهَا مَنْ بَيْنَ الْخَافِقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرْفَعُ التُّوبَةَ فَلَا تَوْبَةَ تَقْبَلُ وَلَا عَمَلَ يَرْفَعُ «وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»^٥ ثُمَّ قَالَ: لَا تَسْأَلُون عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ حَبِيبِي — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَتْرَتِي.

فَقَالَ النَّزَالُ بْنُ سَبْرَةَ لَصَعْصَعَةَ: مَا عَنَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ فَقَالَ صَعْصَعَةَ: يَا بَنَ سَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي يَصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هُوَ الثَّانِي عَشْرَ مِنَ الْعَتَرَةِ الثَّاسِعِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَطْهَرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — عَهْدٌ إِلَيْهِ إِلَّا

١ — أَيْ أَسْرَعُوا إِلَى أَوْلِيَائِي [م]

٢ — دَرُ كَمَالِ الدِّينِ إِبْنِ كُؤْنَةَ اسْت: لَا يَمْشَى وَلَا يَزُولُ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. إِلَّا وَإِنَّ أَكْثَرَ أَتْبَاعِهِ يَوْمُئِذٍ أَوْلَادُ الزَّانَا

٣ — وَفَسَّرَ السِّيَوطِيُّ وَغَيْرُهُ الطَّلِيسَانَ بِأَنَّهُ شَبَّهِ الْأَرْدِيَّةَ يَوْضَعُ عَلَى الرَّأْسِ وَالْإِكْتِنَافِ [م]

٤ — كَمَالُ الدِّينِ: مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

٥ — إِنْجَامُ/ ١٥٨

قَالَ عَلَامَةُ الْمَجْلِسِيِّ — رَحِمَهُ اللَّهُ — فِي الْبَحَارِ فِي جِلْدِ الْغَيْبَةِ: أَقُولُ: رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ مَسْعُودٍ الْفَرَّاءُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ فِي هَذِهِ الْقِصَّةِ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى عَرْشًا عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: تَرَى عَرْشَ إِبْلِيسَ عَلَى الْبَحْرِ. فَقَالَ: مَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى صَادِقِينَ وَكَاذِبِينَ وَصَادِقًا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَيْسَ عَلَيْهِ دَعْوَةٌ وَيَقُولُ غَرْدُ الطَّائِرِ كَفَرَجٍ وَغَرْدٌ تَفْرِدُ وَأَغْرَدُ رَفَعَ صَوْتَهُ وَطَرَّبَ بِهِ ثُمَّ قَالَ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ: قَالَ الْخَطَّابِيُّ: يَحْتَمِلُ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ لَا يَبْلُغُ قَدْرَهُ أَنْ يَطَالِعَ الْغَيْبَ مِنْ قَبْلِ الْوَحْيِ الَّذِي يُوْحَى بِهِ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَلَا مِنْ قَبْلِ الْإِلَهَامِ وَابْضًا الَّذِي

يُخبر بما يكون بعد ذلك غير عترة الأئمة عليهم السلام.

أيضاً وفي حديث آخر روى محمد بن عمرو بن عثمان بن الفضل عن محمد بن جعفر بن المظفر وعبد الله بن محمد بن عبد الرحمن وعبد الله بن محمد بن موسى جميعاً ومحمد بن عبد الله بن ضبيح جميعاً عن أحمد بن المثنى الموصلي عن عبد الأعلى عن أيوب عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله سواء.

يعنى: نزال بن سبره گفت حضرت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام خطبه برای ما انشاء کرد، پس حمد خدا و ثناء بر آن فرمود پس گفت: سؤال کنید از من آیا التاس پیش از آنکه مرا در نیاید به سه دفعه. پس بر خواست صعصعة ابن صوحان و گفت: یا امیرالمؤمنین در چه زمان دجال خروج می کند؟ حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — به او فرمود: بنشین که خداوند عالم شنید کلام تو را و دانست آنچه تو اراده کردی و قسم به خدا که این مسئول عنه نیست از مسائلی که علم به آن حاصل توان کرد و لکن از برای خروج دجال

يلقى في روح الأولياء وإنما كان الذي جرى على لسانه شيئاً ألقاه الشيطان حين سمع النبي صلى الله عليه وآله راجع به أصحابه قبل دخول القملة. والآخر أنك لن تسبق قدراً فيك وفي أمرك ثم قال والجملة من أمره أنه كان فتنة قد امتحن الله به عباده «ليهلك من هلك عن بيته ويحيى من حي عن بيته» وقد افتتن قوم موسى في زمانه بالعجل فافتتن به وأهلكوا ونجى من هداه الله وعصمه (انتهى كلامه عن الحسين بن مسعود)

ثم قال علامة المجلس — قدس الله تربته — قال الصدوق رحمه الله بعد إيراد هذا الخبر: إن أهل العناد والجحود يصدّقون بمثل هذا الخبر ويروونه في الدجال وغيبته وطول بقائه المدة الطويلة و بخروجه في آخر الزمان ولا يصدّقون بأمر القائم عليه السلام وأنه يغيب مدة طويلة ثم يظهر فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً بنص النبي صلى الله عليه وآله والأئمة بعده صلوات الله عليه وعليهم، بإسمه ونسبه وباخبارهم بطول غيبته إرادة لإطفاء نور الله وإبطالاً لأمر ولي الله وأبى الله إلا أن يتمّ نوره ولو كره المشركون.

و أكثر ما يحتجّون به في دفعهم لأمر الحجّة عليه السلام أنّهم يقولون لم نرد هذه الأخبار التي تردونها في شأنه ولا نعرفها وكذا يقول من يجحد نبوة نبيّنا صلى الله عليه وآله من الملحدين، والبراهمة واليهود والنصارى إنّه ما صحّ عندنا شيء مما تردونه من معجزاته ولا نعرفها، فنعتقد بطلان أمره لهذه الجهة ومتى لزمننا ما يقولون لزمنهم ما يقوله هذه الطوائف وهم أكثر عدداً منهم. ويقولون أيضاً: ليس في موجب عقولنا أن يعمر أحد في زماننا هذا عمراً يتجاوز عمر أهل الزمان، فنقول لهم: أتصدّقون على أنّ الدجال في الغيبة يجوز أن يعمر عمراً يتجاوز عمر أهل الزمان وكذلك إبليس، ولا تصدّقون بمثل ذلك لقائم آل محمد عليهم السلام مع التصوص الواردة فيه في الغيبة وطول العمر والظهور بعد ذلك للقيام بأمر الله عزّوجلّ، وما روى في ذلك من الأخبار التي قد ذكرتها في هذا الكتاب ومع ما صحّ عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال كلّ ما كان في الأمم السالفة يكون في هذه الأمة مثله حذو الثعل بالثعل والقدة بالقدة. و

علامات و هیئات چند است که بعضی از آنها تابع بعضی دیگر است طابق التعل بالتعل^۱ و اگر خواسته باشی خبر می دهیم ترا به آن علامات. عرض کرد: بلی یا امیرالمؤمنین. پس فرمود آن حضرت که: حفظ کن پس بدرستی که علامت آن وقتی است که مردمان ترک کنند نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال کنند دروغ گفتن و خوردن مال ربوی را و وقتیست که رشوه بگیرند و محکم کنند بناها و دینشان را به دنیا فروشد و آمد و شد کنند با سفیهان و مشاوری کنند با زنان و قطع صلۀ رحم کنند و متابعت کنند هوا و خواهشهای خود را و بر یزند خون ناحق را، و حلم کردن را ضعیف شمرند و ظلم کردن را فخر شمرند، و أمراء فاجر بوده باشند و وزراء ستمکار و عریف قبیله و قیّم به امور قبیله (که تعرّف امور ایشان را نزد امیر می کند) خائن و قراء قرآن فسقه، و ظاهر شود شهادت دروغ و علانیه معصیت کنند و بهتان زنند و افتراء و طغیان در معصیت نمایند، و قرآن را زیور کنند و مسجدها را طلا بمالند و مناره ها را بلند کنند و اشارار را إکرم کنند و جمعیت کنند صفها، و آراء مختلف شود و نقض عقود کنند و نزدیک شود وعدۀ حق تعالی و شراکت کنند زنان شوهرهای خود را در تجارت نمودن به جهة حرص بر دنیا (یعنی زنان اکتفا به نفقه مردان نکنند و مثل مردان بازار روند در بازارها

قد کان فیمن مضی من أنبیاء الله عزوجلّ و حججه معمرین.

أمانوح علیه السلام فإنّه عاش ألفی سنة و خمسمائة سنة و نطق به القرآن بأنّه لیث فی قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً و قد روی فی الخبر الذی أسندته فی هذا الكتاب أنّ فی القائم سنة من نوح، و هی طول العمر، فكیف يدفع أمره و لا يدفع ما یشبهه من الأمور الّتی لیس شیئی منها فی موجب العقول بل لزم الأقار بها لأنّها روت عن النبی صلی الله علیه و آله و هكذا یلزم الأقار بالقائم علیه السلام من طریق السمع و فی موجب أنّ عقل من العقول أنّه یجوز أن یلیث أصحاب الکفّ ثلاثمائة سنین و ازدادوا تسعاً؟ هل وقع التصدیق بذلك إلا من طریق السمع، فلم لا یقع التصدیق بأمر القائم علیه السلام أيضاً من طریق السمع. و کیف یصدّقون بما یرد من الأخبار عن المعمرین و لا یصدّقون بما یرد عن النبی صلی الله علیه و آله و الأئمة علیهم السلام و فی القائم و غیبه و ظهوره بعد شکّ اکثر الناس فی أمره، و ارتدادهم عن القول به، كما تنطق به الآثار الصحیحة عنهم علیهم السلام هل هذا إلا مکابرة فی دفع الحقّ و جحوده؟ و کیف لا یقولون: بوقوع الغیبة مع الروایات الصحیحة من النبی صلی الله علیه و آله انه أخبر بوقوعها به علیه السلام مع أنّ إنکارها و تکذیبها مستلزم تکذیب قول النبی صلی الله علیه و آله، فی أمر القائم علیه السلام بطول عمره و غیبه. (بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۷ إلى ص ۲۰۱ به نقل از کمال الدین ص ۵۲۹) [م]

۱- این اصطلاحی است که در روایات تشبیه اعمال این اُمت به بنی اسرائیل وارد شده است و به این معنی است که عین آن اعمال بی هیچ کم و کاستی در این اُمت هم انجام خواهد شد چنان که وارد شده اگر مردی در بنی اسرائیل به سوراخی رفته است در این اُمت هم همان خواهد شد.

گردش کنند و خرید و فروش نمایند) و بلند شود صدای فِسّاق و بشنوند از ایشان و بزرگ و سید قوم رذل ترین مردم باشد، و پرهیزند فاجر را از ترس شرش و تصدیق کنند دروغ گورا و خائن را امین خود قرار دهند، و زنان مغتیه را نزد خود طلبند و مشغول ملامتی که طارِ طنبور و اقسام سازها است شوند، و لعنت کنند آخر این امت اول این امت را، و زنان بر مرکب زین دار سوار شوند و زنان شبیه مردان شوند و مردان شبیه زنان شوند، و شهادت بدهند شاهد‌ها از غیر اینکه شهادت داشته باشند، و شهادت بدهد شاهد دیگری که حق را بجا آورده باشد از غیر آنکه حق شناخته باشد، و عالم شوند از برای غیر دین و اختیار کنند عمل دنیا را بر آخرت، و پوشانند پوست میش را بر قلب گرک^۱ و قلب آنها متعفن تر از مردار است و تلخ تر از صبر است.

پس در این احوال باش سرعت کننده بسیار سرعت کننده، بهترین مسکنها در این روز بیت المقدس است. خواهد آمد زمانی بر مردمان که خواهش و تمتی کنند یکی از آنها اینکه ساکن بیت المقدس بوده باشد.

پس برخواست اصبع بن نباته پس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آن حضرت فرمود باصبع که: آگاه باش اینکه دجال صاید بن صید است^۲ و شقی آن کسیست که تصدیق او کند و سعید آن کسیست که تکذیب او کند، و بیرون میآید دجال از شهری که او را اصفهان نامند از محله معروف به یهودیه، چشم راست او ممسوح است و چشم دیگر او در پیشانی او می درخشد و روشنائی می دهد که گویا ستاره صبح است در او علاقه ایست که گویا ممزوج به خون است میان دو چشم او نوشته است کافر که هر کسی می خواند و به دریاها فرو می رود و آفتاب با او راه می رود و در پیش روی او کوه سیاهی است از دود و در عقب سر او کوه سفیدی است که مردم گمان می کنند اینکه آن کوه طعامست که بیرون آمده است در سال قحط شدید، و سوار است بر خری سفید که هر گام او یک ثلث فرسخ است، پیچیده می شود از برای آن زمین، نمی رسد به آبی مگر آنکه می گذرد تا روز قیامت که ندا می کند به ندای بلند که می شنوند کلّ جنیان و انسیان و شیاطین که: بیائید به سوی من دوستان من، منم آنکسی

۱ - کنایه از دورویی و ریاکاری است.

۲ - در باره دجال در صفحات پیشین سخن رانیده بدان جا رجوع شود.

که خلق کردم پس مستوی الخلقه گردانیدم و به اندازه خلق کردم، پس هدایت نمودم، منم پرودگار بزرگ شما. و دروغ می گوید دشمن خدا، به علت آنکه او آعور^۱ است و میخورد طعام را و راه می رود در بازارها و خدای شما عزوجل^۲ نیست بآعور و طعام نمی خورد و در بازارها راه نمی رود و فانی نمی شود. آگاه باشید بدرستی که اکثر مشایعت کنندگان او در آن روز ولد الزنا و اصحاب طياله^۳ الخضر^۴ که خداوند عالم می کشد ایشان را در شام در عقبه که معروف به عقبه افیق است در سه ساعت از روز جمعه بردست کسی که حضرت عیسی — علیه السلام — در عقب آن نماز خواهد کرد. آگاه باشید که بعد از آن قیامت کبری بر پا خواهد شد.

عرض کردیم: یا امیرالمؤمنین چیست این؟ فرمود: خروج دابة الارض در نزد کوه صفا، که با اوست انگشتر سلیمان و عصای موسی که می زند انگشتر را بر روی هر مؤمن که نقش می گیرد در آن که: این مؤمن است بر راستی و می زند انگشتر را بر روی هر کافری و نوشته می شود در آن که: این کافر است بر راستی. حتی آنکه مؤمن فریاد می کند که: «ویل» از برای تست^۵ ای کافر و کافر ندا می کند که: شجرة طوبی مختص به تو است، ای مؤمن، و تمتی می کنم من امروز که کاش مثل تو بودم پس فایز می شدم من به فوز عظیمی. پس دابة سر بالا می کند پس می بیند از میان زمین و آسمان به اذن خدای عزوجل، بعد از طلوع شمس از مغرب پس در این وقت برداشته می شود توبه، پس قبول نمی شود هیچ توبه ای و بالا نمی رود هیچ عملی و نفع نمی دهد به هیچ نفسی ایمان او که پیش از آن ایمان نیاورده بود، یا نبود که کسب کرده بود در ایمان خود خیری.

پس آن حضرت فرمود که: سؤال نکنید از آنچه بعد از این واقع می شود به جهت آنکه من عهد کرده ام با حبیب خودم پیغمبر آخر الزمان اینکه خبر ندهم به آن چیزها بغیر از عترت و اهل بیت خود را.

پس عرض کرد نزال بن سبره به صعصعه که: چه قصد فرمود آن حضرت

۱ — یعنی یک چشمی

۲ — و ظاهر این است که مراد به طياله خضر کلاه نمد که ادا به نشینان مثل الوار و اکراد که بر سر می گذارند بوده باشد زیرا که اکثر آنها نمد زرد رنگ می باشد. [م]

۳ — یعنی بدی و بدبختی برای تو است و به قول روایات و یل چاهی در جهنم است.

به این قول؟ صمصمه گفت: یا بن سبره این آن کسی است که حضرت عیسی بن مریم — علیهما السلام — در عقب او نماز می کند، آن دوازدهم از عترت من است که نهم از وُلد حضرت امام حسین علیه السلام است، و او آفتاب طالعست که از جانب مغرب طلوع می کند و ظاهر می شود نزد رکن و مقام، که طاهر میکند زمین را از لوث معصیت و قرار می دهد میزان عدل را، پس ظلم نمی کند احدی احدی را، پس خبر داد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اینکه حبیب او رسول خدا عهد کرده با او که خبر ندهد به آنچه واقع می شود بعد از آن بغیر از عترت و اهل بیت را.

ومثله ما قال شیخ ابن شاذان: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ آبَائِهِ، عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ — قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الدَّجَالِ قَالَ أَنَّهُ يَخْرُجُ فِي قَحْطٍ شَدِيدٍ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهَا أَصْفَهَانُ مِنْ قَرْيَةٍ تَعْرِفُ بِالْيَهُودِيَّةِ عَيْنَهُ الْيَمْنَى مَمْسُوحَةٌ وَالْأُخْرَى فِي جِبْهَتِهِ تَضْيِئُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِيهَا عِلْقَةٌ يَنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَسْمَعُ كُلٌّ مِنْ كَانَتْ بَيْنَ الْخَافِقِينَ مِنَ الْجَنِّ وَالْأَنْسِ يَقُولُ: «أَنَا الدِّيُّ خَلَقَ فَسَوَى وَقَدَّرَ فَهَدَى أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»، فَفِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ خُرُوجِهِ يَتْبَعُهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الْيَهُودِ وَالْأَعْرَابِ وَالنِّسَاءِ وَأَوْلَادِ الزَّانَا وَالْمَدْمَنِينَ بِالْخَمْرِ وَالْمَغْنِينَ وَأَصْحَابَ اللَّهْوِ وَيَجْتَمِعُ عِنْدَهُ سَحَرَةُ الْجَنِّ وَالْأَنْسِ، وَيَكُونُ مَعَهُ إِبْلِيسُ وَمَرْدَةُ الشَّيَاطِينِ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْأَطْعَمَةِ وَالْأَشْرَبَةِ، وَيَذْبَحُ لَهُ وَلِأَصْحَابِهِ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالْجَدَاءِ وَالْحِمَلَانِ وَيَحْمِلَانِ وَيَحْلُبُ لَهُمُ الْبَاقِ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ فِي أَيِّ وَقْتٍ يَرِيدُونَ أَرَادُوهُ، وَهُوَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقْتُلُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَوْ غَيْرِهِمْ فَيُؤَارِيهِ أَحَدٌ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَيَرَى النَّاسَ نَفْسَهُ بِصُورَتِهِ فَيُخِيلُهُمُ الدَّجَالُ أَنَّهُ يَحْيَى وَيَمِيتُ وَبِذَلِكَ يَغْوِيهِمْ أَشَدَّ الْإِغْوَاءِ فَيَطُوفُ الْبُلْدَانَ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَقْمَرٍ وَالشَّيَاطِينِ مَعَهُ مَعَ الْقُبُولِ وَالْمَزَامِيرِ وَالْبُوقَاتِ وَكُلِّ آلَةٍ مِنَ آلَاتِ اللَّهْوِ، فَيَسِيحُ الزَّانَا وَاللَّوَاظِ وَسَائِرَ الْمَنَاهِي حَتَّى يَبَاشِرَ الرِّجَالَ النِّسَاءَ وَالْغُلَمَانَ فِي أَطْرَافِ الشُّوَارِعِ عَرَبَانًا وَعِلَانِيَةً وَيَفْرُطُ أَصْحَابَهُ فِي أَكْلِ لَحْمِ الْخَنَزِيرِ وَشَرَبِ الْخَمْرِ وَإِرْتِكَابِ أَنْوَاعِ الْفُسُوقِ وَالْفُجُورِ وَيَسْخَرُ آفَاقَ الْأَرْضِ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَمَرَاقِدَ الْأَثَمَةِ

۱ — القمره بالقَم لَوْنِ إِلَى الْخَضِرَةِ أَوْ بَيَاضٍ فِيهِ كَدْرَةٌ. [م]

اهل اسلام متفقند بر بقاء دجال و حال آنکه عام و خاص روايت کرده اند که در زمان سيد عالميان متولد شد و به دعای حضرت پنهان شد با آنکه در اين عالم خداوند رحمان ما را امن کرده از شر

عليهم السلام فإذا بلغ في طغيانه وملاء الأرض من جوده وجور أعوانه يقتله من يصلي خلفه عيسى بن مريم عليهما السلام.

یعنی مفصل بن عمر روایت کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از آباء گرام خود، از حضرت امیرالمؤمنین — علیهم السلام — که آن حضرت گفت که: از حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — پرسیدند از حال دجال، آن حضرت فرمود که: در سالی که قحط سختی باشد خروج خواهد کرد دجال در اصفهان از دهی که آن ده معروف باشد به یهودیه چشم راستش هموار باشد و نباشد و جای چشم راست با پیشانی یکسان باشد و چشم دیگرش در پیشانیش باشد، و درخشنده و روشنی دهنده باشد، چنانکه گویا ستاره صبح است، و در آن لخت خونی باشد، ندا کند دجال به بلندتر آواز خود، چنانکه هرکس از جن و انس که در ما بین الخافقین باشد بشنود، (یعنی خلق مشرق و مغرب عالم از جنیان و آدمیان همه ندای او را بشنوند) و بگوید که: به سوی من آئید و به نزد من حاضر شوید ای دوستان من، منم آن خدائی که آفرید همه چیزها را و راست گردانید اجزای آن چیزها را و منم آن خدائی که مقدر گردانید هر چیزی را، پس راه نمود خلق را، منم پروردگار شما، آن پروردگاری



آن حتی آنکه مکان او را به ما نشان داده اند که از کجا ظاهر می شود و در کتب شیعه و سنی مذکور است که در اصفهان در قریه یهودیه ظاهر می شود و آن لعین در حین تولد سخن می گفت و آنچه از احادیث ظاهر می گردد آنست که اخبار کردن مغیبات به ارشاد شیاطین بوده و گاه ادعای رسالت و گاهی ادعای خدائی می کرد، چنانچه این عمر روایت کرده که بعد از آنکه خبر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید که دجال چنان و چنان است. حضرت از جهت امتحان فرمود که این باعانت شیطان است و از بانث سحر و کهنانت و امثال آنست که بسیاری از گفته های او دروغ است و وجودش از جهت زیادتی امتحان بندگان است. راوی گفت چون آن جناب با اصحاب نماز صبح را اداء نمود فرمود: برخیزید و با من بیائید. آن جناب بیرون آمده بیرون مدینه نزد خانه دجال توقف فرمود و اصحاب ندا کردند مادر دجال خدمت رسول خدا آمد. حضرت فرمود: می خواهم بر عبدالله داخل شوم زیرا که نام دجال عبدالله بود. مادر دجال عرض کرد: مناسب رتبه و جلال تو نیست و کم عقلست و کودک است و جامه خود را ملوث می کنند. حضرت فرمود: باید داخل شوم عرض کرد اگر خلاف ادب کند با خود شماسست. فرمود: بلی. پس در را گشود و خود زود به نزد دجال رفته، گفت: برخیز که رسول پروردگار آمده و با ادب باش و ساکت باش. پس آن لعین از هیبت پیغمبر — صلی الله علیه و آله — بر خاسته و می گفت: چه باعث است مادرم را، لعنت باد بر او، و اگر می گذاشت هر آینه من می گفتمت اخبار روزگار آینده را و امور چند اظهار می کردم. حضرت فرمود: ای عبدالله چه می بینی. گفت: حق و باطلی و تختی می بینم بر آب. حضرت به اصحاب فرمود: این تخت از شیطانست. پس

که برتر و بلندتر است، از همه کس و همه چیز. پس در روز اول او متابعت کنند او را هفتاد هزار کس از جهودان و عربان بادیه نشین و زنان و اولاد زنا و کسانی که دائم الخمر باشند و غناکنندگان و اصحاب لهو، و نزد دجال جمع خواهند شد ساحران جن و انس و در آن هنگام ابلیس پر تلبیس با متمرده شیاطین و دیوان سرکش لعین با او خواهند بود و همچنین هر چیزی از اطعمه و آشر به با او خواهد بود، و خواهند کشت از برای او و اصحاب او از گاو و گوسفند و بزها و بره ها، و خواهند دوشید از برای ایشان شیر گاو و گوسفند در هر وقتی که خواهند، و دجال در هر روزی خواهد کشت یکی را از اصحاب خود یا غیر از اصحاب خود و آن کشته را یکی از شیاطین پنهان خواهد کرد و خود را به صورت آن کشته به مردمان خواهد نمود، و دجال به خیال خواهد انداخت مردمان را که جان می ستانند و حیات می دهد و به آن مکر و تزویر مردمان را سخت گمراه خواهد گردانید، پس بر خر آقمر (یعنی سفید گرفته ای) سوار شود و شیاطین با او همراه با طبل ها و مزمارها و بوق ها و هر آلتی از آلات لهو در شهرها خواهند گردید و زنا و لواط و سایر مناهی را حلال خواهد گردانید (یعنی حکم خواهد کرد به حلال بودن جمیع محرمات) تا به مرتبه ای که مردان با زنان و پسران برهنه و

فرمود. بگو «أشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا رسول الله» آن لعین در جواب آن جناب گفت: تو شهادت بده بلا إلا إلا الله و اینکه منم رسول الله، به علت آنکه خدا تو را از من احق قرار نداده. پس آن جناب بعد از این خطاب با اصحاب عود نمود و در صبح دیگر باز با اصحاب نزد باب دجال آمد. مادر دجال خدمت آن جناب آمد، در را گشود، مادر دجال رفت نزد او و او را ترسانید، پس آن لعین آمد خدمت آن جناب، پس دجال به حضرت گفت: چه می شود او را، لعنت بر این زن باد، چرا نمی گذارد که من هر چه می خواهم بگویم. باز حضرت از جهت اتمام حجت تکلیف اسلام به دجال کرد. آن لعین بد فعال ادعای نبوت کرد، پس حضرت از نزد او رفته، تا صبح روز سوم بعد از نماز آن حضرت به اتفاق اصحاب به در خانه آن لعین آمد، مادر آن لعین او را خبردار نمود که با ادب بنشین که پیغمبر آخر الزمان می آید. پس آن حضرت بعضی از آیات سوره دخان را — که در همان روز نازل شده بود — بر او خواند، بعد از آن فرمود: أشهد أن لا إله إلا الله و أني رسول الله. آن بیکتاب جواب گفت: توشهادت بده که منم رسول الله از کجا شد رتبه شما ز یاده بر رتبه من؟ حضرت فرمود: ای مردود نصیحت تو را سود نمی دهد، من در دل تو می دانم اجل تو را و حضرت قرائت فرمود «يوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب أليم» (سوره دخان آیه ۱۰) بعد از آنکه حجت خدا را بر دجال تمام نمود به او خطاب فرمود که: توبه امل خود نمی رسی (یعنی دعوای رسالت توبه جایی نمی رسد) و از اجل خود تجاوز نمی کنی و در وقت معهود کشته می شوی. پس خطاب به اصحاب کرده فرمود: بدانید که خداوند عالم هر امتی را در همه اعصار ترسانید از فتنه و فساد دجال و خبر داد همه انبیاء را که چنین لعینی را در زمین خلق می کنم

عریان در اطراف راهها و علانیه مباشرت نمایند. و افراط خواهند کرد اصحاب او در خوردن گوشت خوک و شرب خمر و ارتکاب انواع فسوق و فجور و آفاق زمین را مسخر خواهد گردانید، مگر مکه معظمه و مدینه طیبه و مراقد امامان — علیهم السلام — پس چون مبالغه نماید در طغیانش، و پر شود زمین از جور او و جور اعوانش، خواهد کشت او را آن کسی که نماز خواهد گذارد در پشت سر او عیسی بن مریم علیهما السلام. (یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه او را بقتل خواهد رسانید)

→
که جمعی را از دین بدر می برد و هر رسولی با امت خود پناه به خدا بردند از شر این روسیاه و خداوند عالم به علت حکمت چند امر او را تاخیر کرد إلى حال و الحال او را محبوس می کند تا هر زمانی که خدا او را رخصت دهد خروج می کند، در سال قحط که مردم هر محال همه به جوع مبتلا باشند و یک کوهی از نان با اوست و نهی آب و با اوست جنت و قصور و دریائی آتش و در این زمان ادعای رسالت می کند، و در آن زمان می گوید منم خداوند زمین پس هر یک این لعین را نشان کنید و بدانید که این بیدین یک چشم است و در آن وقت بر حماری سوار است که از گوش دیگرش یک میل راهست پس هر صاحب معرفتی می داند که خدا جسم و جسمانی نیست که بر خر سوار شود و برتر است از اینکه به حاشه بصر دیده شود پس فرمود که اکثر کسانی که در آن زمان از عقب نان او می روند کافر می شوند و از رحمت خداوند محروم می گردند و فرمود که حاضران اسم و نشان این به غائبان برسانند، پس دعا فرمود خدا او را پنهان کند. و این هم دلالت واضحی است بر نبوت زیرا که اگر صادق بود مغلوب حضرت نمی شد و جماعت ستیان مثل شیعه این روایت را بیان کرده اند و گفته اند از دعای سید انبیاء خدا او را محبوس نمود تا آخر الزمان که خداوند عالم صاحب الزمان را موجود کند از نسل محمد مصطفی — صلی الله علیه و آله — و دجال را رخصت خروج دهد. [م]

این روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین ج ۲ ص ۵۲۸ ح ۲ و علامه مجلسی رحمه الله در بحار ج ۵۲ ص ۱۹۵ ح ۲۷ آورده اند لیکن نام دجال در آن برده نشده و اسم آن شخص کافر در روایت عبدالله است. چنانچه ملاحظه می شود، عباراتی که در وصف دجال و اعمال او بکار رفته مبهم و سر بسته است و برای ما دقیقاً روشن نیست که دجال چه کسی است چنانکه در صفحات پیش توضیحاتی در این باره وارد کردیم، اما به هر جهت اطلاق دجال به هر موجود بد کردار راهی خلاف اصطلاح روایات پیمودن است.

(الحديث الرابع و الثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حَدَّثَنَا فضالة بن أيوب، قال: حَدَّثَنَا عبد الله بن سنان، قال: سأل أبي عن أبي عبد الله عليه السلام عن السلطان العادل، قال: هومن افترض الله طاعته بعد الأنبياء والمرسلين على الجنِّ والأنس أجمعين، وهو سلطان بعد سلطان إلى أن ينتهى إلى السلطان الثانی عشر.

فقال رجل من أصحابه: صف لنا من هم يابن رسول الله؟ قال: هم الذين قال الله تعالى فيهم «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم»^٢ والذين خاتمهم الذي ينزل في زمن دولته عيسى عليه السلام من السماء ويصلى خلفه وهو الذي يقتل الدجال ويفتح الله على يديه مشارق الأرض ومغاربها ويمتد سلطانه إلى يوم القيمة.

يعنى: عبد الله بن سنان گفت كه: پدرم سؤال كرد از حضرت امام جعفر — عليه السلام — از سلطان عادل. آن حضرت فرمود كه: آن كسى است كه حق تعالى فرض گردانیده است اطاعت و فرمان برداری او را بعد از پیغمبر بر جمیع آدمیان و جتیان، و او سلطانی است بعد از سلطان، تا آنكه منتهی شود به سلطان

دوازدهم.

پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که: صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا؟ فرمود که: ایشان آنکسانند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده است که: «اطيعُوا اللَّهَ واطيعُوا الرّسولَ واولی الامر منکم» و آنکسانی اند که خاتم ایشان آن کسی است که حضرت عیسی — علیه السّلام — در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان، و نماز خواهد کرد در عقب او، و اوست آنکسی که خواهد کشت دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدایتعالی به دست او مشارق و مغارب زمین را و طول می کشد پادشاهی او تا به روز قیامت.

(الحديث الخامس والثلاثون^۱)

قال فضل بن شاذان: حدَّثنا محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى، قالا: حدَّثنا جميل بن درَّاج عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين — عليهم السلام — أنه قال: الاسلام والسلطان العادل اخوان لا يصلح واحد منهما إلا بصاحبه؛ الاسلام أس والسلطان العادل حارس، ما لا أس له فمنهدم وما لا حارس له فضايغ، فلذلك إذا رحل قائمنا لم يبق أثر من الاسلام وإذا لم يبق أثر من الاسلام لم يبق أثر من الدنيا.

یعنی: حضرت امام جعفر از آباء گرام عظام خود نقل فرموده از حضرت امیرالمؤمنین — عليهم السلام — که آن حضرت فرمود که: اسلام و سلطان عادل دو برادرند توأم، اصلاح بهم نمی‌رسانند واحد از اینها مگر به صاحبش، اسلام اصل اساس است و سلطان عادل پاسبان و حافظ آن است چیزی که اساس ندارد پس منهدم و خراب است و آنچه حارس ندارد پس ضایع است، پس از این جهت است که چون رحلت کند قائم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و هرگاه باقی نماند اثری از اسلام باقی نمی‌ماند اثری از دنیا.

این حدیث دلالت واضحه دارد بر آنکه به رحلت صاحب علیه السلام دنیا منقرض می گردد و از دنیا اثری باقی نمی ماند^۱

کما قال الشيخ أبو جعفر محمد بن يعقوب الكيني - نور الله مرقده - في كتاب الكافي، في باب أنّ الأرض لا تخلو من حجة، محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله أجل وأعظم من أن يترك الأرض بغير إمام^۲.

یعنی: امام جعفر علیه السلام فرمود که: بدرستی که حق تعالی بزرگتر و عظیم تر است از آنکه واگذارد زمین را به غیر امام عادل. و این معنی مذکور است در چند حدیث.

۱ - علامه مجلسی رحمه الله در بحار ج ۵۳ ص ۱۴۵ باب سی ام آن هشت حدیث تحت عنوان خلفاء مهدی علیه السلام و اولاد او و آنچه بعد از او خواهد بود وارد کرده است آن چه در این احادیث به چشم می خورد اشاره آنها به ادامه دولت حضرت مهدی علیه السلام توسط ائمه علیهم السلام و یا اشخاص صالح دیگری است. از طرفی بعضی احادیث همچون این حدیث ظاهراً این موضوع را که بعد از حضرت حجت علیه السلام دیگر دنیایی باقی باشد رد می کند و چنانچه مشاهده می شود مرحوم مؤلف نیز همین را استنباط کرده است.

۲ - در اصل یعنی کتاب کافی بغير امام عادل است و در ترجمه حدیث مندرج در کتاب هم بغير امام عادل آمده است بنابراین به احتمال لفظ «عادل» در حدیث ساقط شده است. ضمناً حدیث در کافی ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۶ می باشد.

(الحديث السادس والثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَسِيرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ التَّخَمِيُّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أذنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ صعدَ المنبرَ فدعا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَنَاشَدَهُم بِاللَّهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ وَانْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — وَيَعْمَلُ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جِبْرِيلَ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — حَتَّى يَأْتِيَهُ فَتَنَزَلَ الْحَاطِمُ فَيَقُولُ لَهُ: أَيْ شَيْئٍ تَدْعُو. فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَقُولُ جِبْرِيلُ (ع): أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَبَايِعُكَ أَبْسطْ يَدَكَ. فَيَمْسَحُ عَلَى يَدِهِ وَقَدْ وَاثَاهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا فَيَبَايِعُونَهُ وَيَقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ أَلْفِ نَفْسٍ ثُمَّ يَسِيرُ بِهَا إِلَى الْمَدِينَةِ.

يعنى: حق تعالى هرگان اذن بدهد حضرت قائم عليه السلام را در ظهور بر منبر برآید و مردمان را به متابعت خود دعوت فرماید و سوگند دهد ایشان را به خدا و بخواند ایشان را به حق خود و اینکه به سیرت حضرت رسول در میان ایشان سلوک فرماید، و به کردار آن حضرت در زمان ایشان عمل فرماید. پس حق تعالى جبرئیل را برانگیزد تا در حطیم به نزد آن حضرت آید، پس بگوید با آن حضرت

که: به چه چیز می‌خواهی مردمان را؟ حضرت صاحب علیه السلام او را خبر دهد، پس جبرئیل گوید: منم اول کسی که بیعت کند با تو، بده دست خود را. پس دست خود را بمالد به دست آن حضرت و به تحقیق که وفا کنند با او سیصد و سیزده نفر با آن حضرت به بیعت کردن و در مکه بماند تا عدد سپاهش به ده هزار نفر رسد، و بعد از آن سیر نماید با آن لشکر به سوی مدینه.

(الحديث السابع والثلاثون^١)

قال ايضاً في الكافي: حَدَّثَنَا صفوان بن يحيى ومحمد بن أبي عمير، عن معوية بن عمار، عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: إذا خرج القائم — عليه السلام — من مكة بنادي: ألا لا يحملن طعاماً ولا شرباً. وحمل معه حجر موسى بن عمران عليه السلام وهو قربة لا ينزل منزلاً إلا انفجرت منه عيون فمن كان جاعاً شبع ومن كان ظمآنًا روى ورويت دوابهم حتى ينزلوا التجف من ظهر الكوفة.

يعني: حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود که: چون قائم عليه السلام از مکه بیرون رود، منادی آن حضرت ندا کند که: می باید که کسی آب و طعام با خود برندارد. و سنگ موسی بن عمران را با آن حضرت بردارند و آن سنگ را به شتر بار کنند و آن حضرت در هیچ منزلی نزول نفرماید، الا آنکه منفجر شود از آن سنگ چشمه ها، پس هر کس گرسنه باشد از آشامیدن آب آن چشمه ها سیر گردد و هر کس تشنه باشد سیراب شود و سیراب گردند چهار پایان ایشان، تا فرود آید در نجف از پشت کوفه.

و در حدیث دیگر فرمود که: در آن روز نفع و فائده ندهد نفسی را که

ایمان نیاورده باشد، پیش از آنکه آنحضرت با شمشیر قیام نماید، و اگر چه ایمان آورده باشد به آبای آن حضرت.

حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — فرمود که: چون حضرت قائم علیه السلام، قیام نماید، سیر فرماید تا به کوفه، پس بیرون آیند قومی که ایشان را یزیدیه گویند، بر ایشان اسلحه باشد، یعنی مسلح باشند پس به آن حضرت گویند که: باز گرد به آنجائی که از آنجا آمده ای که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست. پس آن حضرت شمشیر بر ایشان گذاشته همه را به قتل رساند. بعد از آن به کوفه در آید و هر منافق مرتابی را بکشد و قصرهای کوفه را خراب کند و جنگ کنندگان آن شهر را مقتول سازد تا راضی شود خدای تعالی.

(الحديث الثامن و الثلاثون^۱)

قال ابن شاذان: حدّثنا محمّد بن أبي عمير، عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: يعطى الله تعالى لِكُلِّ واحد من أصحاب قائمنا قوّة أربعين رجلاً ولا يبقى مؤمن إلّا صار قلبه أشدّ من زبر الحديد.

يعنى: حضرت امام جعفر — عليه السلام — فرمود که: عطا خواهد نمود حق تعالی به هر یک از اصحاب قائم ما، قوّت چهل مرد، و باقى نخواهد ماند مؤمنى مگر آنکه دلش سخت تر شود از آهن پاره ها.

(الحديث التاسع والثلاثون^١)

قال حدثنا ايضاً محمد بن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: إذا قام القائم صلوات الله عليه حكم بالعدل وارتفع في أيامه الجور وامت به السبل وأخرجت الأرض بركاتها وردّ كل حق إلى أهله ولم يبق أهل دين حتى يظهروا الإسلام ويعترفوا بالإيمان أما سمعت قول الله عز وجل^٢ «وله أسلم من في السموات والأرض طوعاً وكرهاً وإليه ترجعون»^٢ وحكم في الناس بحكم داود عليه السلام وحكم محمد — صلى الله عليه وآله — فحينئذ تظهر الأرض كنوزها وتبدى بركاتها، فلا يبتد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقة ولا لبرة لشمول الغنى جميع المؤمنين، ثم قال: انّ دولتنا آخر الدول ولم يبق أهل بيت لهم دولة إلا حكموا قبلنا لئلا يقولوا إذا رأوا سيرتنا إذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء وهو قول الله عز وجل^٣ «والعاقبة للمتقين»

يعنى: هرگاه قیام نماید حضرت قائم — علیه السلام — به عدالت حکم کند و مرتفع شود در روزگار به سبب وجود آن حضرت جور و ظلم و ایمن می گردد

راه‌ها، و زمین و برکات خود را بیرون خواهد انداخت و آن حضرت رد می‌فرماید هر حقی را به صاحبش و اهلش، و اهل هر دینی اظهار اسلام کند و اعتراف و اقرار به ایمان نماید، و کسی بر دین غیر اسلام باقی نماند؛ آیا نشیدی که حق تعالی می‌فرماید: «وله أسلم من فی السموات ومن فی الأرض طوعاً و کرها وإلیه ترجعون» و حکم خواهد نمود در میان مردمان به حکم داود — علیه السلام — و حکم محمد — صلی الله علیه و آله — پس در آن هنگام ظاهر خواهد گردانید زمین گنج‌های خود را و پدید سازد برکات خود را پس نمی‌یابد در آن روزگار مردی از شما موضعی از برای صدقه و نیکوئی کردن خود (یعنی مستحق در عالم بهم نرسد) به سبب اینکه جمیع مؤمنان توانگر باشند. بعد از آن حضرت فرمود که: دولت ما آخر دولت‌ها است و باقی نماند اهل بیتی که ایشان را دولتی باشد إلا آنکه حکم کنند پیش از ما، تا نگویند هرگاه که سیرت و روش ما را ببینند که: هرگاه ملک و دولت یا بیم ما سلوک نمائیم مثل سیرت و سلوک ایشان. و قول حق — سبحانه و تعالی — مشیر به دولت ما است که می‌فرماید: «والعاقبة للمتقين»

فضل بن یسار، روایت کرد از حضرت امام جعفر — علیه السلام — که آن سرور فرمود که: چون حضرت قائم — علیه السلام — قیام نماید، خیمه‌ها بزنند (یعنی بفرماید که سرپرده‌ها بر سر پای کنند) از برای کسانی که تعلیم دهند مردمان را به قرآن بر وجهی که فرو فرستاده است حق سبحانه و تعالی؛^۱ پس دشوارتر خواهد بود قرآن بر کسی که حفظ کرد این قرآن را. از جهت آنکه این قرآن را مختلف و مغشوش جمع کرده‌اند به حسب تقدیم و تأخیر و زیاد و نقصان، چنانچه مرویست که آیات دالّه بر امامت و خلافت امیر مؤمنان بلا فصل را إسقاط کرده‌اند، و همچنین آیات داله برخلاف اهل بیت علیهم السلام را إسقاط کرده‌اند.

۱ — کفایة المهتدی

وفی حدیث آخر عن ابی عبد الله علیه السلام حکم بین الناس بحکم داود لایحتاج إلى بینة یلهمه الله تعالی لیحکم بعلمه ویخیر کل قوم بما استنبوه ویعرف ولیه من عدوه بالتوسم قال الله تعالی (إن

(الحديث الأربعون^۱)

قال فضل بن يسار: حدثنا محمد بن ابي عمير، عن حماد بن عثمان عن الحلبي، عن ابي عبد الله — عليه السلام — قال: اذا قام قائمنا اشرقَت الارض بنوره و استغنى العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظلمة و يعمر الرجل في ملكه حتى يولد له الف ذكر لا يولد له فيها انثى و تظهر الارض كنوزها حتى يراها الناس على وجهها و يطلب الرجل منكم من يقبله بماله و يأخذ منه زكاته فلا يجد آخداً يقبل ذلك منه استغنى الناس بما رزقهم الله من فضله.

يعنى هر گاه قیام نماید قائم ما روشن شود زمین از نور او و مستغنی شوند بندگان از ضیاء و روشنی آفتاب و ظلمت و تاریکی برود و مردم عمر دراز یابند و معمر گردند در زمان پادشاهی آن حضرت تا بمرتبه ای که هزار فرزند مذکر از نقطه اوبه وجود آید که در میان ایشان یک مؤنث نباشد، و ظاهر گرداند زمین گنج های

۱ — کفایة المهتدی

عن فضل بن شاذان مسنداً عن أبي جعفر — عليه السلام — انه قال: يملك المهدي ثلثمائة وتسع سنين كما لبث اهل الكهف في كهفهم و يكون كوفة دار ملكه و يمضى قبل القيامة بأربعين يوماً، و يفتح الله له شرقاً في الارض و غربها و يقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد — صلى الله عليه وآله — يسير بسيرة سليمان بن داود (لمؤلفه رحمه الله) [م]

خود را تا بینند مردمان بر روی زمین آن گنج ها را، و طلب کند مردی از شما کسی را که بخششی نماید به او از مال خود و بگیرد آن کس از این مرد زکات او را، پس پیدا نشود و نیابد احدی را که قبول کند آن را از او و بی نیاز و مستغنی باشند مردمان به سبب آنچه روزی داده حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از فضل خود.

منهج دوم

منهج دوم — در اثبات رجعت است: بدانکه رجعت از جمله ضروریات مذهب محقق شیعه اثنا عشریه است و از جمله اجماعیات میان شیعه امامیه است، چنانچه اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده‌اند، مثل سید ابن طاوس و شیخ طبرسی و شیخ مفید و سید مرتضی و محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و غیر ایشان از اعظم علمای امامیه — رضوان الله علیهم^۱ — و در میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله همیشه تنازع و تشاجر بوده و بسیاری از علمای شیعه و محدثین، رسائل علاحده در این مسئله نوشته‌اند، چنانکه از کتب رجال معلوم می‌شود.^۲

- ۱ — بعضی دیگر از این علماء، حسن بن سلیمان حلی، فخرالدین طریحی، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، سید نعمه الله جزائری، ابوالحسن الشریف، حبیب الله کاشانی، علامه مجتهد اصفهانی می‌باشند برای اطلاعات بیشتر به کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ صفحات ۲۴۳ الی ۲۹۹ رجوع شود.
- ۲ — در الذریعة ج ۱ ص ۹۰ کتبی را با عنوان اثبات الرجعة نام می‌برد که حاوی بیست کتاب می‌باشد ضمناً در کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ ص ۳۴۹ و نیز مقدمه ترجمه کتاب الايقاظ من الهجعة ۲۹ کتاب نام برده شده است و نیز در کتاب بیان الفرقان ج ۵ ص ۲۵۴ نیز در این باره بیاناتی دارد و نیز در خود کتاب الايقاظ ص ۶۱ در این مورد کتبی را از قدامای اصحاب حدیث برمی‌شمارد.

و ابن بابویه ره از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است^۱ که: از ما نیست که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند. و علامه مجلسی — نورالله مرقدہ — در کتاب بحار الانوار زیاده از چهل نفر از مصتفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته است.^۲

و مراد به رجعت آنست که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم — علیه السلام — نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد به دنیا بر می گردند؛ نیکان برای آنکه به دیدن دولت ائمه خود دیده هایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیک های ایشان در دنیا به ایشان برسد و بدان برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمی خواستند که به اهل بیت رسالت — علیهم السلام — برسد و برای انتقام کشیدن شیعیان از ایشان. و اما اوساط و سایر مردمان در قبرهای خود می مانند تا در قیامت محشور شوند، چنانچه در احادیث بسیار وارد شده استکه: رجوع نمی کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر، اما سایر مردم پس ایشان را به حالت خود وا می گذارند.^۳

و در احادیث بسیار وارد شده که مراد از دابة الارض که در این آیه وارد است که حق تعالی فرموده است: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ^۴» یعنی: واجب شود عذاب خدا بر ایشان (یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان) نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابة زمین که سخن گوید با ایشان که: بدرستی که مردم بودند که به آیات ما یقین نداشتند، حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله علیه — است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان — علیهما السلام — با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقاً، و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد

۱ — بحار ج ۵۳ ص ۹۳ ح ۱۰۱ به نقل از من لایحضره الفقیه قال الصادق علیه السلام: لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و [لم] یستحل متعتنا.

۲ — بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۲۳.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۳۹ ح ۱ و همان مدرک ص ۵۳ و نیز ص ۶۱ و نیز تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۱.

۴ — نمل / ۸۲

بست که او کافر است حقاً.^۱

و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبع بن ثباته و غیر ایشان روایت کرده‌اند که دابة الأرض علی بن ابی طالب — علیه السلام — است.^۲

و در کتب عامه از ابن عباس و غیر او مثل این اخبار روایت کرده‌اند، چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است که: دابة الارض از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود، پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد، یا در میان دو دیده‌اش، پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی آنرا روشن خواهد کرد، مانند ستاره درخشان، یا آنکه در میان دو چشمش نوشته می‌شود مؤمن، و انگشتر را بر بینی کافر می‌زند و سیاه می‌شود و جمیع رویش را تیره می‌کند، یا در میان دو دیده‌اش نوشته می‌شود کافر.^۳

و در قرآن وارد است آیات متعدده که تفسیر آنها به رجعت شده است^۴ از آنجمله حق تعالی فرموده: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بآيَاتِنَا»^۵ یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها را، که تکذیب می‌کنند به آیات ما. و جناب حضرت فرمود که: این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده می‌کند و مابقی را وا گذارند،^۶ و اما در شأن و احوال قیامت حق تعالی فرموده است: «وَحْشَرْنَا هُمْ قَلَمُ نَغَايِزُ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۷ یعنی محشور گردانیم ایشان، را پس ترک نکنیم احدی از ایشان که زنده نکنیم. و فرمود که مراد به آیات امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام اند.

و از آن جمله حق تعالی میفرماید: «إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْنَا مَعَادًا»^۸ یعنی بدرستی که کسی که بر تو واجب گردانیده قرآن را (در نماز یا در عمل به آن) هر آینه تو را بر می‌گرداند به سوی محل عود در دنیا، در زمان

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۵۲۷ و تفسیر نورالثقلین ج ۴ ص ۹۷.

۲ — الايقاظ من الهجعة باب سوم ص ۷۶.

۳ — تفسیر کشاف ج ۳ ص ۱۵۳.

۴ — این آیات را می‌توان در بحار ج ۵۳ باب رجعت والايقاظ من الهجعة ص ۷۲ باب سوم و کتاب الشيعة والرجعة ج ۲ پیدا کرد.

۵ — نمل / ۸۳.

۶ — تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۰ و بحار ج ۵۳ ص ۶۰ ح ۴۹.

۷ — کهف / ۴۷.

۸ — قصص / ۸۵.

رجعت. در احادیث بسیار وارد شده است که مراد به این آیه، رجعت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — است به سوی دنیا در رجعت.^۱

و از آنجمله قوله تعالی: «وَلَنِّ قَتْلَم فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْمُتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ»^۲ یعنی: البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه به سوی خدا محشور می شوید. منقولست با اسانید متعدده که این آیه در رجعت است و مراد از فی سبیل الله، راه ولایت علی و ذریت او — علیهم السلام — است، پس هر که ایمان به این آیه داشته باشد، باید اعتقاد داشته باشد به آنکه او را کشته شدنی و مرگی هست، اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر می گردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر می گردد تا در راه ایشان کشته شود.^۳ و فرمود که قوله تعالی: «كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۴ یعنی هر که کشته شود مرگ را نچشیده است، البته در رجعت بدنیا بر می گرد تا مرگ را بچشد.

در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که^۵ فرمود: به خدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را بر می گرداند به دنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین، صلوات الله علیه.

و حضرت باقر — علیه السلام — از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — روایت کرده است که^۶ فرمود که: بدرستی که خداوند عالمیان یگانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود، پس تکلم نمود به کلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور، محمد — صلی الله علیه و آله — را آفرید و من را و ذریت من را نیز از آن خلق کرد، پس تکلم به کلمه ای دیگر نمود، و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدن های ما ساکن گردانید، پس ما ئیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است، و به ما حجت بر خلق را تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در

۱ — بحار ج ۵۳ ص ۴۶ ح ۱۹.

۲ — آل عمران / ۱۵۸ — لازم به تذکر است که جمله «لَأُتِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ» در آیه بعدی است.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۴۰ ح ۸ از منتخب البصائر.

۴ — آل عمران / ۱۸۵ و انبیاء / ۳۵ و عنکبوت / ۵۷.

۵ — بصائر الدرجات.

۶ — بحار ج ۵۳ ص ۴۶ ح ۲۰ از منتخب البصائر.

زیر سقفی بودیم از نور سبز، در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه، و نه شب و نه روز، و نه دیده‌ای که نظر کند، عبادت می کردیم خدا را، و تنزیه و تقدیس و تسبیح او می کردیم، و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند. و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که به ما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند، پس حضرت فرمود ایمان بیاورید به محمد و یاری کنید وصی او را همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را، که یاری یکدیگر بکنیم، و به تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او، و کشتم دشمنان او را، و وفا کردم از برای خدا به آنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد، و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا، و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و مابین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم، هر پیغمبری و رسولی که بوده است، و در پیش روی من شمشیر خواهند زد، بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس، و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هایی که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویند بیرون آیند و صدا بلند کنند که: لبیک لبیک یا داعی الله. و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش های خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اُتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین، تا آنکه حق تعالی وفا کند به وعده ای که ایشان را داده است در قرآن پس حضرت فرمود که عبادت کنند مرا در حالی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من، و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا بر گشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود، و منم صاحب رجعت ها و برگشتن ها و صاحب حمله ها و انتقام کشیدن ها و دولت های عجیب، و منم شاخی از آهن، و منم بنده خدا و برادر رسول خدا، و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد، و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم به سوی خدا و مائیم آسمای حسنی خدا و امثال علیای خدا، و آیات کبرای او، و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن می گردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم، و با من است تزویج اهل بهشت و به اختیار منست عذاب اهل

جهنم، و بازگشت خلق به سوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منم دابة الأرض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا می کنم، و منم امیرمؤمنان و پادشاه متقیان، آیت سابقان و زبان سخن گویان، و آخر اوصیاء بی واسطه پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار، و ترازوی عدالت روز جزاء و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که درما بین آنهاست، و منم آن که خدا به او حجت تمام کرده بر شما در ابتدای خلق شما، و منم گواه خلافت در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا، و جداکننده حق از باطل و می دانم نسبهای مردم را و به من سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعدا و برقها و تاریکی و روشنائی و بادها کوهها و دریاها و ستارهها و آفتاب و ماه را، و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیزی را می دانم، به آن علمی که خدا به من سپرده است، و به آن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است، و آن رازها را پیغمبرپنهان به من گفته است. و منم آنکه خدا نام خود را به من عطا کرده است. ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید، خداوند من تورا گواه می گیرم و طلب می کنم که مرا یاری دهی برایشان (ولاحول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم).

و از آنجمله: «وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱ یعنی: البته می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر، شاید ایشان برگردند. حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که^۲: عذاب نزدیک تر عذاب رجعتست که به شمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد، و عذاب بزرگتر عذاب قیامتست، و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعتست. و از آنجمله قوله تعالی: «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»^۳ یعنی:

۱ — سجده / ۲۱.

۲ — تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۰.

۳ — مؤمن / ۱۱.

ای پروردگار ما، میراندی ما را دوبار و زنده گردانیدی ما را دوبار. در احادیث وارد است که یک زنده گردانیدن در رجعتست و دیگری در قیامتست و یک میراندن در دنیا است و دیگری در رجعتست^۱!

و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آن حضرت، هزار فرزند از صلب او متولد شوند، همه پسر، هر سال یک فرزند.^۲

پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده، در دو طرف کوفه بهم رسد.

و ایضاً از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — خواهد بود در رجعت پیش از قیامت^۳.

و به چندین سند از حضرت باقر — علیه السلام — روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت، حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری، ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود.^۴

و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان به سوی بدنهای، تا حق خود را از ایشان استیفا کنند؛ هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده انتقام از او بکشند و اگر ایشان را به خشم آورده باشد، او را به خشم آورند و اگر کشته باشند بعوض بکشند، پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذاب های جهنم برگردند.^۵

و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر قول حق

۱ — بحار ج ۵۳ ص ۵۶ ذیل ح ۳۶.

۲ — همان مدرک ص ۴۳ ح ۱۳ از منتخب البصائر.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۴۳ ح ۱۳ از منتخب البصائر.

۴ — همان مدرک ص ۴۳ ح ۱۴ از منتخب البصائر.

۵ — همان مدرک ص ۴۴ ح ۱۶ از همان کتاب.

تعالی: «و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکاً»^۱ یعنی: و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان؛ فرمود که: پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل و ذریت اویند و پادشاهان ائمه علیهم السلام اند. راوی گفت: چه پادشاهی به شما داده اند؟ فرمود: پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت.^۲

و در روایت معتبر آورده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذرة انسان خواهد بود، چنانچه حق تعالی می فرماید: «انَّ له معیشةً ضنکاً»^۳

و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق — علیهما السلام — روایت کرده است که: هر قومی را که حق تعالی به عذاب هلاک کرده است، در رجعت بر نخواهند گشت، چنانچه حق تعالی فرموده است: «و حرام علی قرية اهلکناها انهم لا يرجعون»^۴

و در اخبار معتبره وارد شده است که: حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از فراغه زمان خود او را مستور خواهیم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند و همچنین امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشته گان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند، چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر، از امام محمد باقر — علیه السلام — روایت کرده اند که^۵: حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که: جدّم رسول خدا — صلی الله علیه و آله — به من گفت که: ای فرزند تو را به سوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا می گویند و در آنجا شهید خواهی شد، و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و آلم بریدن آهن به ایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید،

۱ — مانده / ۲۰.

۲ — همان مدرک ص ۴۵ ح ۱۸ از همان کتاب.

۳ — طه / ۱۲۴ و روایت در تفسیر قمی ج ۲ ص ۶۵ می باشد.

۴ — تفسیر قمی ج ۲ ص ۷۵.

۵ — انبیاء / ۹۵.

۶ — بحار ج ۵۳ ص ۶۱ ح ۶۱ از خرائج و جرائع.

همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود. پس بشارت باد شما را، و شاد باشید که ما به نزد پیغمبر خود می رویم، پس می مانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته می شود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما علیهما السلام. پس نازل می شوند بر گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز به زمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشگرها از ملائکه و فرود می آید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا، سوار شده بر اسبان خلائی^۱ اُبلق از نور، که هیچ مخلوق پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — علم خود را به دست می گیرد و حرکت می دهد و شمشیر خود را به دست قائم ما می دهد پس بعد از این آنچه خدا خواهد می نمایم. پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر، پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله علیه — شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به من دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونس را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم، تا آنکه به زمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند به سوی حضرت امیرالمؤمنین و گویند: راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که دادند. پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بصره که هر که در مقام مقاتله درآید، او را بکشند و لشگری به سوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر، پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونس را بریزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی به سوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت، به او بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا به برکت ما اهل بیت آن بلا را از او رفع کند، و حق تعالی برکت را از آسمان به زمین بفرستد به مرتبه ای که شاخه های درختان

۱ — در متن چنین است لیکن در اصل جمله چنین است: ... فی حملات من حملات الربّ خیل بلق من نور لم یرکبها مخلوق...

میوه‌دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان به عمل آید.

و در منتخب البصائر از سعد بن عبدالله روایت کرده است^۱ از جابر جعفی، از حضرت صادق — علیه السلام — که: علی — علیه السلام — را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین — علیه السلام — با غلم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی اُمیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آن حضرت جنگ کرده باشد. پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم، پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد. پس خدا ایشان را ببرد به سوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون. پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا — صلوات الله علیهما — و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه — علیهم السلام — عاملان او باشند در اطراف زمین، تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود، چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد به قدر پادشاهی اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولت‌های دیگران برطرف شود، تا آنکه حق تعالی وفا کند به وعده‌ای که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دین‌ها، هر چند نخواهند مشرکان.

و عیاشی از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که^۲:
اول کسی که به دنیا بر می‌گردد، حضرت امام حسین — علیه السلام — و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان را کشته‌اند.

و ایضاً کشی از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده که^۳ فرمود:
من سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد، یا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی به من عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک

۱ — بحار ج ۵۳ ص ۷۴ ح ۷۵ از منتخب البصائر.

۲ — تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۲.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۷۶ ح ۸۲ از رجال کشی.

عامری باشد و او علمدارش خواهد بود.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که^۱: گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود در پیش روی قائم ما، با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند، و صدا به تکبیر بلند کرده اند.

و ایضاً کشتی روایت کرده است^۲ از داود رقی که گفت: به خدمت حضرت صادق — علیه السلام — عرض کردم که: من پیر شده ام و استخوان هایم باریک شده است و می خواهم ختم اعمال من به آن باشد که در راه شما کشته شوم. حضرت فرمود که: چاره از این نیست، اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد.

و نعمانی روایت کرده است^۳ از حضرت باقر — علیه السلام — که: چون قائم آل محمد بیرون آید، خدا او را یاری کند به ملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی.

و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا — علیه السلام — روایت کرده اند^۴ که: از علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که: این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند.

و در اکثر زیارات، خصوصاً زیارت حضرت امام حسین علیه السلام، ذکر رجعت و اظهار اعتقاد به آن مذکور است، و شیخ در مصباح از حضرت صادق — علیه السلام — زیارت بعید حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — و ائمه — علیهم السلام — را روایت کرده است^۵ و در آن روایت مذکور است که من قائم به فضل شما و اقرار دارم به رجعت شما، انکار نمی کنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمی شوم مگر به آنچه خدا خواسته است و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السلام باید خواند مذکور است که: پروردگارا توفیق ده مرا

۱- همان مدرک و همان صفحه ح ۸۱.

۲- همان مدرک ص ۷۷ ح ۸۴.

۳- غیبت نعمانی ص ۲۳۴ ح ۲۲.

۴- غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۸.

۵- مصباح المتجهد ص ۲۵۳.

که به اطاعت قائم علیه السّلام قیام نمایم و در خدمت او باشیم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگرددند در رجعت او و پادشاهی می کنند در دولت او، و متمکن می گردند در ایام او، و در زیر علم سعادت شیم او می باشند، و محشور می شوند در زمره او و روشن می شود دیده ایشان را بر رؤیت او.

و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که^۱ توقیعی از حضرت صاحب — علیه السّلام — بیرون آمد به سوی ابی القاسم بن العلا که روز سوم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است می فرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است به نصرت در روز رجعت و به عوض شهادت به او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم به او در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او بعد از قائم و غیبت او، تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که مایه به قبر او می آوریم و انتظار برگشتن او می کشیم.

و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید ابن طاووس — رحمه الله علیهم — به سندهای خود روایت کرده اند^۲ از ابوبصیر که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق — علیه السّلام — از تفسیر قوله تعالی: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»^۳ اشاره است به خروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دور داشته باشد و به مردم گویند که: این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست، و حضرت قائم علیه السّلام در آن وقت در میان ایشان باشد، پس چون معرفت حضرت امام حسین — علیه السلام — در دلهای مؤمنان قرار گیرد، حضرت قائم علیه السّلام از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد، زیرا که امور وصّی را بغیر از وصّی مرتکب نمی شود.

و شیخ مفید و شیخ طوسی به سندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه

۱ — اقبال سید بن طاووس جزء ثانی ص ۶۸۹

۲ — روضه کافی ص ۲۰۶ ح ۲۵۰.

۳ — اسراء / ۶.

السلام روایت کرده‌اند که^۱: به خدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال. گفتم این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از آنکه حضرت قائم از دنیا برود. گفتم: قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد؟ فرمود: نوزده سال، و بعد از وفات آن حضرت هرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال، پس منتصر یعنی انتقام کشنده به دنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد. آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این ذریت پیغمبران بود این قدر آدم نمی‌کشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه.

و کلینی و صفار به سندهای بسیار از حضرت — باقر علیه السلام — روایت کرده‌اند که^۲: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا به من شش چیز داده، دانستن مرگها و بلاها و حکم به حق میان خلاق، و منم صاحب رجعت‌ها و دولت صاحب دولت‌ها و منم صاحب عصا و میسم، و منم دابته‌ای که با مردم سخن خواهم گفت.

و سید علی بن عبدالحمید در کتاب آنوار مضمیئه روایت کرده است که^۳: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از رجعت، آیا حق است؟ فرمود: بلی. پرسیدند که: اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود؟ فرمود که: حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم علیه السلام با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبران با او خواهند بود، چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند. پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را به او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت، و حضرت امام حسین غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد.

و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده‌اند^۴ در تأویل قول

۱ — تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۲۶.

۲ — بصائر الدرجات ص ۱۹۹ ح ۱.

۳ — منتخب آنوار المضمیئه نسخه خطی و بحار ج ۵۳ ص ۱۰۳ ح ۱۳۰.

۴ — تفسیر فرات ص ۲۰۳.

حق تعالی: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»^۱ یعنی: روزی که می لرزند حرکت کننده ها و متحرک می گردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه به ردیف آنست؛ فرمود که: راجفه حسین بن علی — علیهما السلام است و رادفه علی ابن ابی طالب — علیه السلام — است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید، حسین بن علی — علیه السلام — است با هفتاد و پنج هزار کس، و آنست تاویل قول حق تعالی «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا»^۲

و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است^۳ از حضرت صادق — علیه السلام — که: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»^۴ یعنی نه چنانست که شما گمان دارید ای عاصیان، که هر چه کردید جزا نخواهید دید، زود باشد که به جزا خواهید رسید، یعنی در رجعت «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» پس بعد از آن می فرماید: باز هم نه چنانست که جزا همین باشد بلکه زود باشد که خواهید دانست جزای اعمال خود را، یعنی در قیامت.

به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است^۵ در تفسیر قول حق تعالی: «إِن نَّشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۶ یعنی: اگر خواهیم، می فرستیم برایشان از آسمان آیتی پس می گردد گردن های ایشان برای آن آیت ذلیل؛ حضرت فرمود که: گردن های بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل می گردد، و آیت آنست که علی ابن ابیطالب — صلوات الله علیه — در هنگام زوال شمس ظاهر می گردد نزد قرص آفتاب از برای مردم، تا بشناسند او را به حسب و نسبش، پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را پهلوی درختی پنهان کنند، درخت بسخن در آید و فریاد کند که: این مردی است از بنی امیه اینجا پنهان شده است، و او را بکشید.

شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه می باشد روایت کرده است^۷ از ابو مروان، که گفت: از حضرت صادق علیه

۱ — نازعات / ۶.

۲ — غافر / ۵۱.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۱۰۷ ح ۱۳۵ از منتخب البصائر.

۴ — تکوین / ۳.

۵ — بحار ج ۵۳ ص ۱۰۹ ح ۲ — ۱۳۸.

۶ — شعراء / ۴.

۷ — بحار ج ۵۳ ص ۱۱۳ ح ۱۷ — ۱۳۸.

السلام سئوال کردم، از تفسیر قول حق تعالی «إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدٌكَ إِلَى مَعَادٍ» فرمود: دنیا آخر نمی‌شود تا جمع شوند رسول خدا و امیرالمؤمنین — صلوات الله علیهما — در ثویه که موضع است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد

و از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است^۲ از حرمان و در کتاب طهر بن عبدالله از ابن مبسوط که: مجموع عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال دولت سایر مردم است، و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد — صلوات الله علیهم — خواهد بود.

و در کامل الزیارة از مفصل، از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که^۳ فرمود: گویا می‌بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه‌ای از یاقوت سرخ مکمل به سایر جواهر، و حضرت امام حسین — علیه السلام — به زانو بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد، و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند، پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که: ای دوستان من، آنچه خواهید از من سئوال کنید، بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید، امروز هر حاجت از حاجت‌های دنیا و آخرت که از من سئوال کنید بر می‌آورم از برای شما. پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد، اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم. و حاجت‌های دنیا که در این حدیث مذکور است ظاهر این است که این حالت در رجعت بوده باشد.

و ابن بابویه — رحمه الله — در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است^۴ از حضرت صادق علیه السلام که: هر که اقرار به هفت چیز بکند مؤمن است و از جمله آنها ایمان به رجعت است.

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که^۵: هر که اقرار کند به بیگانگی خدا و اقرار به رجعت و به متعه زنان و به حج تمتع، و ایمان بیاورد به معراج و به سئوال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و

۱ — قصص / ۸۵.

۲ — بحار، ج ۵۳، ص ۱۱۶، ح ۲۲ — ۱۳۸.

۳ — کامل الزیارة

۴ — صفات الشیعه، ح ۴۱.

۵ — صفات الشیعة، ح ۷۱.

صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، پس او مؤمن است به حق و راستی، و او از شیعه ما اهل بیت است.

و احادیث دیگر در این باب بسیار است و اکثر آنها در کتاب «بحار الانوار» مذکور، و از این احادیث معلوم می شود که: رجعت فی الجملة از جمله متواترات است بالمعنی و شکی در آن نیست و امری که به نصوص متواتره ثابت شده باشد، به محض استبعاد و هم انکار کردن، نهایت جرأت و بی مبالاتی در دین است. مجملاً رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان، متواتر است و انکارش موجب خروج از مذهب شیعه امامیه است، نه خروج از دین اسلام. و رجعت حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و حضرت امام حسین — علیه السلام — نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نیز متواتر است یا قریب به تواتر است، و در سائر ائمه — علیهم السلام — نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد به مرتبه ای رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد، اما خصوصیات این رجعت ها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود، یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود، و از بعضی احادیث ظاهر میشود که به ترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد.

و شیخ حسن بن سلیمان — رحمه الله — قائل شده است به آنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودن دارد و حضرت صاحب الامر — علیه السلام — اول ظاهر می شود، زمان رجعت اوست، و بعد از رجعت آباء گرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد فرمود، و به این وجه تأویل کرده است آن حدیث را که: از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست. و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن، و تفاضیلش را به علم ایشان رد کردن احوط است چنانچه آخوند علامه مجلسی — اعلی الله مقامه — این قسم فرموده است، و ابن بابویه — رحمه الله — در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است.

و ایضاً حدیث مشهور از مفضل^۱ که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است، به سند معتبر از مفضل بن عمر، که گفت:

۱ — چنانچه مذکور شد این حدیث در بحار ج ۵۳ باب ۲۵ آمده است.

سؤال کردم از حضرت صادق — علیه السلام — که: آیا آن امامی که مردم انتظار فرج او می کشند و امیدوار فرج او هستند (یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام) وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ حق تعالی ابا فرمود از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که: آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است. و حدیث طولانی بود که تمام احوالات آن حضرت و احوالات ظهور آن حضرت را مفصلاً از برای مفضل بیان فرمودند که در سابق مذکور شد، این حقیر اکتفا به محل حاجت کردم. و در آخر حدیث مذکور است که مفضل پرسید که: پس دیگر آن حضرت چه کار خواهد کرد؟ فرمود که: لشگرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند، پس حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا، و هیچ رجعتی از این رجعت خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب — صلوات الله علیه — و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیه، و گویا می بینم قدیل ها و چراغ هایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد ز یاده از آفتاب و ماه، پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله — صلی الله علیه و آله — با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگ های آن حضرت شهید شده باشد، پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او، یا رد گفته او می نمودند و می گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید، و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند، و همچنین بر می گردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر — علیهم السلام — و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه

که ترجمه اش گذشت که: «نريدان نمَنْ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ» تا آخر آیه. مفضل پرسید که: مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که: مراد ابوبکر و عمر است. مفضل پرسید که: حضرت رسول خدا و امیرالمومنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود؟ فرمود: که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند، حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین را نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند. پس فرمود که: گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاده باشیم، و با آن حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار، بعد از وفات آن حضرت، و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفت های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن، و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود، و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما، پس حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه وآله — گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است به شما، مگر آنچه به جدّ شما، پیش از شما، واقع شده بود.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — و شکایت کند از ابوبکر و عمر — علیهما اللعنه — که: فدک را از من گرفتند و چندانکه حجت ها بر ایشان اقامت کردم، سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار، و آب دهان نحس خود را بر آن انداخت و پاره کرد، و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را به تو کردم. و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او یا کرد، هیزم بردر خانه ما جمع کرده که اهل رسالت را بسوزاند، پس من صدا زدم که: ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمائی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟! عمر گفت که: بس کن ای فاطمه، که محمد حاضر نیست که ملئکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند، علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتشی می اندازم درخانه تو همه را می سوزانم. پس من گفتم:

خداوندا به تو شکایت می کنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند، و حق ما را غصب می کند. پس عمر صدا زد که: حرف های احمقانه زنان را بگذار، خدا پیغمبری و امامت را هر دو، به شما نداده است. پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد، فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد، و من فریاد می کردم که وا ابتاه، وا رسول الله، دختر توفاطمه را دروغ گو می نامند و تازیانه بر او می زنند و فرزندش را شهید می کنند، و خواستم که گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا، پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا سوگند می دهم تو را که مقنعه از سر نگشائی و سر به آسمان بلند نکنی، واللّه اگر بکنی خدا یک جنبه بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که: چندین شب با حسنین به خانه مهاجر و انصار رفتم، از آنهائی که مکرر توبیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی، و از ایشان طلب یاری کردم، و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک به نصرت من نیامدند، و بسی محنت ها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که: ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند. پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود، تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم.

پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که: ای جدّ، چون خبر شهادت پدرم به معاویه — علیه اللعنه — رسید، زیاد و لدالزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاده که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه، و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند، پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم، و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاویه خواندم، بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم، و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند. خداوندا تو بفرست برایشان بلا و عذاب

خود را. پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم، پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشگرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگانه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم با ایشان که: شما را وفائی نیست جمعی با ایشان فرستاد. و گفتم که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست، و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم. آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

پس برخیزد امام مظلوم معصوم شهید، حسین بن علی — صلوات الله علیه — با خون خود خضاب کرده، با جمیع شهدائی که با او شهید شدند، پس چون حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نظرش بر او افتد، بگرید و جمیع اهل آسمان ها و زمین به گریه آن حضرت گریان شوند، و حضرت فاطمه نعره بزنند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول — صلی الله علیهم — بایستند، و حضرت فاطمه از جانب چپ آن حضرت، پس حضرت امام شهید نزدیک آید، حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — او را به سینه خود بچسباند و بگوید: فدای توشوم ای حسین دیده توروشن باد، و دیده من درباره توروشن باد. و از جانب راست حضرت امام حسین — علیه السلام — حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریادکنان، و حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — آیه تلاوت فرماید، که ترجمه ظاهر لفظش اینست که: آنروز شما که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد، آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد.

پس حضرت صادق — علیه السلام — بسیار گریست و فرمود که: روشن مباد دیده ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. پس مفضل گریست و گفت: ای مولای من، چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟ فرمود که: ثواب غیر متناهی، اگر شیعہ باشد.

مفضل پرسید: که دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که: حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — برخیزد و بگوید: خداوندا وفا کن به وعده که با من کرده ای

در باب آنها که بر من ظلم کردند، و حق مرا غصب کردند، و مرا زدند و به جزع آوردند، به ستم‌هایی که بر جمیع فرزندان من کردند. پس بگریند بر او ملئکه آسمان‌های هفتگانه و حاملان عرش الهی، و هر که در دنیا است، و هر که در تحت الثری است، همگی خروش بر آورند، پس نماند احدی از کشتندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستم‌های ما، مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

مفضل گوید: که عرض کردم که: ای مولای من جمعی شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد. فرمود که: مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشنیده‌اند این آیه را که: «وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ» فرمود که: عذاب پست‌تر عذاب رجعت است، و عذاب بزرگ‌تر عذاب قیامت است. پس حضرت فرمود که: جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می‌گویند که: معنی رجعت آنست که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما. پادشاه شود. وای برایشان، کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبیر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند.

پس فرمود که: بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر — علیهم السلام — پس شکایت کنند به جد خود رسول خدا — صلی الله علیه و آله — آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است، پس من برخیزم و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی به من رسیده است، پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام، و شکایت کند به جدش از هرون الرشید، پس برخیزد علی بن موسی الرضا، و شکایت کند از مأمون ملعون، پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر او، پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل، پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معزز، پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — در روزی که پیشانی نورانش را در جنگ احد مجروح کردند و دانه‌ای ان مبارکش را شکستند به

خون آلوده شد، و ملائکه بردورکنار او باشند تا بایستند نزد جد امجدش و بگویند: مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند: متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که: مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند. پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرماید «الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الارض نبوء من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين»^۱ و گوید که: آمد یاری الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی: «و هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»^۲ بخواند «آنا فتحنا لكَ فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر وبتَّ نعمته عليك و يهديك صراطاً مستقيماً و ينصرك الله نصراً عزيزاً»^۳ مفضل پرسید که: چه گناه داشت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — که حق تعالی میفرماید که: تا بیا مرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ای مفضل رسول خدا — صلی الله علیه و آله — دعا کرد که: خداوند گناهان شیعیان برادر من علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند، گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن. پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید. پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما. حضرت فرمود: ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فائده به حال ایشان نمی توانیم رسانید، زیرا که حق تعالی می فرماید که: شفاعت نمی کند مگر از

۱ — زمر / ۷۴.

۲ — توبه / ۳۳ و فتح / ۲۸ و صف / ۹.

۳ — فتح آیه ۱ تا ۴.

برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند. مفضل پرسید که: این آیه که حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — خواهند خواند که: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» مگر آن حضرت بر همه دین ها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که: ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند، مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دین های باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد آمد: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، پس حضرت صادق — صلوات الله علیه — فرمود که: پس برگردد حضرت مهدی — علیه السلام — به سوی کوفه و حق — سبحانه و تعالی — از آسمان به شکل ملخ از طلا برایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب (ع) بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر. مفضل پرسید که: اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران من در ذمت او باشد، چگونه خواهد شد؟ حضرت فرمود که: اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا می فرماید در تمام عالم که: هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد، بیاید و بگوید. پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل.

و این حدیث را ما به این قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم، و از جهت اطمینان شیعیان در حقیقت رجعت جناب سیدالشهداء و حضرت سید انبیاء و جناب سید اوصیاء و رجعت سایر ائمه هدا، اعاده این حدیث را نمودم تا شکی در رجعت از برای احدی باقی نماند،

الحمد لله الذي منَّ علىَّ بختم هذه الرسالة الوجيزة ووفَّقني بجمع هذه الاخبار في احوال امام ثاني عشرمقوم الشريعة، و صلی الله علىَّ أشرف خلقه محمد وآله أجمعين. التمسْتُ من الناظرين والتالين والقارين والمستمعين، ان اتلوعين الشفقة و من على باصلاح مافي نظرهم محتويا على الاغلاط تمت الرسالة المختصرة في السابع والعشرين من شهر ذیحجة الحرام ۱۲۶۳.



فهرست مصادر تصحيح و تعليق

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اثبات الهداة: شیخ حرّ عاملی (طبع حروفی دارالکتب الاسلامیه)
- ۳- اثبات الوصیّة: مسعودی (طبع بصیرتی، قم)
- ۴- الزام الناصب: شیخ علی حائری یزدی (طبع اعلمی، بیروت)
- ۵- الإرشاد (مترجم): شیخ مفید (طبع علمیه اسلامیه)
- ۶- اقبال الاعمال: سیّد بن طاووس (طبع دارالکتب الاسلامیه)
- ۷- الايقاظ من الهجعة: شیخ حرّ عاملی (به تصحیح سیدهاشم رسولی همراه با ترجمه)
- ۸- بحار الانوار: علامه مجلسی (طبع جدید)
- ۹- بصائر الدرجات: صفّار قمی (طبع حروفی، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی)
- ۱۰- بیان الفرقان ج ۵: شیخ مجتبی قزوینی.
- ۱۱- تفسیر فرات (افست داوری قم از روی طبع نجف)
- ۱۲- تفسیر قمی (طبع حروفی کتابفروشی علامه، قم)
- ۱۳- تفسیر عیاشی (طبع علمیه اسلامیه، تصحیح رسولی محلاتی)
- ۱۴- تفسیر نور الثقلین: حویزی (حروفی، تصحیح رسولی محلاتی)
- ۱۵- التوحید: شیخ صدوق (طبع مکتبه الصدوق)
- ۱۶- تنقیح المقال: شیخ عبدالله مامقانی (رحلی، انتشارات جهان)
- ۱۷- ثواب الاعمال: شیخ صدوق (طبع مکتبه الصدوق، همراه با ترجمه)